
آستان قدس





کتاب تحفة الابرار رجعت

بسم الله الرحمن الرحيم



الحمد لله رب العالمين والصلواة على اشرف الانبياء والمرسلين
محمد وعترته الطاهرين المعصومين اما بعد چنين گويد فقير خاكسار محمد باقر بن محمد تقی حشرهما الله مع
الائمة الابرار كه چون بر كافه ارباب فطنت وذكا و عامه اصحاب بصيرت واعتلا ظاهر
وهويدا است كه اداى شكر نعمت سلسله عليه صفيه صفويه انار الله برهانهم وشيد الله
اركانهم كه اساطين دين مبين اجداد طاهرين ايشان صلوات الله عليهم ببركات
تاييدات ايشان استوار وقوانين شريعت منوره وافانين دوحه ملت مطهره نبوی بسعی
جميل ايشان مايه دار است بر كافه مومنان متحتم ودعای خلود اين دولت ابد پيوند بر عامه فرقه ناجيه
شيعيان لازم است وچون از پرتو خورشيد اين سلطنت روز افزون اين ذره بیمقدار
توفيق يافت كه اخبار حضرات ائمه اطهار صلوات الله عليهم اجمعين را در ضمن بيست و پنج
مجلد از كتاب بحار الانوار جمع نموده وعموم طلبه علوم دينيه را از كتاب مذبور انتفاع عظيم
حاصل گرديد ودر اثنای جمع احاديث دو حديث بنظر قاصر رسيد كه ائمه اهل البيت عم از ظهور
اين دولت عليه خبر داده اند وباتصال اين سلطنت بهيه بدولت قايم آل محمد صلوات
الله عليهم اجمعين شيعيان را بشارت فرموده اند بخاطر فاتر رسيد كه ترجمه اين دو حديث

شريف را باد و از ده حديث ديگر كه مشتمل بر احوال شريف حضرت خاتم اوصيا و نقاوه
[illegible] شاه در جرا و مخزن اسرار سيد انبيا اعنی صاحب الزمان وخليفة الرحمان عليه و
على آبايه الصلوات والسلام بوده باشند بموقف عرض نواب كامياب فلك قباب خورشيد
احتجاب اعلیحضرت شهريار عادل كامل باذل گردون باركاه ملايک سپاه گلدسته گلستان مصطفوی
نوباوه بوستان مرتضوی ثمره شجره نبوت ورسالت غرس دوحه امامت وولايت خلاصه
احفاد سيد المرسلين نقاوه اولاد ائمه طاهرين ع باسط بساط امن وامان رافع لوای عدل و
بانی مبانی مروت وانصاف ماحی مراسم جور واعتساف قاهر ظهور قياصره دوران كاسر
اعناق اكاسره زمان سلطان نشان وخاقان گيتی ستان السلطان بن السلطان
ابو المظفر السلطان شاه سليمان الصفوی الموسوی بهادرخان خلد الله تعالی ملكه واجرى
فی بحار الظفر والنصر فلكه برساند واين چهارده در شاهوار را كه از دريای علوم اهل بيت رسالت
م استخراج نموده حمايل بر دوش شاهد دولت ابد توامان كرده اند اميد كه اطناب اين سلطنت
عظيمه با اوتاد خيام سعادت فرجام خاتم اوصيا پيوند يابد وصبح صادق اين دولت كبری با طلوع
خورشيد عالم افروز قايم آل محمد عليهم السلام از آسيب ظلمت فتنه های زمان تيرگی نيابد بمحمد
واله الطاهرين من قال آمين ابقى الله مهجته فان هذا دعاء يشمل البشر حديث اول شيخ عالی مقدار
محمد بن ابراهيم النعمانی كه از اعاظم محدثين است در كتاب غيبت بسند معتبر از ابو خالد كابلی
روايت كرده است كه حضرت امام همام محمد بن علی باقر علوم الانبياء والمرسلين صلوات الله
عليه فرمود كانی بقوم قد خرجوا بالمشرق يطلبون الحق فلا يعطونه ثم يطلبونه فلا يعطونه فاذا رأوا
ذلك وضعوا اسيافهم على عواتقهم فيعطون ما سئلوا فلا يقبلونه حتى يقوموا ولا يدفعونها الا الى صاحبكم
قتلاهم شهداء يعنی گويا می بينم گروهی را كه از جانب مشرق ظاهر شوند وطلب دين حق كنند و مردم

رابآن دعوت نمایند پس از ایشان قبول کنند پس بار دیگر طلب نمایند و قبول نکنند پس چون
این را ببینند شمشیرهای خود را بر دوشها بگذارند و جهاد کنند پس مردم بدین حق در آیند پس
ایشان باین راضی نشوند تا آنکه بر ایشان پادشاه و والی شوند و پادشاه در میان ایشان نماند
بکسی ندهند مگر بصاحب شما یعنی حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه و هر که با ایشان
کشته می شود در جنگ شهید شده است و ثواب ایشان شهید دارد مترجم گوید که بر صاحبان بصیرة
ظاهر است که از جانب مشرق کسی که دین حق طلب نمود و مردم را بدین حق دعوت کرد و پادشاهی
یافت بغیر از سلسلهٔ علیه صفویه خلد الله ملکهم نبود و در نجدیث شریف جمیع شیعیان خصوصا
انصار و اعوان این دولت ابد توامان را بشارت است که بر عاقل پوشیده نیست
حدیث دویم شیخ ابن ابراهیم نعمانی در کتاب مذکور بسند معتبر از حضرت امام بحق ناطق جعفر محمد الصادق صلوات
الله علیه روایت کرده است که آن حضرت فرمود که روزی حضرت امیر المومنین و امام
المتقین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه خبر میداد از وقایعی که بعد از آنحضرت ظهور
آید تا ظاهر شدن قایم آل محمد پس حضرت سید الشهدا امام حسین بن علی صلوات الله علیه
فرمودند که یا امیر المومنین چه وقت حق سبحانه و تعالی زمین را از ظالمون پاک خواهد کرد حضرت
امیر المومنین ع فرمود که خدای تعالی زمین را از لوث کافران پاک نخواهد کرد تا خون حرام بسیار بر
زمین ریخته شود بعد از آن پادشاهان بنی امیه و بنی عباس علیهم اللعنه را بتفصیل بیان فرمود در
حدیث طولانی آنرا وی اختصار کرده است پس فرمود که اذا قام القایم بخراسان و غلب علی
ارض کوفان والملتان و جاز جزیرة بنی کاوان و قام منا قایم بجیلان و اجابته الابر والدیلم و ظهرت
لولدی رایات الترک متفرقات فی الاقطار والحرمات و کانوا بین هنات و هنات اذا خربت
البصرت و قام امیر الامرت فحکی علیه السلام حکایات طویله ثم قال اذا جهزت الالوف و صفت

الصفوف

الصفوف و قتل الکبش الخروف هنالک یقوم الآخر و یثور الثایر و یهلک الکافر ثم
یقوم القایم المامول والامام المجهول له الشرف والفضل و هو من ولدک یا حسین لا ابن مثله
یظهر بین الرکنین فی دریسین یظهر علی الثقلین ولا یترک فی الارض دنین طوبی لمن ادرک زمانه و لحق اوانه
و شهد ایامه یعنی هرگاه خروج کند پادشاهی از خراسان و غالب شود بر زمین کوفه و ملتان
و بگذرد از جزیره بنی کاوان که در حوالی بصره است و خروج کند از ما پادشاهی در گیلان و
او را اجابت کنند و یاری نمایند اهل ابر که در حوالی استراباد است و دیلم که قزوین و حوالی
آنست و ظاهر شود از برای فرزند من علمهای ترکان و متفرق شوند در اطراف عالم و در مکان
شریف و جنگها و فتنه های عظیم ایشان را رو دهد در وقتی که جنگ کنند در بصره و بر خیزد
پادشاهی پادشاهان پس حکایت طولانی بیان فرمودند که سدی از میان انداخته است پس
فرمودند که آنگاه تهیه کرده شود چندین هزار لشکر و بر کشیده شود صفها و بکشد فوج فرزند خود
درین هنگام دیگری پادشاه شود و طلب خون آن کشته بکند و کافران را هلاک کردانند بعد از
زمانی قایم آل محمد که عالمیان در آرزوی او بند ظاهر شود امامی که مردم قدرش ندانسته باشند بیگانگی
نبرند او راست شرف و فضیلت بر عالمیان و او از فرزندان تست ای حسین ع نه وصف او
میتوان کرد مثل او کجا بهم میرسد ظاهر شود در میان دو رکن کعبه معظمه با جماعتی اندک و بر جن و انس
غالب گردد و مردم دون یعنی کافران و ظالمان را از زمین براندازد خوشا حال کسی که زمان او را
دریابد و بروزگار دولت او برسد و در خدمتش حاضر گردد مترجم گوید که ظاهر است که خروج کننده
خراسان اشاره است بامری ترکان مثل چنگیزخان و هلاکوخان و خروج کننده در گیلان اشاره
است بشاه دین پناه رضوان مکان شاه اسماعیل حشره الله مع الائمة الطاهرین و هذا حضرت
فرمود که از ماست و او از فرزندان که واز میان خسروان روزگار باین نسب عالی مقدار باین

سلسله علیه ممتاز و سرفراز و پادشاه بیگناهان یا مراد همان خسرو خلد آشیان است و باد دیگر
از سلاطین عظام اولاد کرام او و چون راوی بسیاری از آن انداخته است بخصوص حکم نمیتوان کرد
کشتن فوج فرزند خود را که آن این حقیر اشاره است بشهادت شاهزاده عالی تبار صفی میرزا
نور الله مضجعه و پادشاه دیگر که طلب خون نماید اشاره است بسلطنت سلطان علیین
آشیان شاه صفی افاض الله علیه شآبیب الغفران و چون حدیث را اختصار کرده اند
بعضی از وقایع بعد افتاده است اما بشارت متعجل ظهور حضرت صاحب الزمان علیه الصلوات
والسلام و اتصال این دولت دین پرور بدولت حق امام البشر از آخر حدیث ظاهر است
حدیث سیم شیخ محمد بن مسعود عیاشی که از ثقات محدثین است در تفسیر خود روایت کرده است
از ابی لبید مخزومی که حضرت امام محمد باقر ع بعد از آنکه مدت ملک شقاوت اساس بنی
عباس را بیان فرمود گفت یا ابا لبید ان فی حروف القرآن المقطعة لعلما جما ان
الله تعالی انزل الم ذلک الکتاب فقام محمد ص حتی ظهر نوره و ثبتت کلمته و ولد یوم ولد
وقد مضی من الالف السابع مایة سنة و ثلث سنین ثم قال و تبیانه فی کتاب الله فی
الحروف المقطعة اذا عددتها من غیر تکرار و لیس من حروف مقطعة حرف ینقضی الا و
قیام قایم من بنی هاشم عند انقضائه ثم قال الالف واحد و اللام ثلثون و المیم اربعون و الصاد
تسعون فذلک مایة و واحد و ستون ثم کان بدو خروج الحسین بن علی علیهم السلام الم الله فلما
بلغت مدته قام ولد العباس عند المص و یقوم قائمنا عند انقضائها بالرا فافهم ذلک وعه و اکتمه
یعنی تحقیق که در حروف مقطعه که در اول سورهای قرآنی است علم بسیار است بدرستی که الله تعالی
فرو فرستاد الم ذلک الکتاب پس حضرت محمد ص اظهار پیغمبری خود نمود تا آنکه نور حقیقت او هویدا
شود و کلمه حق اسلام او ثابت و محکم شود و در روزی که متولد شد از هزار هفتم از خلق آدم صد و

سال گذشته بود پس گفت بیان این در کتاب خدا هست در حرفهای مقطعه اول سورها
هرگاه بشماری بی تکرار و هیچ حرفی از حروف مقطعه نیست مگر آنکه نزد منقضی شدن آن یکی از بنی
هاشم خروج میکند پس فرمود که الف یکی است و لام سی است و میم چهل است و صاد نود است
پس این صد و شصت و یک میشود پس بود خروج امام حسین در الم الله پس چون مدتش تمام
شد خروج کرد اول پادشاهان بنی عباس نزد المص و خروج میکند قایم اهل بیت ع نزد منقضی شدن
این حروف بالرا پس بفهم و نگاه دار و پنهان دار مترجم گوید که این حدیث از جمله احادیث مشکله است
و چندین وجه از اشکال دارد و تا حال نشنیده ام که کسی حل این حدیث کرده باشد و این حقیر سه
وجه چند بخاطر قاصر رسیده که در کتاب بحار الانوار ذکر کرده ام و یک وجهش را درین رساله
ایراد مینمایم اول باید دانستن که حساب ابجد چنانچه از کتب معتبره حساب معلوم میشود بچندین
وجه در زمان سابق مقرر بوده و بنای این حدیث بر حساب ابجد اهل مغرب است که سابقا در میان
عرب شایع بوده است و ابجد ایشان چنین است صعفض قرست تخذ ظغش یعنی صاد را
شصت میگیرند و ضاد را نود میگیرند و سین را سیصد میگیرند و ظا را هشتصد میگیرند و غین را
نهصد میگیرند و شین را هزار و باقی حروف با مشهور موافقند پس بدانکه اول تاریخ ولادت
حضرت رسالت پناه ص را از جمیع فواتح بیرون آورده اند با آنکه مکررها را میندازی یعنی از الف
لام میم و الر و حم و غیر اینها که مکرر واقع شده است یکی را حساب کنی و حروف مبسوط را باز برد
بنیات حساب کنی مثل آنکه الف را سه حرف بگیری و لام را سه حرف و همچنین پس الف لام
میم الف لام میم صاد الف لام میم را کاف ها یا عین صاد طا ها طا سین میم طا سین یا سین
صاد حا میم حا میم عین سین قاف نون حرفهای ایشان را که میشماری صد و سه میشود
و از خلق حضرت آدم تا ولادت شریف حضرت سید البشر موافق احادیث معتبر شش

هزار و صد و سه سال گذشته بود و اول هزار سال مبدا تاریخیت و اول هزار و هفتم صد و سال

گذشته بود و عدد این حروف نیز صد و سه است چنانچه دانستی پس فرمود که الف لام میم که در

اول سوره بقره است اشاره است به بعثت حضرت سید المرسلین صلعم چون حضرت فرمود

که نزد انقضای هر یک از فواتح سور خروج یکی از بنی هاشم میشود اول دولت بنی هاشم از

حضرت عبد المطلب بود پس از اول ظهور دولت عبد المطلب تا ظهور دولت خاتم انبیا

نزدیک بهفتاد و یک سال است که عدد الم است بحساب ابجد و بحسب ترتیب قرآن بعد از الم

بقره الم آل عمران است و آن اشاره بخروج حضرت امام حسین علیه السلام است زیرا که ابتدای

امر رسالت تا خروج آن حضرت قریب بهفتاد و یک بود و دیگر بحسب ترتیب سوره

قرآنی المص است و آن اشاره است بخروج بنی عباس که باز از بنی هاشم بودند هر چند خروج

ایشان بباطل بود و بحساب ابجد مقارن به صد و سی و یک است و از اوایل بعثت تا اوایل ظهور دولت

ایشان صد و سی و یک بود هر چند تا مبعث ایشان بیشتر بود و احتمال دارد که ابتدای این

تاریخ از نزد سوره اعراف شد باشد پس با مبعث ایشان نیز موافق می آید و توضیح این که بنای

حساب المص بر ابجد مقاربه است در ضمن حدیثی که در بحار الانوار از معانی الاخبار نقل شده است

حاصل میشود و اما آنکه قیام قایم آل محمد صلعم نزد الر است فقیر راحینین بخاطر میرسد که مراد این باشد

که تاریخ الر که در قرآن مجید است همه حساب باید کرد بقرینه آنکه در الم که یکی مراد بود جز و دو آیه

بعد از ضم فرمود در هر دو موضع و در الر چون مراد همه بود بیان نفرمود و مجموع هزار و صد و پنجاه و

پنج میشود که تقریبا از سنه تحریر این رساله که سنه هزار و هفتاد و هشت از هجرت است شصت

و پنج مانده باشد چون مبدا آن تواریخ از اوایل بعثت بود امید که حق تعالی در این زودی

دیده جمیع مومنان را بغبار مرکب همایون آن حضرت منور گرداند بمحمد و آله الطاهرین

حدیث چهارم دو شیخ بزرگوار شیخ محمد بن بابویه قمی و شیخ طوسی رحمه الله علیهما در کتابهای غیبت

بسند معتبر روایت کرده اند از بشیر بن سلیمان برده فروش که از فرزندان ابو ایوب انصاری

بوده و از شیعیان خاص امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوات الله علیهم السلام و همسایه

ایشان بوده در شهر سر من رای گفت که روزی کافور خادم حضرت امام علی نقی صلوات الله

علیه نزد من آمد مرا طلب نمود چون بخدمت آن حضرت رفتم و نشستم فرمود که تو از میان شما

بوده است از زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم تا حال و پیوسته محل اعتماد ما بوده اید

و من ترا اختیار میکنم و مشرف میکردانم بفضیلتی که بسبب آن بر شیعیان سبقت گیری در

ولادت ماو ترا از رازی پنهان مطلع میگردانم و بخریدن کنیزی میفرستم پس نامه پاکیزه نوشتند

بخط فرنگی و لغت فرنگی و مهر شریف خود را بران زدند و کیسه زر بیرون آوردند که دران دویست

و بیست اشرفی بود فرمودند که بگیر این نامه و زر را و متوجه بغداد شو در چاشت فلان روز بر سر

جر حاضر شو پس چون کشتیهای اسیران بساحل رسد جمعی از کنیزان دران کشتیها خواهند دید

و جمعی از مشتریان از وکیلان امرای بنی عباس و قلیلی از جوانان عرب خواهی دید که بر سر اسیران

جمع خواهند شد پس از دور نظر کن به برده فروشی که عمرو بن یزید نام دارد در تمام روز تا هنگامی

که از برای مشتریان ظاهر سازد کنیزکی که فلان و فلان صفت دارد و تمام اوصاف او را بیان

فرمود و دو جامه حریر کنده پوشیده است و ابا و امتناع خواهد نمود آن کنیز از نظر کردن مشتریان و دست

گذاشتن بران و خواهی شنید که از پس پرده صدای رومی از و ظاهر میشود پس بدانکه بزبان

رومی میگوید که وای پرده عفتم دریده شد پس یکی از مشتریان خواهد گفت که من سیصد اشرفی

میدهم بقیمت آن کنیز و عفت او مرا در خریدن راغب تر گردانید پس آن کنیز بلغت عربی

بآن شخص خواهد گفت اگر بزی حضرت سلیمان بن داود ظاهر شوی و بپادشاهی او را بیابی که من

[illegible]

بتو رغبت نخواهم کرد مال خود را ضایع مکن و بقیمت من مده پس آن برده فروش گوید که من
برای تو چه چاره کنم که هیچ مشتری را راضی نمی‌شوی و آخر از فروختن تو چاره نیست پس آن
کنیزک گوید که چه تعجیل میکنی البته باید که مشتری بهم برسد که دل من باو میل کند و اعتماد بر وفا و دیانت
او داشته باشم پس تو برو نزد صاحب کنیز و بگو که نامه با من هست که یکی از اشراف و بزرگان
از روی ملاطفت نوشته است بلغت فرنگ و خط فرنگ و دران نامه کرم و سخاوت و وفاداری
و بزرگی خود را وصف کرده است این نامه را بان کنیز بده که بخواند اگر بصاحب این نامه راضی
شود من وکیلم از جانب آن بزرگ که این کنیز را از برای او خریداری نمایم بشر بن سلیمان
گفت که آنچه حضرت خبر داده بود همه واقع شد و آنچه فرموده بود همه را بعمل آوردم پس چون کنیز در نامه
نظر کرد بسیار بگریست و گفت بعمر بن یزید که مرا بصاحب این نامه بفروش و سوگندهای عظیم یاد
کرد که اگر مرا باو نفروشی خود را هلاک میکنم پس با او در باب قیمت گفتگوی بسیار کردم تا آنکه
بهمان قیمت راضی شد که حضرت امام علی نقی علیه السلام بمن داده بود پس زر را دادم
و کنیز را گرفتم و کنیز خندان و شادان با من آمد بحجره که در بغداد گرفته بودم و تا بحجره رسید نامه امام
علیه السلام را بیرون آورد و میبوسید و بر دیده‌ها می‌نهاد و بر رو میگذاشت و بر بدن میمالید پس
من از روی تعجب گفتم که می‌بوسی نامه را که صاحبش را نمی‌شناسی کنیز گفت ای عاجز کم معرفت
به بزرگی فرزندان و اوصیای پیغمبران گوش خود بسپار و دل برای شنیدن سخن من فارغ بدار
تا احوال خود را برای تو شرح کنم پس گفت من ملیکه دختر یشوعا فرزند قیصر پادشاه روم و مادرم
از فرزندان شمعون بن حمون الصفا وصی حضرت عیسی علیه السلام است ترا خبر دهم بامر
عجیبی آنکه جدم قیصر خواست که مرا بعقد فرزند برادر خود در آورد در هنگامی که من سیزده
ساله بودم پس جمع کرد در قصر خود از نسل حواریان عیسی علیه السلام از علمای نصاری و

عباد ایشان سیصد نفر و از صاحبان قدر و منزلت هفتصد کس و از امرای لشکر و سرداران و
بزرگان سپاه و سرکرده‌های قبایل چهار هزار نفر تختی فرمود که حاضر ساختند که در ایام پادشاهی خود
بانواع جواهر مرصع گردانیده بود و آن تخت را بر روی چهل پایه تعبیه کردند و بتها و چلیپاهای خود را
بر بلندیها قرار دادند و پسر برادر خود را بر بالای تخت فرستاد پس چون کشیشان انجیلها بر دست
گرفتند که بخوانند بتها و چلیپاها همگی سرنگون بر زمین افتادند و پایه‌های تخت خراب شد و تخت بر زمین
افتاد و پسر برادر ملک از تخت در افتاد و بیهوش شد در آن حال رنگهای کشیشان
متغیر شد و اعضاهای ایشان بلرزید پس بزرگ ایشان بجدم گفت که ای پادشاه
معاف دار از چنین امری که بسبب آن نحوستها روی نمود که دلالت میکند بر اینکه دین
مسیح بزودی زایل گردد پس جدم این امر را بفال بد دانست و گفت بعلما و کشیشان که این
تخت را بار دیگر برپا کنید و بتها را بجاها قرار دهید و حاضر گردانید برادر این برگشته روزگار
را بر تخت که این دختر را باو تزویج نمایم تا سعادت آن برادر دفع نحوست این برادر بکند
پس چون چنین کردند و آن برادر دیگر را بر بالای تخت بردند همین که شروع بخواندن انجیل
کردند همان حالت اول روی نمود و نحوست این برادر زیاده بر نحوست آن برادر بود و
سر این کار را ندانستند که از سعادت دیگری است نه از نحوست دو برادر پس مردم متفرق
شدند و جدم غمناک بحرمسرا بازگشت و پرده‌های خجالت آویخت پس چون شب شد بخواب
رفتم در خواب دیدم که حضرت مسیح و شمعون و جمعی از حواریان در قصر جدم جمع شده‌اند و منبری
از نور نصب کردند که از رفعت بر آسمان سربلندی می‌نمود و در همان موضع نصب کردند که جدم تخت را
گذاشته بود پس حضرت رسالت پناه ص با وصی و دامادش علی بن ابی طالب صلوات الله
علیه و جمعی از امامان فرزندان بزرگوار ایشان قصر را بنور قدوم خویش منور ساختند پس حضرت
مسیح بقدم ادب باستقبال حضرت خاتم الانبیا ص شتافت و دست در گردن مبارک آن

حضرت درآورد پس حضرت رسالت پناه ص فرمود که یا روح الله آمده ام که ملیکه فرزند
وصی تو شمعون را برای فرزند سعادتمند خود خواستگاری نمایم و اشاره فرمود به ماه برج
امامت و خلافت امام حسن عسکری ع فرزند آن کسی که تو نامه اش را بمن دادی پس حضرت
عیسی ع نظر افکند بسوی حضرت شمعون و گفت شرف دو جهانی بتو روی آورده پیوند کن
رحم خود را برحم آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین شمعون گفت که کردم پس همگی بر آن منبر
برآمدند و حضرت رسول صلی الله علیه وسلم خطبه انشا فرمود با حضرت مسیح مرا بامام حسن عسکری
علیه السلام عقد بستند و فرزندان حضرت رسالت پناه ص با حواریان گواه شدند پس
چون از آن خواب سعادت مآب بیدار شدم از بیم کشتن آن خواب را برای پدر و جد
خود نقل نکردم و این گنج یگانه را در سینه پنهان داشتم و آتش محبت آن خورشید فلک امامت
روز بروز در کانون سینه ام مشتعل میشد و سرمایه صبر و قرارم را بباد فنا میداد تا بحدی که خوردن
و آشامیدن بر من حرام شد و هر روز چهره کاهی میشد و بدن میکاهید و آثار عشق نهانی در بیرون
ظاهر میگردید پس در شهرهای روم طبیبی نماند مگر آنکه جدم برای معالجه من حاضر کرد و از دوای
درد من از و سؤال نمود هیچ سود نمیداد چون از علاج درد من مایوس گردید روزی بمن گفت
ای نور چشم من آیا در خاطرت هیچ آرزوی در دنیا هست که برای تو بعمل آورم گفتم ای جد من
درهای فرح را بر روی خود بسته می بینم اگر شکنجه و آزار را از اسیران مسلمانان که در زندان
تواند رفع نمائی و بندها و زنجیرها را از ایشان بگشائی و ایشان را آزاد کنی امیدوارم که
حضرت مسیح و مادرش بمن عافیتی بخشد پس چون چنین کرد اندک صحتی از خود ظاهر ساختم
و اندک طعامی تناول نمودم پس خوشحال و شاد شد و دیگر اسیران مسلمانان را عزیز و گرامی
داشت بعد از چهارده شب در خواب دیدم که بهترین زنان عالمیان فاطمه زهرا علیها السلام
بدیدن من آمده و حضرت مریم علیه السلام با هزار کنیزان حوریان بهشت در خدمت آن

لکن زن

حضرت اند پس مریم بمن گفت که این خاتون بهترین زنان و مادر شوهر تست امام حسن عسکری
علیه السلام پس من بدامن مبارکش در آویختم و گریستم و شکایت کردم که حضرت امام
حسن عسکری علیه السلام بمن جفا میکند و از دیدن من ابا مینماید پس آنحضرت فرمود که فرزندم
من چگونه بدیدن تو آید و حال آنکه بخدا شرک می آری و بر مذهب ترسایی و اینک خواهرم
مریم دختر عمران بیزاری میجوید بسوی خدا از دین تو اگر میل داری که حق تعالی و حضرت مسیح
مریم علیها السلام از تو خشنود گردند و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بدیدن تو بیاید
پس بگو اشهد ان لا اله الا الله و ان ابی محمدا رسول الله پس چون باین کلمه طیبه تلفظ نمودم
حضرت سیدة النساء مرا بسینه خود چسبانید و دلداری فرمود و گفت اکنون منتظر آمدن
فرزندم باش که من او را بسوی تو میفرستم پس بیدار شدم و آن دو کلمه طیبه را بر زبان
میراندم و انتظار ملاقات گرامی آن حضرت میبردم چون شب آینده در آمد بخواب رفتم
خورشید جمال آن حضرت طالع گردید گفتم ای دوست من بعد از آنکه دلم را اسیر محبت
خود گردانیدی چرا از مفارقت جمال خود مرا چنین جفا دادی فرمود که دیر آمدن من نزد تو نبود
مگر برای آنکه تو مشرک بودی اکنون که مسلمان شدی هر شب نزد تو خواهم بود تا آن زمان
که حق تعالی ما را و ترا بظاهر بیکدیگر برساند و این هجران را بوصال مبدل گرداند پس از آن شب
تا حال یک شب نگذشته است که درد هجران مرا بشربت وصال دوا نفرماید بشیر بن سلیمان گفت
که چگونه در میان اسیران افتادی گفت مرا خبر داد حضرت امام حسن عسکری ع در شبی از شبها
که در فلان روز جدت لشکری بجنگ مسلمانان خواهد فرستاد پس خود از عقب ایشان
خواهد رفت تو خود را در میان کنیزان و خدمتکاران بینداز بهیئتی که ترا نشناسند و از پی جد خود
روانه شو و از فلان راه برو چنان کردم طلایه لشکر مسلمانان بما برخوردند و ما را اسیر کردند

بحث ص

و آخر کار من آن بود که دیدی و تا حال کسی بغیر از تو ندانسته ست که من دختر پادشاه رومم
و مرد پیری که در قیمت من بحصه او فتاده م از نام سوال کرد گفتم نرجس نام دارم گفت این
نام کنیزان ست پس بشر گفت که این عجب ست که تو از اهل فرنگی و زبان عرب را نیک میدانی گفت
بلی از بسیاری محبت که جدم نسبت بمن داشت و میخواست که مرا بیاد گرفتن آداب حسنه بدارد
زن مترجمی که زبان فرنگ و عرب را هر دو میدانست مقرر کرده بود که هر صبح و شام می آمد لغت عرب بمن
می آموخت تا آنکه زبانم باین لغت جاری شد بشر گوید که چون او را بسر من رای بردم و بخدمت
حضرت امام علی نقی ع رسانیدم حضرت بکنیزک خطاب فرمود که چگونه حق سبحانه و تعالی بتو
نمود عزت دین اسلام و مذلت دین نصاری و شرف بزرگواری محمد و اهل بیت او علیهم السلام
را او گفت که چگونه وصف کنم برای تو ای رسول خدا چیزی را که تو بهتر میدانی از من پس حضرت
فرمود که میخواهم ترا گرامی دارم کدام یک بهتر ست نزد تو که ده هزار اشرفی بتو دهم یا ترا بشارت
دهم بشرف ابدی گفت بشارت ابدی را میخواهم و مال نمیخواهم حضرت فرمود که بشارت باد
ترا بفرزندی که پادشاه مشرق و مغرب عالم شود و زمین را پر از عدل و داد کند بعد از آنکه پر از
ظلم و جور شده باشد گفت که این فرزند از که بعمل خواهد آمد فرمود که از آن کسی که حضرت رسالت
پناه ص ترا برای او خطبه کرد پس از او پرسید که حضرت مسیح و وصی او ترا بعقد که در آوردند گفت
بعقد فرزند تو امام حسن عسکری ع حضرت فرمود که آیا او را می شناسی گفت که مگر از آن شبی که
بدست بهترین زنان مسلمان شده ام شبی نگذشته ست که او بدیدن من نیاید پس حضرت
کافور خادم را طلبید و فرمود که برو و خواهرم حکیمه خاتون را طلب کن چون حکیمه داخل شد حضرت
فرمود که اینست آن کنیز ست که میگفتم حکیمه خاتون او را در بر گرفت و بسیار نوازش کرد و شاد شد
پس حضرت فرمود که ای دختر رسول خدا ام ببر او را بخانه خود و واجبات و سنتها را باو بیاموز که او زن

حضرت

۸

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و مادر حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه است
حدیث پنجم مشایخ عظام ذوی الاحترام محمد بن یعقوب کلینی و محمد بن بابویه قمی و شیخ ابو جعفر طوسی و
سید مرتضی و غیر ایشان از محدثین عالی شان بسندهای معتبر روایت کرده اند از حکیمه خاتون
رضی الله عنها که روزی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بخانه من تشریف آوردند و نگاه
بسوی نرجس خاتون کردند پس عرض کردم که اگر شما را خواهش هست بخدمت شما بفرستم
فرمود که ای عمه این نگاه از روی تعجب بود زیرا که درین زودی حق سبحانه و تعالی از او فرزند
بزرگواری بیرون آورد که عالم را پر از عدالت کند بعد از آنکه پر از جور و ستم شده باشد گفتم
که پس بفرستم او را نزد شما فرمود که از پدر بزرگوارم رخصت بطلب حکیمه گوید که
جامه های خود را پوشیدم و بخانه برادرم امام علی نقی علیه السلام رفتم و چون سلام کردم و نشستم
پیش از آنکه من سخنی بگویم حضرت از باب اعجاز ابتدا فرمود گفت ای حکیمه نرجس را بفرست برای
فرزندم گفتم ای سید من از برای همین مطلب بخدمت تو آمده ام که درین امر رخصت بگیرم
فرمود که این بزرگوار صاحب برکت خدا میخواهست که ترا در چنین ثواب شریک گرداند و
بهره عظیم از خیر و سعادت بتو کرامت فرماید که ترا واسطه چنین امری گرداند حکیمه گفت که زود
بخانه خود برگشتم و زفاف آن معدن فتوت و عفاف را در خانه خود واقع ساختم و بعد از
چند روز آن سعد اکبر را با آن زهره منظر بخانه خورشید انور یعنی والد مطهر بردم و بعد از چند روز
آن آفتاب مطلع امامت در مغرب عالم بقا غروب نمود و ماه برج خلافت امام حسن عسکری
ع در امامت جانشین او گردید و من پیوسته بعادت مقرر زمان پدر بخدمت آن امام البشر
میرسیدم پس روزی نرجس خاتون آمد و گفت پا دراز کن که کفش از پایت بیرون کنم
گفتم تو بی خاتون و صاحب من هرگز نگذارم که تو کفش از پای من بکشی و مرا خدمت کنی بلکه

من ترا خدمت میکنم دمنت بر دیده خود می نهم چون حضرت امام ع این سخن از من شنید گفت
خدا ترا جزای نیکو دهد ای عمه پس در خدمت آن حضرت نشستم تا وقت غروب آفتاب پس
آواز کردم کنیز خود که بیار جامه های مرا تا بروم حضرت فرمود که ای عمه امشب نزد ما باش که درین شب
متولد میشود فرزند گرامی بر خدا که حق تعالی باو زنده میگرداند زمین را بعلم و ایمان و هدایت بعد از آنکه
مرده باشد بشیوع کفر و ضلالت گفتم از که بهم میرسد ای سید من و من در نرجس هیچ اثر حملی نیافتم
فرمود که از نرجس بهم میرسد نه از دیگری پس جستم و شکم و پشت نرجس را ملاحظه کردم هیچ گونه
اثری نیافتم برگشتم و عرض کردم تبسم فرمود و گفت چون صبح میشود اثر حمل برو ظاهر خواهد شد و مثل او
مثل مادر موسی است که تا هنگام ولادت هیچ تغیری برو ظاهر نشد و احدی بر حال او مطلع نگردید زیرا که
فرعون شکم زنان حامله را می شکافت برای طلب حضرت موسی و حال این فرزند در این امر شبیه
است بحال موسی و در روایت دیگر آنست که حضرت فرمود که حمل ما اوصیای پیغمبران در شکم
نمی باشد در پهلوی باشد و از رحم بیرون نمی آییم بلکه از ران مادران فرود می آییم زیرا که نورهای
حق تعالی ایم و چرک و کثافت و نجاست را از ما دور گردانیده حکیمه گفت که بنزد نرجس رفتم و این
احوال را باو گفتم گفت ای خاتون هیچ اثری از حمل خود مشاهده نمی بینم پس شب در آنجا ماندم و
افطار کردم نزدیک نرجس خوابیدم و در هر ساعت از و خبر میگرفتم و او بحال خود خوابیده بود و هر ساعت
حیرتم زیاده میشد و درین شب پیش از شبهای دیگر بنماز تهجد برخاستم و نماز شب ادا کردم و
چون بنماز وتر رسیدم نرجس از خواب برجست و وضو ساخت و نماز شب بجا آورد چون
نظر کردم صبح کاذب طلوع کرده بود نزدیک شد که در دلم شک پدید آید از وعده که حضرت فرموده بود
ناگاه حضرت امام حسن عسکری ع از حجره خود آواز کرد که شک مکن که وقتش رسیده است
درین حال در نرجس اضطرابی مشاهده کردم او را در بر گرفتم و نام الهی بر او خواندم آن حضرت

آواز

آواز داد که سوره انا انزلنا بر او بخوان پس از او پرسیدم که چه حال داری گفت ظاهر شد اثر
آنچه مولایم فرمود پس من شروع کردم بسوره انا انزلناه شنیدم که آن طفل در شکم با من همراهی
میکرد در خواندن و بر من سلام کرد من ترسیدم حضرت صدا کرد که تعجب مکن از قدرت الهی
که حق تعالی خورد سالان ما را بحکمت گویا میگرداند و ما را در بزرگی حجت خود ساخته در زمین
پس چون کلام حضرت تمام شد نرجس از دیده من غایب شد گویا پرده میان من و او حایل
گردید پس دویدم بسوی حضرت امام علیه السلام فریاد کنان فرمود که برگرد ای عمه که او را در جای
خود خواهی دید چون برگشتم پرده گشوده شد و در نرجس نوری مشاهده کردم که دیده ام را خیره
کرد و حضرت صاحب الامر ع را دیدم که رو بقبله بسجده افتاده بزانوها و انگشتان سبابه را بآسمان
بلند کرده و می گوید اشهد ان لا اله الا الله و ان جدی رسول الله و ان ابی امیر المومنین علیا
ولی الله پس یکیک امامان را شمرد تا بخودش رسید پس فرمود که اللهم انجز لی وعدی و اتمم
لی امری و ثبت وطأتی واملأ الارض بی عدلا و قسطا یعنی خداوندا وعده نصرت که بمن فرموده
وفا کن و امر خلافت و امامت مرا تمام کن و استیلاء انتقام مرا از دشمنان ثابت گردان
و پر کن زمین را بسبب من از عدل و داد و در روایت دیگر چنان است که چون حضرت صاحب
الامر ع متولد شد نوری از و ساطع گردید و بآفاق آسمان پهن شد و مرغان سفید دیدم که از
آسمان بزیر می آمدند و بال های خود را بر سر و رو و بدن آن حضرت میمالیدند و پرواز میکردند
پس حضرت امام حسن عسکری ع مرا صدا زد که ای عمه فرزند مرا در بر گیر و بسوی من بیاور پس
چون برگرفتم او را ختنه کرده و ناف بریده و پاک و پاکیزه یافتم و بر ذراع راستش نوشته بود که جاء
الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا یعنی حق آمد و باطل مضمحل شد و محو گردید براستی که باطل
مضمحل شدنی است و ثبات و بقا ندارد حکیمه گفت که چون آن فرزند سعادتمند را نزدیک بزرگوار

بردم همین که نظرش بر پدر افتاد سلام کرد پس حضرت او را در بر گرفت و زبان مبارک بر
هر دو دیده اش مالیده و در دهان و در هر دو گوشش زبان گردانید بر کف دست چپ او را نشانید
دست مطهر بر سر آن سرور مالید و گفت ای فرزند سخن بگو بقدرت الهی پس حضرت
استعاذه فرموده گفت بسم الله الرحمن الرحیم و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض
ونجعلهم ائمه ونجعلهم الوارثین ونمکن لهم فی الارض ونری فرعون وهامان وجنودهما منهم ما کانوا
یحذرون و این آیه کریمه موافق حدیث معتبره در شان آنحضرت و آبای بزرگوار او نازل
شده است و ترجمه ظاهر لفظش اینست که میخواهیم منت گذاریم بر جماعتی که ایشان را
ستمکاران در زمین ضعیف گردانیده اند و بگردانیم ایشان را پیشوایان دین و بگردانیم ایشان
را وارثان زمین و تمکین و استیلا بخشیم ایشان را در زمین و بنمائیم بفرعون و هامان یعنی
ابوبکر و عمر علیهما اللعنه و لشکرهای ایشان از آن امامان آنچه حذر میکردند برگشتیم بترجمه حدیث
پس حضرت صاحب الامر ع صلوات الله علیهم بر حضرت رسالت پناه و حضرت امیر المومنین و جمیع
امامان علیهم الصلوات والسلام فرستاد تا پدر بزرگوار خود پس درین حال مرغان بسیار
نزدیک سر مبارک آن حضرت پیدا شدند پس یکی از آن مرغان صدا زد که این طفل را بردار
و نیکو محافظت نما و هر چهل روز یک مرتبه نزد ما بیاور مرغ آن حضرت را گرفت و بسوی آسمان
پرواز کرد و سایر مرغان نیز از عقب او پرواز کردند پس حضرت امام حسن عسکری ع فرمود
که سپردم ترا بآن کسی که مادر موسی باو سپرد موسی را پس نرجس گریان شد حضرت فرمود
ساکت شو که شیر از غیر پستان تو نخواهد خورد و بزودی بسوی تواش باز میگردانند چنانچه حضرت
موسی را بمادرش برگردانیدند چنانچه حق تعالی فرموده است که پس برگردانیدیم موسی
را بسوی مادرش تا دیده مادرش روشن گردد حکیمه پرسید که این چه مرغ بود که صاحب الامر ع

را باو سپرد فرمود که این روح القدس است که موکل است بائمه علیهم السلام ایشان را موافق
میگرداند از جانب خدا و از خطا نگاه میدارد و ایشان را بعلم زینت میدهد حکیمه گفت که چون
چهل روز گذشت بخدمت آن حضرت رفتم دیدم طفلی در میان خانه راه میرود گفتم ای سید من
این طفل دو ساله است حضرت تبسم نمود که اولاد پیغمبران و اوصیای ایشان هرگاه امام باشند
برخلاف اطفال دیگر نشو و نما میکنند و یک ماهه ایشان مانند یکساله دیگران است و ایشان
در شکم مادر سخن میگویند و قرآن میخوانند و عبادت پروردگار میکنند و در هنگام شیر خوردن ملایکه
فرمان ایشان میبرند و صبح و شام بر ایشان نازل میشوند پس حکیمه فرمود که هر چهل روز یک مرتبه
بخدمت او میرسیدم در زمان امام ع تا آنکه چند روز قبل از وفات آن حضرت او را ملاقات
کردم بصورت مردی کامل مشاهده کردم او را نشناختم به برادر خود گفتم که این مرد کیست که مرا
میفرمائی که نزد او بنشینم فرمود که فرزند نرجس است و خلیفه من است بعد از من و عنقریب
من از میان شما میروم باید که سخن او را قبول کنی و امر او را اطاعت نمائی پس بعد از چند
روز حضرت امام حسن عسکری ع بعالم قدس ارتحال نمود و من حضرت صاحب الامر ع را صبح
و شام ملازمت مینمودم و از هرچه سوال مینمایم مرا خبر میدهد و گاه هست که میخواهم سوالی میکنم هنوز
سوال نکرده جواب میفرماید و در روایت دیگر چنین وارد شده است که حکیمه گفت که بعد از
سه روز از ولادت حضرت صاحب الامر صلی الله علیه و سلم مشتاق لقای آن حضرت شدم و
رفتم بخدمت امام حسن عسکری ع پرسیدم که مولای من کجاست فرمود که سپردیم او را با
کسی که از ما و تو باو احق داود ولی بود چون روز هفتم شود نزد ما بیا چون روز هفتم شد رفتم گهواره
دیدم و دویدم در آن مولای خود را چون ماه شب چهارده و بر روی من میخندید و تبسم می
فرمود پس حضرت او آواز داد که فرزند مرا بیار چون بخدمت آن حضرت بردم زبان در

دانشش کردانید و فرمود که سخن بگو ای فرزند حضرت صاحب الامر ع شهادتین فرمود و صلوات
بر حضرت رسالت پناه ص و سایر ائمه علیهم الصلوات فرستاد و بسم الله گفت و آیه که ذکر شد
را تلاوت نمود پس حضرت امام حسن عسکری ع فرمود که بخوان ای فرزند از آنچه حق سبحانه و تعالی
بر پیغمبران فرستاده است پس ابتدا کرد و صحف حضرت آدم ع را بزبان سریانی خواند و کتاب
ادریس و کتاب نوح و کتاب هود و کتاب صالح و صحف ابراهیم و توریت موسی و زبور
داود و انجیل عیسی و قرآن جدم محمد مصطفی صلوات الله علیهم اجمعین همه را خواند پس قصه‌ها
پیغمبران را یاد کرد پس حضرت امام حسن عسکری ع فرمود که چون حق تعالی مهدی این امت را
بمن عطا فرمود دو ملک فرستاد که او را بسراپرده‌های عرش رحمانی بردند پس حق تعالی
با او خطاب نمود که مرحبا بتو ای بنده من که ترا خلق کرده‌ام برای یاری دین خود و اظهار امر شریعت
خود و توئی هدایت یافته از بندگان من قسم بذات مقدس خود میخورم که باطاعت تو ثواب
میدهم و بنافرمانی تو عقاب میکنم مردم را و بسبب شفاعت و هدایت تو بندگان را می‌آمرزم
و بمخالفت تو ایشان را عذاب میکنم ای دو ملک برگردانید او را بسوی پدرش و از جانب
من او را سلام برسانید و بگوئید که او در پناه حفظ و حمایت منست او را از شر دشمنان
حراست و محافظت مینمایم تا هنگامی که او را ظاهر گردانم و حق را باو برپا دارم و باطل را باو سرنگون
سازم و دین حق برای من خالص باشد و از نسیم خادم امام حسن عسکری ع منقول است که در
ساعتی که حضرت صاحب الامر ع متولد شد عطسه کرد و گفت الحمد لله رب العالمین و
الصلوات علی محمد و آله پس فرمود که ظالمان گمان میکنند که حجت الهی را باطل و ضایع میتوانند
کرد وقتی که رخصت فرماید حق تعالی ما را در سخن گفتن هر آئینه شک ها برطرف شود و چون
یکشب از ولادت آن حضرت گذشت من در خدمت آنحضرت عطسه کردم فرمود

یرحمک الله من خوشحال شدم پس فرمود که میخواهی که عطسه ترا بشارتی بدهم گفتم بلی فرمود
که امان است از مرگ تا سه روز حدیث ششم شیخ صادق محمد بن بابویه و غیر او از اکابر
محدثین رضوان الله علیهم بسند معتبر از سعد بن عبد الله قمی روایت کرده‌اند که او گفت روزی
مبتلا شدم بمباحثه بدترین نواصب و بعد از مناظرات بسیار گفت وای بر تو و اصحاب
تو شما گروه روافض مهاجران و انصار را طعن میکنید و انکار محبت پیغمبر نسبت بایشان
مینمائید اینکه ابوبکر بسبب زود مسلمان شدن از همه صحابه بهتر بود و از بس که پیغمبر او را دوست
میداشت در شب غار او را با خود برد چونکه میدانست که او بعد از آنحضرت خلیفه خواهد
بود که مبادا او تلف شود و امور مسلمانان بعد از آن معطل شود و حضرت علی بن ابی
طالب ع را بر جای خود خوابانید برای آنکه میدانست که اگر کشته شود ضرری بامور مسلمانان
نمیرسد و من از این سخن جوابها گفتم و ساکت نشد پس گفت که ای گروه روافض شما
میگوئید که عمر و ابوبکر منافق بودند و حکایت شب عقبه و دبه انداختن را دلیل خود می‌آورید
بگوی اسلام ایشان از روی طوع و رغبت بود خواهد گفت که پس منافق چه معنی دارد
و اگر گوئیم که از اکراه و جبر بود خواهد گفت که در مکه جبری نبود و اسلام قوتی نداشت که مردم
مجبور شدند از جواب او ساکت شدم و دلگیر برگشتم و طوماری نوشتم مشتمل بر زیاده
از چهل سوال از مسایل مشکل و این دو مسئله را درج کردم که بخدمت امام حسن عسکری ع
بفرستم تا احمد بن اسحاق که وکیل آن حضرت بود رفتم و چون او را طلب کردم گفتند متوجه سر من
رای شد من در عقب او روان شدم چون باو رسیدم و حقیقت حال گفتم گفت خود
با من بیا و از حضرت سوال کن با او رفیق شدم تا بدر دولت سرای آن حضرت رسیدیم
و رخصت طلبید رخصت فرمود و داخل شدیم و احمد بن اسحاق با خود همیانی داشت که در میان

عبا پنهان کرده بود و در ان همیان صد و شصت کیسه از طلا و نقره بود که هر یک سر بمهر یکی از
شیعیان مهر زده بخدمت حضرت فرستاده بود و چون نظر بر روی مبارک حضرت انداختم
روی آن حضرت چون ماه شب چهارده بود در حسن و صفا و نور و ضیا و بر دامن حضرت
طفلی نشسته بود مانند مشتری در کمال حسن و جمال و در سرش دو کاکل بود و نزد آن حضرت
اناری از طلا بود که بجواهر گرانبها و نگینها مرصع کرده بودند و یکی از بزرگان بصره بهدیه برای
آن حضرت فرستاده بود و در دست حضرت نامه بود و کتابتی میفرمودند و آن طفل مانع
میشد آن انار را سر می انداختند که آن طفل متوجه آن میشد و خود کتابت میفرمودند
پس احمد همیان خود را گشود و نزد آن حضرت گذاشت حضرت با آن طفل فرمود که
اینک هدایا و تحفهای شیعیان است بگشا و متصرف شو حضرت صاحب الامر
فرمود که ای مولای من آیا جایزست که من دست طاهر خود را که از جمیع گناهان پاک است
دراز کنم بسوی مالهای حرام و هدیهای رجس و باطل پس حضرت فرمود که ای پسر اسحاق
بیرون آور آنچه در همیان است تا ما حلال و حرام را از هم جدا کنیم اسحاق یک کیسه را
بیرون آورد حضرت صاحب الامر ع فرمود که این از فلان است که در فلان محله قم
باشد و شصت و دو اشرفی درین کیسه است چهل و پنج دینارش قیمت ملکی است
که از پدر با و میراث رسیده بود و فروخته است و چهارده دینارش قیمت هفت جامه است
که فروخته است و از کرایه دوکان سه دینار است حضرت امام حسن عسکری ع فرمود
که راست گفتی ای فرزند بگو که چه چیز درین میان حرام است تا بیرون کند فرمود که درین
میان یک اشرفی است بسکه ری که بتاریخ فلان زده اند و تاریخش بران نقش است و نصف
نقشش محو شده است و یکدینار مقراض شده ناقصی هست که یکدانگ و نیم است و حرام

در کیسه دو دینار است و وجه حرمتش اینست که صاحب این کیسه در فلان سال در فلان
ماه او را نزد جولاهی که از همسایگانش بود مقدار یکمن و نیم ریسمان بود و مدتی برین گذشت
و دزدی او را ربود و آن مرد چون گفت که این را دزد برد تصدیقش نکرد تا وان از و گرفت
ریسمانی باریک تر از ان که دزد برده بود بهمان وزن باو داد که آنرا بافند و فروخت و
این دو دینار از قیمت آن جامه است و حرام است و چون کیسه را احمد گشود دو دینار بهمان
علامتها که حضرت فرموده بود پیدا شد و باقی را تسلیم نمود پس صره دیگر بیرون آورد
حضرت صاحب ع فرمود که این مال فلان است که در فلان محله قم میباشد و پنجاه اشرفی
درین صره است و ما دست باین دراز نمیکنم پرسید که چرا فرمود که این اشرفیها قیمت گندم
است که میان او و برزگرانش مشترک بود و حصه خود را زیاده کیل کرد و گرفت و مال
آنها در ان میان است حضرت امام حسن عسکری ع فرمود که راست گفتی ای فرزند پس احمد
گفت که این کیسه را بردار و وصیت کن که بصاحبانش برسانند که ما نمیخواهیم و این ها حرام است
بعد از ان فرمود که آن جامه که آن پیره زن برای ما فرستاده بیار احمد گفت که آن را در میان
خورجین پنهان کرده بودم فراموش کردم و برخاست که بیاورد پس حضرت بجانب من
التفات نمود و فرمود که ای سعد بچه مطلب آمده گفتم شوق ملازمت تو مرا آورده است فرمود
که این مسایلی که داشتی چه شد گفتم حاضر است فرمود که از نور چشم بپرس آنچه میخواهی و اشاره
بحضرت صاحب الامر ع کرد گفتم ای مولا و فرزند مولای من روایت بمن رسیده است که
حضرت پیغمبر م طلاق زنان خود را باختیار حضرت امیر المؤمنین گذاشت حتی آنکه در روز جمل
حضرت امیر رسولی فرستاد بنزد عایشه و فرمود که اسلام و اهل اسلام را هلاک کردی باین
غش و فریبی که از تو صادر شد و فرزندان خود را بجهالت و ضلالت بهلاکت انداختی

اکر دست ازین عمل میداری بهترست والا ترا طلاق میکویم این چه طلاق بود که بعد از وفات
بآن حضرت مفوض بود حضرت صاحب الامر ع فرمود که حق سبحانه و تعالی شان زنان پیغمبر را
عظیم کردانیده بود و ایشان را بشرف مادر مومنان بودن مخصوص ساخته حضرت رسول صلی الله
علیه و سلم بحضرت امیر المومنین ع فرمود که شرف برای ایشان باقیست تا مطیع خدا باشند و
هریک از ایشان که بعد از من معصیت خدا کنند و بر تو خروج کنند تو او را طلاق بکو و ازین شرف
او را امید ار بعد از ان پرسیدم که یا بن رسول الله مرا خبر ده از تفسیر این آیه که خداوند عالمیان
بحضرت موسی میفرماید که فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی ترجمه ظاهر لفظش اینست
که بکن نعلین خود را بدرستی که تو در وادی پاکیزه که طوی نام دارد بدرستی که اتفاق علماست که
نعلین آن حضرت از پوست مرده بود لهذا خدا امر فرمود که بکند حضرت فرمود که هر که این سخن
میکوید بر موسی افترا بسته است و او را با رتبه نبوت جاهل دانسته زیرا که خالی ازین نیست که
نماز موسی در ان نعلین جایز بود یا نه اگر نماز جایز بود پوشیدن در ان بقعه نیز جایز خواهد بود هر چند
آن مکان مقدس و مطهر باشد و اگر در آن نماز جایز نبود پس موسی حلال و حرام نمیدانسته
جاهل بود بچیزی که در ان نماز نمی توان کرد و این قول کفرست کفتم پس شما مطلب آیه را
بفرمائید فرمود که موسی در وادی مقدس قرب بود کفت خداوندا من محبت را برای تو خالص
کردانیده ام و دل خود را از یار غیر تو شسته ام و محبت زن و فرزند هنوز در دلش بود و آمده
بود برای ایشان آتش ببرد حق تعالی فرمود که محبت اهل را از دل بدر کن اکر محبت تو از
برای ما خالص است و دل از خیال دیکران مطهرست و در وادی مقدس محبت ما ثابت
قدمی پس نعلین کنایت ازین محبت هاست چنانچه بعضی موید این نقل کرده اند که در عالم
خواب که جزها مثالها بنظر می آید کفش مثال زنست و کسی که خواب ببیند که کفش او دزدیده
ازین

زنش می میرد یا ازو دور میشود سعد کفت که دیکر پرسیدم از تاویل کهیعص فرمود که این حروف
از اخبار غیب است که خدا بحضرت زکریا خبر داده و بعد از ان بحضرت رسول صلعم اعلام فرموده
است و سببش این بود که حضرت زکریا از خدا طلب کرد که اسما مقدسه آل عبا را باو تعلیم
نماید که در شدائد با آنها پناه برد جبرئیل آمد و اسما ایشان را تعلیم آن حضرت نمود پس حضرت
زکریا نام محمد و علی و فاطمه و امام حسن صلوات الله علیهم را یاد میکرد غم او برطرف میشد و چون
نام مبارک حضرت امام حسین ع را یاد میکرد کریه بر و مستولی میشد بر ضبط خود نمیتوانست کرد
روزی مناجات کرد که خداوندا چرا نام آن چهار بزرکوار را که بزبان میرانم غمهای من زایل
میشود و سرور میکردم و نام آن عالیمقدار را که ذکر میکنم غمهای مهیجان می آید و مرا از کریه طاقت
نمیماند پس خداوند عالم قصه شهادت و مظلومیت آن جناب را بر زکریا وحی فرمود و کفت
کهیعص پس کاف اشاره بنام کربلاست و ها هلاکت عترت طاهره سید انبیاست و
یا یزیدست که کشنده و ظالم ایشان بود و عین عطش و تشنکی ایشان است در صحرا و صاد
صبر ایشان است چون زکریا این قصه دردناک را شنید سه روز از مسجد حرکت نکرد و کسی
را نزد خود راه نداد و مشغول کریه و زاری و ناله و بیقراری شد و مرثیه بر مصیبت آن حضرت
میخواند و میکفت الهی آیا دل بهترین خلقت را بمصیبت فرزندش بدرد خواهی آورد آیا
بلای چنین مصیبتی را بساحت عزت او سه خواهی داد یا به علی و فاطمه ع جامه این مصیبت
خواهی پوشانید آیا چنین درد والمی را بمنزل رفعت و جلال ایشان در خواهی آورد و بعد ازین
سخنان میکفت که الهی مرا فرزندی کرامت فرما که در پیری دیده من روشن شود و چون
چنین فرزندی کرامت فرمائی مرا فریفته محبت او کردان پس چنین کن که دل من در مصیبت
آن فرزند چنان بدرد آید که دل محمد حبیب تو برای فرزندش بدرد خواهد آمد پس خدا تعالی

يحيي را كر امت فرمود و مانند حضرت امام حسين ع بشهادت فايز كرديد و حضرت يحيي شش
ماه در شكم مادر بود وحمل حضرت امام حسين ع نيز ششماه بود پس عرض كردم كه بفرما كه دليل
چيست بر اين كه امت براي خود امام اختيار نميتوانند كرد فرمود كه امامي كه مفسد احوال ايشان
باشد كفتم امامي كه موجب صلاح ايشان باشد فرمود كه چه ميدانند كه باعث صلاح ايشان
خواهد بود وحال انكه از ضمير خبر ندارند كاه باشد كه كمان كنند كه مصلح است و آخر مفسد ظاهر شود
و از همين علت است كه مردم نميتوانند براي خود امام تعين نمايند پس فرمود كه بجهت تاييد اين
مطلب براي تو برهاني بيان نمايم كه عقل تو آنرا قبول كند بكو كه پيغمبراني كه بخلق فرستاده و ايشانرا
از ميان خلق بركزيده و كتابها بر ايشان فرو فرستاده و ايشان را مويد بوحي و عصمت
كردانيده علمهاي هدايت امت اند و اختيار جميع امت را از ايشان بهتر ميدانند و موسي
و عيسي ع از جمله ايشان اند آيا جايز است كه با وفور عقل و كمال علم ايشان يكي را از ميان
امت اند و اختيار كنند بجزاي عقل خود و بركزيده ايشان منافق ظاهر شود و ايشان كمان
كنند كه او مومن است كفتم نه فرمود كه موسي كليم خدا با كمال عقل و علم و نزول وحي بر او از اعيان
قوم خود و بزركان لشكر خود هفتاد كس را اختيار كرد كه با خود بطور برد كه همه را مومن ميدانست
و مخلص و معتقد مي شمرد ايشانرا و آخر ظاهر شد كه ايشان منافق بودند چنانچه حال ايشانرا
بيان فرمود پس هركاه بركزيده خدا كسي را اختيار كند بكمان اينكه مصلح امت است و افسد
امت ظاهر شود چه اعتماد باشد بر مختار و بركزيده عوام الناس كه خبر از ما في الضمير مردم ندارد و
مهاجران و انصار كه بر سراير مردم اطلاع ندارند پس مي بايد كه امام از جانب كسي منصوب شود
كه عالم بضماير و بر خفيات امور است بعد از ان باعجاز فرمود كه اي سعد خصم تو ميكفت كه حضرت
رسول صلي الله عليه وسلم ابوبكر را براي شفقت بغار برد چونكه ميدانست كه او خليفه است مبادا

كشته شود چرا جواب نكفتي كه شما روايت كرده ايد كه پيغمبر ص فرمود كه خلافت بعد از من سي سال
خواهد بود و اين سي سال را بعمر چهار خليفه قسمت كرده آيد پس كمان فاسد شما اين چهار خليفه
بحق اند پس اكر اين معني باعث بردن بغار بود بايست كه همه را با خود بغار ببرد بنا بر ان كه تو
ميكوئي آن حضرت در باب آن سه خليفه ديكر تقصير كرده و شفقت بر ايشان ترك كرده
و حق ايشانرا سبك شمرده و آنچه آن از تو پرسيد كه اسلام ابوبكر و عمر بطوع بود يا بكراهت
چرا نكفتي كه طوعا بود اما از براي طمع دنيا زيرا كه ايشان با كفرهء يهود مخلوط بودند و ايشان از
توريه و كتابهاي خود احوال محمد ص را بر ايشان ميخواندند و مي كفتند او بر عرب مستولي خواهد
شد و پادشاهي او بخت النصر خواهد بود اما دعوي پيغمبري خواهد كرد و از كفر و عناد مي كفتند
كه پيغمبر نيست اما بدروغ دعوي خواهد كرد چون حضرت دعوي رسالت فرمود ايشان از روي كفته
يهود بظاهر كلمتين كفتند از براي طمع اين كه شايد ولايتي و حكومتي حضرت با ايشان بدهد
و در باطن كافر بودند چون در آخر مايوس شدند با منافقان بر بالاي عقبه رفتند و رويهاي خود را
بستند كه كسي ايشانرا نشناسد و دبها انداختند كه شتر حضرت را رم دهند و حضرت را
هلاك كنند پس خداي تعالي جبرئيل را فرستاد و پيغمبر خود را از شر ايشان حفظ كرد و ضرري
نتوانستند رسانيد و حال ايشان مثل حال طلحه و زبير بود كه با حضرت امير المومنين ع از روي طمع
بظاهر بيعت كردند كه حضرت بهر يك از ايشان ولايتي و حكومتي بدهد چون مايوس شدند
بيعت را شكستند و خروج كردند و بجزاي عمل خود در دنيا و آخرت رسيدند سعد كفت كه
سخن چون تمام شد حضرت امام حسن عسكري ع براي نماز برخاست و حضرت صاحب الامر ع
با ايشان برخاستند و من بركشتم احمد بن اسحاق را در راه ديدم كريان مي آيد كفتم چرا دير آمدي
و سبب كريه چيست كفت كه آن جامه كه حضرت فرموده بود افتاد كفتم باكي نيست برد

بحضرت عرض کن پس رفت وخندان برگشت وصلوات بر محمد وآل محمد فرستاد و گفت
همان جامه را دیدم که در زیر پای آن حضرت افتاده بود وبر روی‌اش نماز میکرد سعد گفت
که حمد الهی کردیم وچند روز که در آنجا بودیم هر روز بخدمت حضرت میرفتم وحضرت صاحب الامر ع
را نزد حضرت ملازمت میکردیم پس چون روز وداع شد من واحمد با دو مرد از اهل قم
بخدمت آن حضرت رفتیم احمد در خدمت بایستاد وگفت یا بن رسول الله رفتن نزدیک
شده ومحنت مفارقت تو بسیار دشوار است از خدا سوال میکنم که صلوات فرستد بر جدت
مصطفی ص وبر پدرت مرتضی ع ومادرت سیدة النساء وبر بهترین جوانان اهل بهشت پدر و
عمویت وبر ایشان طاهرین ع پدرانت وبر تو صلوات فرستد وبر فرزندت واز خدا طلب مینمایم
که شان ترا رفیع گرداند ودشمن ترا مقهور ومنکوب گرداند واین آخر دیدن ما نباشد جمال ترا
چون این را گفت حضرت بگریست چندانکه قطرات گریه از روی مبارکش فرو ریخت
فرمود که ای پسر اسحاق در دعا زیاده مطلب که درین برگشتن بجوار رحمت الهی خواهی رفت احمد
چون این را شنید بیهوش شد وچون بهوش آمد وگفت از تو سوال مینمایم بخدا وبحرمت جدت
که مرا مشرف سازی بجامه که کفن خود کنم حضرت دست بزیر بلا کرد وسیزده درهم بدر آورد
وفرمود که این را بگیر واز غیر این خرج خود مکن وکفنی که طلبیدی بتو خواهد رسید ومزد نیکوکاران را
خدا ضایع نمیکند سعد گفت که چون برگشتیم وسه فرسخی منزل حلوان رسیدیم احمد تب کرد وبیمار
صعبی او را عارض شد که از خود مایوس شد وچون بحلوان رسیدیم در کاروانسرا فرود آمدیم
احمد شخصی از اهل قم را طلبید که در حلوان می بود وبعد از زمانی گفت همه بروید ومرا تنها بگذارید
ما هر یک بجای خود برگشتیم چون صبح نزدیک شد چشم گشودم کافور خادم حضرت امام حسن
عسکری ع را دیدم که میگوید که خدا شما را صبر نیکو بدهد در مصیبت احمد بن اسحاق وعاقبت

این مصیبت

این مصیبت بر شما خیر گرداند از غسل وکفن احمد فارغ شدیم برخیزید او را دفن کنید که او از
شما گرامی تر بود نزد امام پیشوای شما این را بگفت واز نظر ما غایب شد پس برخاستیم با گریه
ونوحه او را دفن کردیم رحمه الله تعالی حدیث نهم محمد بن بابویه قمی رحمه الله علیه روایت کرده
است از ابو الادیان که گفت من خدمت حضرت امام حسن عسکری ع میکردم ونامه‌های
آن حضرت را بشهرها می بردم پس روزی در کوفتی که در آن مرض بعالم بقا ارتحال فرمودند
بخدمت آنجناب رفتم نامه چند نوشته بمداین وفرمودند که بعد از پانزده روز باز داخل سامره
خواهی شد وصدای شیون از خانه من خواهی شنید ومرا در آن وقت غسل دهند ابو الادیان
گفت که ای سید هرگاه این واقعه هائله روی دهد امر امامت با کیست فرمود که هر که جواب نامه
مرا از تو طلب کند او امام است بعد از من گفتم دیگر علامتی بفرما گفت هر که بر من نماز کند او جانشین
ماست گفتم دیگر بفرما فرمود که هر که بگوید که در همیان چه چیز است او امام شماست مهابت حضرت
مانع شد مرا که بپرسم که کدام همیان پس بیرون آمدم ونامه‌ها را باهل مداین رسانیدم وجواب
گرفته برگشتم وچنانچه فرموده بود در روز پانزدهم داخل سامره شدم وصدای نوحه وشیون
از منزل منور آن امام مطهر بلند شده بود چون بدر خانه آمدم جعفر کذاب را دیدم که بر در خانه
نشسته است وشیعیان بر گرد او بر آمده اند واو را تعزیت برادر وتهنیت میگویند من
در خاطر خود گفتم که اگر این امام است پس امام نوع دیگر شده است این فاسق کی اهلیت
امامت دارد زیرا که پیشتر او را می‌شناختم که شراب میخورد وقمار میباخت وطنبور
مینواخت پس پیش رفتم وتعزیت وتهنیت گفتم وهیچ سوال از من نکرد درین حال عقید
خادم بیرون آمد وبجعفر خطاب کرد که ای سید برادرت را کفن کرده اند بیا برادر نماز کن
جعفر برخاست وشیعیان با او همراه شدند وچون بصحن خانه رسیدیم دیدم که حضرت امام حسن

عسکری ع را کفن کرده بر روی نعش گذاشته اند پس جعفر پیش ایستاد که بر برادر اطهر خود نماز
کند چون خواست که تکبیر گوید طفلی گندم گون بحیده موی گشاده دندان مانند پاره ماه بیرون
آمد و ردای جعفر را کشید و گفت ای عمو ان پس بایست که من سزاوار ترم بنماز بر پدر خود
از تو پس جعفر عقب ایستاد و رنگش متغیر شد و آن طفل پیش ایستاد و بر پدر بزرگوار خود
نماز کرد و آن حضرت را در پهلوی امام علی نقی ع فرموده بود ظاهر شد و یک علامت مانده است
پس بیرون آمدم حاجز وشا گفت جعفر گفت برای آنکه حجت بر او تمام کند که او امام غیبت کی بود
این طفل جعفر گفت والله من هرگز او را ندیده بودم و نمی شناختم در انحال جماعتی از اهل قم آمده
سوال کردند از احوال حضرت امام حسن عسکری ع چون دانستند که وفات یافته است پرسیدند که
کیست مردم اشاره کردند بسوی جعفر پس نزدیک او رفتند و تعزیت و تهنیت دادند و گفتند
با ما نامه و مالی چند هست بگو که نامه ها از چه جماعت است و مالها چه مقدار است تا تسلیم نمائیم جعفر
برخاست و گفت مردم از ما علم غیب میخواهند در انحال خادم بیرون آمد از جانب حضرت
صاحب الامر ع و گفت با شما نامه فلان شخص و فلان هست و همیانی ست که در ان میان
ده اشرفی هست که طلا را روکش کرده اند آن جماعت نامه ها و مالها را تسلیم خادم کردند و گفتند
هر که ترا فرستاده است که این مالها و نامه ها را بگیری او امام زمان است و مراد حضرت امام حسن ع
همین همیان بود پس جعفر کذاب رفت نزد معتمد که خلیفه جور آل امان بود و این وقایع را نقل
کرد معتمد خدمتکاران خود را فرستاد که صیقل کنیز حضرت امام حسن عسکری ع را گرفتند که آن طفل
را بایشان دهد او انکار کرد و از برای دفع مضرت ایشان گفت حمل دارم من از ان حضرت
باین سبب او را باین ابن ابی الشوارب قاضی سپردند که چون فرزند متولد شود بکشند ناگاه
عبدالله بن یحیی وزیر مرد و صاحب الزنج در بصره خروج کرد و ایشان بحال خود درماندند و گیز

ازخانه قاضی بخانه خود باز گشت و شیخ طوسی علیه الرحمه بروایت دیگر از رشیق روایت
کرده است که معتضد خلیفه فرستاد و مرا با دو نفر دیگر طلب نمود و امر کرد که هر یک دو اسب با
خود داشته باشیم و یکی را سوار شویم و دیگری را جنیبت بکشیم و سبکبار بتعجیل برویم بسامره و خانه حضرت
امام حسن عسکری را بما نشان داد و گفت چون بدر خانه میرسید غلام سیاهی بر در نشسته است
پس داخل خانه شوید و هر کرا در ان خانه بیابید سرش را برای من بیارید پس چون بخانه حضرت
رسیدیم در دهلیز غلامی سیاهی نشسته بود و بند زیر جامه در دست داشت و می بافت پرسیدیم
که در این خانه هست گفت صاحبش و هیچ گونه ملتفت نشد بجانب ما و از ما پروای
نکرد پس داخل خانه شدیم خانه پاکیزه دیدیم در مقابل پرده مشاهده کردیم که هرگز از ان بهتر ندیده
بودیم که گویا الحال از دست کارگر بدر آمده و در خانه هیچکس نبود چون پرده را برداشتیم
حجره بزرگی بنظر آمد که گویا دریای آبی در میان آن حجره ایستاده و در منتهای حجره حصیری
بر روی آب گسترده است و بر بالای آن حصیر مردی ایستاده نیکوترین مردم بحسب صورت
مشغول نماز است و هیچ گونه بجانب ما التفاتی ننمود احمد بن عبدالله پا در حجره گذاشت که
داخل شود در میان آب غرق شد و اضطراب بسیار کرد تا من دست دراز کردم و او را
بیرون آوردم و بیهوش باز آمد پس رفیق دیگر اراده کرد که داخل شود و حال او نیز بدان
منوال گشت من متحیر ماندم و زبان بعذر خواهی گشودم و گفتم معذرت میطلبم از خدای تعالی و از
ای مقرب درگاه خداوند که ندانستم که نزدیک که می آیم و از حقیقت حال مطلع نبودم و اکنون
توبه میکنم بسوی خدا از این کردار پس بهیچ وجه متوجه گفتار من نشد و مشغول نماز بود ما را ابیمی
عظیم در دل بهم رسید و برگشتیم و معتضد انتظار ما می کشید و بدربان سفارش کرده بود که هر وقت
که برگردیم ما را نزد او ببرد در میان شب رسیدیم و داخل شدیم و تمام قصه را حکایت کردیم

پرسید که پیش از من یار تو دیدی ملاقات کرده و با کسی حرفی گفتید گفتم نه پس سوگندهای عظیم
یاد کرد که اگر بشنوم که یک کلمه ازین واقعه بدیگری نقل کرده اید هر آینه همه را گردن بزنم و ما
این حکایت را نقل نتوانستیم کرد مگر بعد از مردن او و محمد بن یعقوب کلینی روایت کرده است
از یکی از لشکریان خلیفه عباسی که گفت من همراه بودم که سیما غلام خلیفه بسر من رای آمد و در
خانه حضرت امام حسن عسکری ع را شکست بعد از فوت آن حضرت پس حضرت صاحب الامر
صلوات الله علیه از خانه بیرون آمد و تبرزینی در دست داشت و بسیما گفت که چه میکنی در خانه
من سیما بر خود بلرزید و گفت جعفر کذاب میگفت که از پدرت فرزندی نمانده است اگر خانه از توست
ما بر میگردیم پس از خانه بیرون آمد علی بن قیس راوی حدیث گوید که یکی از خادمان حضرت
بیرون آمد من پرسیدم از حکایتی که آن شخص نقل کرد آیا راست است گفت ترا که خبر داد گفتم
یکی از لشکریان خلیفه گفت هیچ چیز در عالم مخفی نمیماند حدیث ششم شیخ معتمد حسن بن سلیمان در کتاب
منتخب البصایر روایت کرده است بسند معتبر از مفضل بن عمر که گفت سوال کردم از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام که آیا آن امامی که مردم انتظار او میکشند و امیدوار از خروج او هستند
یعنی مهدی صاحب الزمان علیه السلام وقت معلوم معینی برای خروج آن حضرت هست امام
فرمود که حق تعالی ابا نموده ازینکه برای ظهور آن حضرت وقتی تعیین فرماید که شیعیان بدانند پس
فرموده که آیاتی که حق سبحانه و تعالی در امر قیام ساعت در قرآن مجید فرموده است همگی در
باب قیام آن حضرت نازل شده است و هر کس برای ظهور مهدی ما وقتی معین قرار دهد خود را
با خدا در علم غیب شریک گردانیده و دعوی اطلاع بر اسرار الهی کرده است مفضل گفت که ای
مولای من چگونه خواهد بود ابتدای ظهور آن حضرت امام فرمود که بی خبر ظاهر خواهد شد و نامش
بلند شود و امرش هویدا گردد و از آسمان منادی باسم و کنیت و نسبتش ندا کند تا آنکه حجت

شناخت او بر خلق تمام شود با آن حجتی که ما بر خلق لازم ساخته ایم و قصه ها و احوالش را
بیان کرده ایم و نام و نسب و کنیتش را برای تمام مردم ظاهر کرده ایم که نام و کنیتش جد اوست
تا آنکه مردم نگویند که ما نام و نسب او را نمیدانستیم پس خدا او را بر همه دینها غالب گرداند چنانچه
حق تعالی پیغمبرش را وعده داده است که لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون یعنی حق تعالی
فرستاد پیغمبرش را با هدایت و دین حق تا او را غالب گرداند بر همه دینها هر چند کراهت
داشته باشند آنها که بخدا شرک می آورند و در آیه دیگر فرموده است وقاتلوهم حتی لا یکون
فتنة ویکون الدین کله لله یعنی قتال کنید با کافران تا آنکه در زمین فتنه و کفر نباشد و بوده
باشد دینها همه از برای خدا پس فرمود که والله ای مفضل بر دارد از جمیع ملتها و دینها
اختلاف را و همه دین یک گردد و از هیچکس بغیر دین حق قبول نشود چنانچه حق تعالی فرموده است
ومن یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه وهو فی الآخرة من الخاسرین یعنی هر که طلب نماید غیر
دین اسلام را پس هرگز از او قبول نکنند و او در آخرت از زیانکاران باشد مفضل پرسید
که در ایام غیبت آن حضرت با که مخاطبه خواهد فرمود که با او سخن خواهد گفت فرمود که
ملایکه و مومنان از جن و امر و نهیش بیرون خواهد آمد بسوی معتمدان و نایبان آن حضرت
که بشیعیانش برسانند والله ای مفضل گویا میبینم آن حضرت را که داخل شود و بر او جبه
رسالت پناه ص در بر و عمامه از وی بر سر داشته باشد و در پاهایش نعلین حضرت رسول ص
و در دستش عصای آن حضرت بوده باشد و بزی چند در پیش افکنده باشد تا کسی او را
نشناسد و با این هیئت بیاید نزد خانه کعبه تنها و بی رفیق پس چون شب درآید و دیدها بخواب
رود جبرئیل و میکائیل و صف صف از ملایکه بر او نازل شوند پس جبرئیل گوید که ای آقای من
سخن تو مقبول است و امر تو جاریست پس حضرت صاحب الامر دست بر روی مبارک کشد

شناسنام و کنیت

وگوید حمد و سپاس خداوندی را سزاست که وعدهٔ ما را راست گردانید و زمین بهشت را بما
میراث داد که هر جا که میخواهم قرار بگیرم پس نیکو مزد نیست مزد کارکنان برای خدا پس بایستد
میان رکن حجر الاسود و مقام ابراهیم ع و بصدای بلند ندا کند که ای گروه بزرگواران و
مخصوصان من و آنها که حق تعالی ایشان را برای یاری من ذخیره کرده است پیش از ظاهر
شدن من بر روی زمین بیایید بسوی من پس حق تعالی صدای آن حضرت را برساند بایشان
در هر جای عالم که باشند از مشرق و مغرب عالم و بر هر حالی که بوده باشند پس بشنوند همه بیک آواز
همگی متوجه خدمت آن حضرت شوند و بیک چشم زدن همه حاضر شوند نزد آنحضرت در مابین
رکن و مقام پس عمودی از نور بلند شود از زمین بسوی آسمان که هر مومنی که بر روی زمین باشد
از آن روشنی یابد و آن نور در میان خانه های مومنان درآید و جان های ایشان بآن فرح
یابد و ما ندانند که قایم آل محمد ظاهر گردیده است پس چون صبح شود سیصد و سیزده تن که
طی الارض از اطراف عالم بخدمت آنحضرت حاضر شده اند همه در خدمتش ایستاده باشند
پس پشت بکعبه دهد و دست خود را بگشاید مانند دست موسی علیه السلام از نور عالم را
روشن کند پس گوید که هر که با این دست بیعت کند چنان است که با خدا بیعت کرده است
پس اول کسی که دستش را ببوسد و با او بیعت کند جبرئیل باشد پس سایر ملایکه بیعت نمایند
پس نجیبان جن بشرف بیعت برسند پس سیصد و سیزده تن نقبا ببیعت سرافراز
گردند آنگاه مردم مکه فریاد برآورند که کیست این شخص که در جانب کعبه ظاهر شده است و
چه جماعت اند که با اویند پس بعضی گویند که همان صاحب برهان است که داخل مکه شد گویند
که هیچ اصحابش را می شناسید گویند که نمی شناسیم هیچ یک را مگر چهار کس از اهل مدینه که اینها
را بنام و نسب می شناسیم و این بیعت در اول طلوع آفتاب باشد پس چون آفتاب بلند شود

از

از پیش قرص آفتاب منادی باواز بلند ندا کند که اهل آسمانها و زمینها بشنوند که ای گروه خلایق
این مهدی آل محمد است و بنام و کنیت جدش او را یاد کند و نسبت دهد او را بامام حسن ع
پدرش امام یازدهم و دیگر پدران بزرگوارش را بشمارد تا امام حسین بن علی علیهم السلام
با او بیعت نمایید تا هدایت بیابید و مخالفت امر او ننمایید که گمراه میشوید پس اول کسی که آن
ندا را لبیک گویند و اجابت میکنند ملایکه اند پس مومنان جن سیصد و سیزده تن نقبا
میگویند شنیدیم و اطاعت کردیم و هیچ صاحب گوشی از خلایق نماند مگر آنکه آن صدا را
می شنوند و متوجه میشوند خلایق از شهرها و صحراها و دریاها و بیابانها پس چون نزدیک غروب
آفتاب شود از مغرب آفتاب شیطان ندا کند که پروردگار شما در وادی الیابس ظاهر
شده است و او عثمان بن عنبسه است از فرزندان یزید بن معاویه علیهم اللعنه با او بیعت
نمایید تا هدایت یابید و مخالفت مکنید که گمراه شوید پس ملایکه و جن و نقبا همه او را تکذیب
کنند و دانند که او شیطان است و گویند شنیدیم اما باور نکردیم پس هر صاحب شکی و
منافقی و کافری که باشند بندای آخر از راه بروند و در تمام آن روز حضرت صاحب الامر
پشت بکعبه داده گوید هر که خواهد که نظر کند بآدم و شیث و نوح و سام و ابراهیم و اسمعیل
و موسی و یوشع و عیسی و شمعون ع پس نظر کند بمن که علم و کمال همه با من است و هر که خواهد نظر
کند بمحمد و علی و حسن و حسین و ایمه از ذریت امام حسین ع پس نظر کند بمن و آنچه خواهد از من
سوال کند که علم همه نزد من است و آنچه آنها مصلحت ندانسته و خبر نداده من خبر میدهم و هر که کتب
آسمانی و صحف پیغمبران میخواهد بیاید و از من بشنود پس ابتدا کند و صحف آدم و شیث را
بخواند امت آدم و شیث گویند این است و الله صحف آدم و شیث که در آن هیچ تغییر
نیافته است و خواندن برما از آن صحف آنچه نمیدانستیم پس بخواند صحف نوح و صحف ابراهیم

وتوریت موسی وانجیل عیسی وزبور داود علیهم السلام را پس علمای آن ملت ها هم شهادت
دهند که اینست آن کتاب ها بجوی که از آسمان نازل شده و تغیر نیافته وآنچه از ما فوت
شده بود و بما نرسیده بود همه را بر ما خواند پس بخواند قرآن بجوی که حق تعالی بر حضرت رسول
نازل ساخته بی آنکه تغیر و تبدیل شده باشد چنانچه در قرآن های دیگر شده و پس درین حال شخصی
بیاید بخدمت آن حضرت که رویش بجانب پشت گشته باشد و بگوید که ای سید من منم
بشیر امر کرد مرا ملکی از ملایکه که بخدمت تو بیایم و ترا بشارت دهم بهلاک شدن لشکر سفیانی
پس حضرت فرماید که قصه خود و برادرت را برای مردم نقل کن بشیر گوید که من و برادرم
در میان لشکر سفیانی بودیم و خراب کردیم دنیا را از دمشق تا بغداد و کوفه را کردیم و مدینه را
خراب کردیم و منبر را درهم شکستیم و استرهای ما در میان مسجد مدینه سرگین انداختند پس
بیرون آمدیم و مجموع لشکر ما سیصد هزار کس بودند متوجه شدیم که کعبه را خراب کنیم و اهلش
را بقتل رسانیم چون به بیدا رسیدیم که در حوالی مدینه طیبه است آخر شب فرود آمدیم
پس صدای از آسمان آمد که ای بیدا هلاک گردان این گروه ستمکار را پس زمین
شکافته شد و تمام لشکر را با چهارپایان و اموال و اسباب فرو برد و کسی و چیزی از ایشان بر روی
زمین نماند بغیر از من و برادرم ناگاه ملکی نزد ما آمد و روهای ما را به پشت گردانید چنانچه می
بینی با برادرم گفت که ای نذیر برو بسوی سفیانی ملعون در دمشق و او را بترسان بظاهر
شدن مهدی آل محمد و خبر ده او را که لشکرش را حق تعالی در بیدا هلاک گردانید و با من
گفت که ای بشیر ملحق شو بحضرت مهدی در مکه و او را بشارت ده بهلاک شدن ظالمان
و توبه کن بر دست آن حضرت که توبه ترا قبول میفرماید پس حضرت دست مبارک بر روی
بشیر مالد و بحالت اول برگردد و با حضرت بیعت کند و در لشکر آن حضرت باشد مفضل پرسید

کرای

که ای سید من ملایکه و جن در آن زمان بر مردم ظاهر خواهند شد فرمود که بلی والله ای
مفضل با ایشان گفت و گو خواهند کرد چنانکه مردی با اهل و یاران خود صحبت دارد مفضل
پرسید که ملایکه و جن با او خواهند بود فرمود که بلی والله ای مفضل و آن حضرت با آن گروه
فرود خواهد آمد در زمین هجرت ما بین نجف و کوفه و عدد اصحابش در آن وقت چهل و شش
هزار از ملایکه خواهد بود و شش هزار از جن و بروایت دیگر چهل و شش هزار از جن خدا یاری
لشکر او را بر عالم ظفر خواهد داد مفضل پرسید آن حضرت با اهل مکه چه خواهد کرد فرمود که اول
ایشان را بحکمت و موعظه نیکو بحق دعوت نماید پس اطاعتش نمایند و شخصی از اهل بیت
خود را خلیفه گرداند بر ایشان و بیرون آید و متوجه مدینه طیبه شود مفضل پرسید که خانه کعبه
را چه خواهد کرد فرمود که خراب کند و از بنای که حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام گذاشته
بودند بنا میکند [illegible] بناهای ظالمان را در مکه و مدینه و عراق و سایر اقالیم خراب
میکند و از اساس اولش بنا میکند و قصر کوفه را خراب میکند که هر که آنها را بنا نهاده ملعون
است مفضل پرسید که در مکه معظمه اقامت خواهد نمود فرمود که نه ای مفضل بلکه شخصی از
اهل بیت خود را در آنجا جانشین خواهد کرد و چون از مکه بیرون آید اهل مکه خلیفه آن حضرت
را بقتل رسانند پس حضرت باز بسوی ایشان معاودت نماید پس بیایند بخدمت آن
حضرت سر در زیر افکنده و گریان و تضرع کنند و گویند ای مهدی آل محمد صلی الله علیه و سلم توبه
میکنیم توبه ما را قبول فرما پس ایشان را پند دهد و از عقوبات دنیا و آخرت بترساند و از
اهل مکه شخصی را بر ایشان والی کند و بیرون آید باز آن والی را بکشند آنگاه یاوران خود
را از جن و نقبا بسوی مکه برگرداند که با ایشان بگوید که برگردند بحق هر که ایمان بیاورد او را ببخشند
و هر که ایمان نیاورد بقتل رسانند پس چون عسکر فیروزی اثر بسوی مکه باز گردند از صد کس یک

و مسجد کوفه را خراب میکنند

کس ایمان نیاورد بلکه از هزار کس یک کس ایمان نیاورد مفضل پرسید که مولای من خانهٔ
حضرت مهدی و محل اجتماع مومنان کجا خواهد بود فرمود که پای تخت آن حضرت در کوفه خواهد
بود و مجلس دیوان و حکمش مسجد کوفه خواهد بود و محل جمع بیت المال و قسمت غنیمت ها مسجد سهیل
خواهد بود و موضع خلوتش نجف اشرف خواهد بود مفضل پرسید که جمیع مومنان در کوفه خواهند بود
فرمود بلی والله که هیچ مومنی نباشد مگر آنکه در کوفه یا در حوالی کوفه باشد و دلش مایل بسوی کوفه باشد
و در آن زمان قیمت جای خوابیدن یک گوسفند در کوفه دو هزار درهم باشد و در آن زمان
شهر کوفه وسعتش بقدر پنجاه و چهار میل یعنی هجده فرسخ باشد و قصرهای کوفه بکربلا متصل گردد
حق سبحانه و تعالی کربلا را پناهی و جایگاهی گرداند که پیوسته محل آمد شد ملایکه و مومنان باشد
و حق تعالی آن زمین مقدس را بسیار بلند مرتبه گرداند و چندان از برکات و رحمت ها در آن
قرار دهد که اگر مومنی در آنجا بایستد و بخواند خدا را هر آینه بیک دعا مثل هزار مرتبه ملک دنیا
با و عطا فرماید پس حضرت امام جعفر صادق ع آهی کشید و فرمود که ای مفضل بدرستی که بقعه های زمین
با یکدیگر تفاخر کردند پس کعبهٔ معظمه بر کربلا معلا فخر کرد حق تعالی وحی فرمود بکعبه که ساکت شو و فخر
مکن بر کربلا بدرستی که آن بقعه مبارکیست که در آنجا ندای انی انا الله از شجرهٔ مبارکه بموسی
و آن همان مکان بلندیست که مریم و عیسی را در آنجا جای داده ام و در موضعیست که سر مبارک حضرت
امام حسین صلوات الله علیه را بعد از شهادت شستند در همان موضع حضرت مریم علیها
روح الله را در وقت ولادت غسل داد و خود غسل کرد و آن بهترین بقعه ایست که حضرت رسول
صلی الله علیه و سلم از آنجا عروج نمود و خیر و رحمت بی پایان برای شیعیان ما در آنجا مهیاست
تا ظاهر شدن حضرت قایم ع مفضل گفت که ای سید پس مهدی دیگر بکجا متوجه خواهد شد فرمود
که بسوی مدینه جدم رسول خدا ص و چون وارد مدینه شود امری عجیب از وی بظهور آید که موجب

شادی مومنان و خواری کافران باشد مفضل پرسید که آن چه امرست فرمود که چون نزد قبر
بزرگوار جد خود رسد گوید که ای خلایق این قبر جد من رسول خداست گویند بلی ای مهدی آل محمد
بعد از آن گوید که کیستند اینها که با او دفن کرده اند گویند که دو هم خوابه او ابوبکر و عمر صاحب الامر ع
در حضور خلق از روی مصلحت پرسد که کیست ابوبکر و کیست عمر و بچه سبب ایشان را از میان
خلایق با جدم دفن کرده اند و گاه باشد که دیگری باشد که در اینجا مدفون شده مردم گویند ای
محمد مهدی غیر از ایشان کسی در اینجا مدفون نیست ایشان را برای همین در اینجا دفن کرده اند
که خلیفه رسول ص بودند و در زمان آن حضرت بودند پس فرماید آیا کسی شک دارد درین که
ایشان در اینجا مدفونند گویند نه پس بعد از سه روز امر فرماید که دیوار را بشکافند و هر دو را از
قبر بدر آورند پس هر دو را با بدن تازه بیرون آورند بهمان صورت که داشته اند پس بفرماید
که کفن های ایشان از ایشان بگشایند و ایشان را بر درخت خشکی کشند پس برای امتحان
خلق در حال آن درخت سبز شود و برگ آورد و شاخهایش بلند شود پس جمعی که دوست
ایشان داشته اند گویند اینست والله شرف و بزرگی و ما رستگار شدیم بمحبت ایشان
و چون این خبر منتشر گردد هر که در دل بقدر حبه از محبت ایشان داشته باشد حاضر شوند پس
مناری از جانب حضرت صاحب ع ندا کند که هر که این دو مصاحب و دو هم خوابه حضرت رسول ص را دوست
میدارد از میان مردم جدا شود و یک جانب بایستد پس خلق دو طایفه شوند یکی دوستان ایشان
و یکی لعنت کننده بر ایشان پس حضرت عرض فرماید بر دوستان ایشان که بیزاری جویید
از ایشان و الا اگر نه بعذاب الهی گرفتار میشوید ایشان جواب گویند که ای مهدی آل رسول
ما پیش از آن که بدانیم که ایشان را نزد خدا قرب و منزلتی هست از ایشان بیزاری نکردیم
چگونه امروز بیزار شویم از ایشان و حال آنکه کرامات بسیار از ایشان بر ما ظاهر شد و دانستیم

که مغرب در کاه حق نبلکه از تو بیزاریم و از هر که بتو او رده است و از هر که ایمان با ایشان
نیاورده و از هر که ایشان را باین خواری بدر او آرد و بردار کشید پس حضرت مهدی صلوات
الله علیه امر نماید باد سیاهی را که بر ایشان وزد و همگی را بهلاکت رساند پس بفرماید که آن
ملعون را از درخت بزیر آورند و ایشان را بقدرت الهی زنده کردانند و امر فرماید خلایق را
که همگی جمع شوند پس هر ظلم و کفر که از اول عالم تا آخر شده گناهش را بر ایشان لازم آورد
و زدن سلمان فارسی و آتش افروختن بدر خانه حضرت امیر المومنین علی و فاطمه و حسن و حسین
علیهم السلام برای سوختن ایشان و زهر دادن امام حسن ع و کشتن امام حسین ع و اطفال و پسر
عمان و یاران او علیهم السلام و اسیر کردن ذریت رسول ص و ریختن خون آل محمد در هر زمانی
و هر خونی که بناحق ریخته شده و هر فرجی که بحرام جماع شده و هر سودی و حرامی که خورده شده و هر
گناه و ظلمی و جوری که واقع شده تا قیام قایم آل محمد همه را بر ایشان بشمارد و کرا از شما شنیده و
ایشان اعتراف نمایند زیرا اگر در روز اول غصب حق خلیفه بحق نمیکردند اینها در عالم نمیشد
پس امر فرماید که از برای مظالم هر که حاضر باشد از ایشان قصاص نمایند پس ایشان را بفرماید
بر درخت کشند و آتش را امر فرماید که از زمین بیرون آید و ایشان را بسوزاند با درخت
و باد را امر فرماید که خاکستر ایشان را بدریاها پاشد مفضل گفت که ای سید این عذاب ایشان
خواهد بود فرمود که هیهات ای مفضل والله که سید اکبر محمد رسول ص و صدیق اکبر امیر المومنین علی و
فاطمه زهرا و حسن مجتبی و حسین شهید کربلا و جمیع ائمه هدی اینها زنده خواهند شد و هر که ایمان مخلص
خالص داشته باشد و هر که کافر محض بوده همگی زنده خواهند شد و از برای جمیع ائمه و مومنان ایشان
را عذاب خواهند کرد حتی آنکه در شبان روزی هزار مرتبه ایشان را بکشند و زنده شوند
پس خدا هر جایی که خواهد ایشان را ببرد و معذب گرداند پس از آنجا حضرت مهدی ع متوجه

کو

کوفه شود و در ما بین کوفه و نجف فرود آید با چهل و شش هزار ملک و چهل و شش هزار از جن و
سیصد و سیزده تن از نقبا مفضل پرسید که زوراکه بغداد باشد در آن وقت چگونه خواهد بود
فرمود که محل لعنت و غضب الهی خواهد بود وای بر کسی که در آنجا ساکن باشد از علم های زرد و علم
های مغرب و از علم های که از نزدیک و دور متوجه آن میگردد والله که بر آن شهر نازل شود اصناف
عذاب ها که بر امت های گذشته نازل شده است و عذاب چند بر آن نازل شود که چشم های
ندیده باشد و گوشها نشنیده باشد و طوفانی که بر اهلش نازل خواهد شد طوفان شمشیر
خواهد بود والله که یک وقتی چنان آباد ان شود بغداد که گویند دنیا همین است و گویند که خانه ها و قصرها آتش
بهشت است و دخترانش حور العین اند و پسرانش ولدان بهشتند و گمان کنند که خدا روزی
بندگان را قسمت نکرده است مگر در آن شهر و ظاهر شود در آن شهر از افترا بر خدا و رسول
و حکم بناحق و گواهی ناحق و شراب خوردن و زنا کردن و مال حرام خوردن و خون ناحق ریختن
آنقدر که تمام دنیا آنقدر نباشد پس خدا خراب کند آنرا باین فتنه ها و لشکرها بمرتبه که اگر کسی
نشان دهد که اینجا زمین آن شهر است پس خروج کند جوان خوش روی حسینی بجانب دیلم
و قزوین و باواز فصیح ندا کند که بفریاد رسید ای آل محمد مضطر بیچاره را که از شما یاری میطلبد پس اجابت
نمایند او را گنجهای خدا در طالقان چه گنجها نه از نقره و نه از طلا بلکه مردی چند باشند پاره های آهن
در شجاعت و عزم و صلابت بر یابوهای اشهب سوار زره های مکمل و مسلح و پیوسته بکشد ظالمان را
تا بکوفه در آید در وقتی که اکثر زمین را از کافران پاک کرده باشد پس در کوفه ساکن می شود و
با و خبر میرسد که مهدی و اصحابش نزدیک کوفه رسیده اند باصحاب خود میگوید که بیائید برویم و
ببینم که این مرد کیست و چه میخواهد والله که خود میداند که مهدی آل محمد است اما مطلبش آنست که
بر اصحاب خود ظاهر سازد حقیقت آن حضرت را پس حسنی در برابر حضرت مهدی می آید

ومیگوید که اگر راست میگوئی که توئی مهدی آل محمد کجاست عصای جدت رسول خدا ص و انگشتری
و برد و نعلین او که فاضل می نامیدند و عمامه اش که سحاب میگفتند و اسبش که یربوع نام داشت و ناقه اش که
عضبا میگفتند و استرش که دلدل میگفتند و حمارش که یعفور می نامیدند و براق و کو مصحف امیر المؤمنین
که بی تغییر و تبدیل جمع کرد پس همه را حضرت مهدی ع حاضر گرداند حتی عصای آدم و نوح و ترکه هود
و صالح و مجموعه ابراهیم و صاع یوسف و کیل و ترازوی شعیب و عصای موسی و تابوت موسی و زره
داود و انگشتری سلیمان و تاج او و اسباب عیسی و میراث جمیع پیغمبران پس حضرت مهدی ع
عصای حضرت رسول ص را بر سنگ صلبی نصب کند و در ساعت درختی بزرگ شود که جمیع لشکر
در زیر سایه آن باشند پس حسنی گوید که الله اکبر دست خود را دراز کن که با تو بیعت کنم ای
فرزند رسول خدا ص پس حضرت دست دراز کند که سید حسنی و جمیع لشکرش بیعت نمایند
بغیر از چهل هزار زیدیه که با لشکر او باشند و مصحفها در گردن حمایل کرده باشند آنها گویند
که اینها سحر بزرگ بود پس حضرت مهدی ع هر چند ایشان را پند دهد و معجزات نماید سودی نه بخشد
تا سه روز پس فرماید که همه را بقتل رسانند مفضل پرسید که پس دیگر چه کار خواهد کرد فرمود که لشکرها
را بر سر سفیانی خواهد فرستاد تا آنکه او را بگیرند در دمشق و بر روی صخره بیت المقدس ذبح نمایند
پس حضرت امام حسین ع ظاهر شود با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر که با آن حضرت شهید
شدند در کربلا و چه رجعتی ازین رجعت خوشتر نیست پس بیرون آید صدیق اکبر امیر المؤمنین علی
بن ابی طالب صلوات الله علیه و بجای او قبه بنجف اشرف نصب کنند که یک رکنش در نجف
باشد و یکی در بحرین و یکی در صنعای یمن و چهارم در مدینه طیبه و گویا می بینم قندیلها و چراغهایش
که آسمان و زمین را روشنی میدهند زیاده از آفتاب و ماه پس بیرون می آید سید اکبر محمد رسول
الله ص با هر که ایمان آورده است بآن حضرت از مهاجران و انصار و غیر ایشان و هر که در جنگ ها

آنحضرت

آن حضرت شهید شده باشد پس زنده میکنند همه را که تکذیب آن حضرت کرده بودند
و شک میکردند و در حقیقت او و رد گفته او مینمودند و میگفتند ساحر است و کاهن است و دیوانه است
و بخواهش سخن میگوید و هر که با او جنگ کرده باشد و نزاع کرده باشد و همه بجزای خود میرسند و
و همچنین برمیگردانند یکیک از ائمه را تا صاحب الامر علیه السلام و هر که یاری ایشان کرده تا
خوشحال شوند و هر که آزار ایشان کرده تا آنکه پیش از آخرت بعذاب و خواری دنیا مبتلا گردند
و در ان وقت ظاهر میشود تاویل آن آیه کریمه که ترجمه اش گذشت و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی
الارض تا آخر آیه مفضل پرسید که مراد از فرعون و هامان درین آیه چیست حضرت فرمود که مراد
ابوبکر و عمر است مفضل پرسید که حضرت رسول خدا و امیر المؤمنین علی با حضرت صاحب الامر
علیهم السلام خواهند بود فرمود که بلی ناچار است که ایشان جمیع زمین را بگردند حتی پشت کوه
قاف را و آنچه در ظلمات است و جمیع دریاها تا آنکه هیچ موضعی از زمین نماند مگر آنکه ایشان
طی نمایند و دین خدا را در آنجا برپا دارند پس فرمود که می بینم ای مفضل آن روز را که ما
گروه امامان نزد جد خود رسول خدا ص ایستاده باشیم و با آن حضرت شکایت کنیم آنچه بر ما واقع
شود ازین امت جفاکار بعد از وفات آن حضرت و آنچه بما رسانیدند از تکذیب و رد
گفته های ما و دشنام دادن و لعن کردن ما و ترسانیدن ما را بکشتن و بدر بردن خلفای
جور ما را از حرم خدا و رسول بشهرهای ملک خود و شهید کردن ما بزهر و محبوس گردانیدن ما
پس حضرت رسالت پناه ص گریان شود و بفرماید که ای فرزندان من نازل نشده است بشما
مگر آنچه بجد شما پیش از شما واقع شده پس ابتدا کند حضرت فاطمه صلوات الله علیها و شکایت
کند از ابوبکر و عمر علیهما اللعنه که فدک را از من گرفتند و چند آنکه حجتها بر ایشان اقامت کردم
نشنیدند و نامه که تو برای من نوشته بودی برای فدک عمر گرفت و در حضور مهاجر و انصار

واتب دهان نجس خود را بر ان انداخت وپاره کرد ومن بسوی قبر تو آمدم ای پدر رونکات
ایشان را بتو کردم وابو بکر وعمر بسقیفه بنی ساعده رفتند وبا منافقان دیگر اتفاق کردند وخلافت
را از شوهر من امیر المومنین علی ع غصب کردند پس آمدند که او را به بیعت یزید در آرند واو
اباکرد هیزم بر در خانه ما جمع کردند که اهل بیت رسالت را بسوزانند پس من صدا زدم که ای عمر
این چه جرات است که بر خدا و رسول مینمائی میخواهی که نسل پیغمبر را از زمین براندازی عمر گفت
که بس کن ای فاطمه که محمد حاضر نیست که ملایکه بیایند وامر ونهی از آسمان بیاورند علی را بگوئید که بیاید
وبیعت کند واگر نه آتش می اندازم در خانه وهمه را می سوزانم پس من گفتم خداوندا بتو
شکایت میکنم اینکه پیغمبر تو از میان رفته وامتش همه کافر شده اند وحق ما را غصب میکنند
پس عمر صدا زد که حرفهای احمقانه زنان را بگذار که خدا تعالی پیغمبری وامامت را هر دو
بشما نداده است پس عمر تازیانه زد ودست مرا شکست ودست بر شکم من زد وفرزند
محسن نام شش ماهه از من سقط شد ومن فریاد میکردم وا ابتاه وا رسول الله دختر تو فاطمه را
دروغ گو می نامند وتازیانه بر من میزنند وفرزندش شهید میکنند وخواستم که گیسو بگشایم امیر المومنین ع
دوید ومرا بسینه چسبانید گفت ای دختر رسول خدا پدرت رحمت عالمیان بود بخدا سوگند
میدهم ترا که مقنعه از سر بگشای وسر بآسمان بلند کنی والله که اگر بکنی خدا یک جنبنده بر زمین و
یک پرنده در هوا زنده نگذارد پس برگشتم واز آن درد وآزار شهید شدم پس حضرت
امیر المومنین ع شکایت کند که چندین شب با حسنین بخانه مهاجر وانصار رفتم از آنها که اگر
تو بیعت خلافت مرا از ایشان گرفته بودی واز ایشان طلب یاری کردم وهمه وعده
یاری کردند وچون صبح شد هیچ یک بنصرت من نیامدند وبسی محنت از ایشان کشیدم
وقصه من مثل قصه هارون بود در میان بنی اسرائیل که با موسی گفت که ای فرزند

مادر موسی که قوم تو مرا ضعیف گردانیدند ونزدیک بود که مرا بکشند پس صبر کردم از برای
وآزاری چند کشیدم که هیچ وصی پیغمبری از امت آن پیغمبر مثل آن نکشیده اند تا آنکه مرا شهید
کردند بضربت عبد الرحمن بن ملجم لعنه الله پس حضرت امام حسن صلوات الله علیه برخیزد و
گوید که ای جد چون خبر شهادت پدرم بمعاویه علیه اللعنه رسید زیاد ولد الزنا را با صد وپنجاه
هزار کس بجانب کوفه فرستاد که من وبرادرم امام حسین علیه السلام وسایر برادران
واهالی را بگیرند تا بیعت کنیم با معاویه وهر که قبول نکند گردنش را بزنند وسرش را برای معاویه
بفرستند پس من بمسجد رفتم وخطبه خواندم ومردم را نصیحت ها کردم وایشان را
بجنگ معاویه خواندم بغیر از بیست کس کسی جواب من نگفت پس رو بآسمان کردم
وگفتم خداوندا تو گواه باش که ایشان را دعوت کردم واز عذاب تو ترسانیدم وامر ونهی کردم
ایشان مرا یاری نکردند ودر فرمان برداری من مقصر شدند خداوندا تو بفرست بر ایشان
بلا وعذاب خود را پس از منبر فرود آمدم وایشان را گذاشتم وبجانب مدینه روان شدم
پس آمدند نزد من وگفتند اینک معاویه لشکرها را بنا بر کوفه فرستاد ومسلمانان را غارت کرده
وزنان واطفال بیگناه را کشته بیا تا با ایشان جهاد کنیم پس گفتم با ایشان که شما را وفائی
نیست وجمیع با ایشان فرستادم وگفتم نزد معاویه خواهید رفت وبیعت مرا خواهید
شکست ومرا مضطر خواهید که با معاویه صلح کنم آخر نشد مگر آنکه من ایشان را خبر داده
بودم پس برخیزد امام معصوم مظلوم شهید امام حسین بن علی علیهم السلام با خون خود خضاب
کرده با جمیع شهدای که با او شهید شدند پس چون حضرت رسول صلی الله علیه وسلم را نظر
بر آن افتد بگرید وجمیع اهل آسمانها وزمین بگریه آن حضرت گریان شوند وحضرت فاطمه نعره زند
که زمین بلرزد وحضرت امیر المومنین وامام حسن علیهم السلام از جانب راست حضرت رسول

صلی الله علیه وسلم بایستند وحضرت فاطمه ع از جانب چپ آن حضرت پس آن حضرت امام شهید
نزدیک آید حضرت رسول ورا بسینهٔ خود چسپاند وگوید فدای تو شوم ای امام حسین ودیدهٔ نور و روشن
بار و دیده من در باره تو روشن باد و از جانب راست حضرت امام حسین علیه السلام حمزه سید
الشهدا باشد و از جانب چپ او جعفر طیار و محسن را حضرت خدیجه و فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین
علیه السلام برداشته بیاورند فریادکنان وحضرت فاطمه صلوات الله علیها آیه تلاوت فرماید که
ترجمه ظاهر لفظش آن روز که بشما وعده میدادند امروز می باید هر نفسی آنچه کرده است از کار خیر
حاضر گردانیده شد و آنچه کرده است از کار آرزو میکند که کاش میان او و کار زشت فاصله
دوری باشد پس حضرت صادق ع بسیار گریست و فرمود که روشن مباد دیده که نزد ذکر این
قصه گریان نگردد مفضل گریست گفت ای مولای من چه ثواب دارد گریستن برایشان فرمود
که ثواب غیر متناهی اگر شیعه باشد مفضل پرسید که دیگر چه خواهد شد فرمود که حضرت فاطمه صلوات
الله علیها برخیزد و بگوید خداوندا وفا کن بوعده که با من کرده در باب آنها که بر من ظلم کردند و حق مرا غصب
کردند و مرا زدند و بجزع آوردند و بستمهای که بر جمیع فرزندان کردند پس بگریند بر و ملایکه آسمانهای
هفت گانه و حاملان عرش الهی و هر که در دنیاست و وی که در تحت الثری است همگی خروش
بر آورند پس نماند احدی از کشندگان ما و ستمکاران ما و آنها که راضی بودند بستمهای ما مگر آنکه
هزار مرتبه در آن روز کشته شوند مفضل گوید که عرض کردم که ای مولای من جمعی از شیعیان شما
هستند که قایل نیستند که شما و دوستان شما و دشمنان شما در آن روز زنده خواهید شد فرمود
که مگر نشنیده اند سخن جد ما رسول الله ص را و سخن اهل بیت ما که مکرر خبر داده ایم از رجعت مگر نشنیده اند
این آیه را ولنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر یعنی البته بچشانیم بایشان
از عذاب پستتر پیش از عذاب بزرگتر پس عذاب پستتر رجعت است و عذاب بزرگتر عذاب قیامت است

حضرت فرمود که جمعی از شیعیان که در شناخت ما تقصیر کرده اند میگویند که معنی رجعت آنست که
پادشاهی بما برگردد و مهدی ما پادشاه شود وای برایشان که پادشاهی دین و دنیا را از ما
که گرفته است که باز بما برگردد و پادشاهی نبوت و امامت و وصایت همیشه با ماست ای
مفضل اگر تدبر نمایند شیعیان ما در قرآن هر آینه در فضیلت ما شک نکنند مگر نشنیده اند این آیه
کریمه را که نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض تا آخر آیه که ترجمه اش گذشت والله که تنزیل
این آیه در بنی اسرائیل است و تاویلش در رجعت ما اهل بیت است و فرعون و هامان ابوبکر
و عمر اند پس فرمود که بعد از آن برخیزد جدم علی بن الحسین ع و پدرم امام محمد باقر ع پس شکایت
کنند بجد خود از رسول خدا صلی الله علیه وسلم آنچه از ستمکاران برایشان واقع شده است
پس برخیزم من و شکایت کنم آنچه از منصور دوانقی بمن رسیده پس برخیزد فرزندم امام
موسی ع و شکایت کند بجدش از هارون الرشید پس برخیزد امام علی نقی و شکایت کند
از متوکل پس برخیزد امام حسن عسکری و شکایت کند از معتمد پس برخیزد امام مهدی آخر الزمان
همنام جدش حضرت رسول ص با جامهٔ خون آلود حضرت رسالت پناه ص در روزی که پیشانی
نورانیش را در جنگ احد مجروح کردند و دندان مبارکش را شکستند و ملایکه بر دور رو کنار
او باشند تا بایستند نزد جد امجد خود و بگوید مرا وصف کردی برای مردم و دلالت فرمودی
نام و نسب و کنیت مرا از برای ایشان بیان کردی پس امت انکار حق من کردند و
اطاعت من نکردند و گفتند متولد نشده است و نخواهد بود یا گفتند که مرده است و اگر
می بود اینقدر غایب نمی ماند پس صبر کردم از برای خدا تا حال که حق تعالی مرا رخصت فرمود که
ظاهر شوم پس حضرت رسول ص فرماید الحمد لله الذی صدقنا وعده واورثنا الارض نتبوء من الجنة
حیث نشاء فنعم اجر العاملین و گوید که آمد یاری و فتح الهی و ظاهر شد گفته حق سبحانه و تعالی و هو الذی

ارسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون پس بخواند انا فتحنا لک
فتحاً مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر ویتم نعمته علیک ویهدیک صراطاً مستقیما
وینصرک الله نصراً عزیزاً مفضل پرسید که چه گناه داشت حضرت رسول ص که حق تعالی میفرماید که
تا بیامرزد از برتو الله تعالی آنچه گذشته است از گناهان تو وآنچه مانده است وبعد ازین خواهد
شد حضرت صادق ع فرمود که ای مفضل رسول خدا ص دعا کرد که خداوندا گناهان شیعیان
برادر من علی بن ابی طالب وشیعیان فرزندان من که اوصیای منند گناهان گذشته و آینده
ایشان را تا روز قیامت بر من بار کن ومرا در میان پیغمبران بسبب گناهان شیعیان
رسوا مکن پس حق تعالی گناه جمیع شیعیان را بر آن حضرت بار کرد وهمه را از برای آنحضرت
آمرزید پس مفضل بسیار بگریست گفت ای سید من اینها فضل خدا است بر ما ببرکت شما
امامان ما حضرت فرمود که ای مفضل این مخصوص تو وامثال توست از شیعیان خالص وانچه
نقل مکن برای جماعتی که در معصیت خدا رخصت میطلبند وبهانه میجویند پس اعتماد برین فضیلت می
کنند وترک عبادت میکنند پس ما هیچ فایده بحال ایشان نمیتوانیم رسانید زیرا که حق تعالی میفرماید
شفاعت نمیکنند مگر از برای کسیکه پسندیده باشد وشفیعان از خشیت الهی ترسانند مفضل
پرسید که آن آیه که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم خواهید خواند لیظهره علی الدین کله مگر آنحضرت
بر همه دینها هنوز غالب نشده اند فرمود که ای مفضل اگر همه غالب شده بودند مذهب یهود ونصاری و
مجوس وصابیان غیر ایشان از دینهای باطل در زمین نمیماند بلکه این در زمان مهدی ودر رجعت
حضرت رسول ص خواهد بود واین آیه نیز در آن زمان بعمل خواهد آمد وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة ویکون
الدین کله لله پس حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود که پس برگرد حضرت مهدی ع
بسوی کوفه وحق سبحانه وتعالی از آسمان بشکل ملخ از طلا بر ایشان بباراند چنانچه حضرت ایوب علیه السلام

بارید وقسمت نماید بر اصحابش گنجهای زمین از طلا ونقره وجواهر مفضل پرسید اگر یکی از شیعیان
شما بمیرد وقرض از برادران مومن بر ذمه او باشد چگونه خواهد شد فرمود که اول مرتبه حضرت
مهدی ع ندا میفرماید در تمام عالم که هر که قرض بر یکی از شیعیان ما داشته باشد بیاید وبگوید پس همه را
ادا فرماید تا یک کاه سیر ویک دانه خردل حدیث مهم شیخ بزرگوار محمد بن بابویه قمی بسند معتبر روایت کرده
از حضرت امام علی نقی ع که آن حضرت روایت فرمود از آبای طاهرین خود امام حسین صلوات الله
علیهم اجمعین که آن حضرت فرمود که روزی رفتم بخدمت جدم سید انبیا ص وابی بن کعب در
خدمت آنحضرت بود چون داخل شدم فرمود که مرحبا بتو ای زینت آسمانها وزمینها ابی کعب
گفت که چگونه غیر از تو یا رسول الله زینت آسمانها وزمینها تواند بود حضرت فرمود که یا
ابی کعب بحق آن خداوندی که مرا براستی بخلق فرستاده است که رتبه امام حسین ع در آسمان بزرگ
تر است از زمین در جانب راست عرش نوشته است که او چراغ راه هدایت است وکشتی نجات
است وپیشوای خلق است ودر درستی وضعف نیست وفخر است وعلم است وذخیره
نجات عالمیان است وبدرستی که حق سبحانه وتعالی در صلب او نطفه طیب مبارک پاکیزه
ترکیب داده واو را دعاهای چند تلقین فرموده است که هیچ مخلوقی خدا اسم با آن دعا نخواند
مگر آنکه الله تعالی او را در قیامت با آنحضرت محشور گرداند ودر آخرت آنحضرت شفاعت
خواه او باشد وحق تعالی غمهای او را زایل گرداند وقرضش را ادا گرداند وکارش را آسان
کند وسلامت دین ودنیایش را واضح گرداند واو را بر دشمن غالب گرداند وپرده عیبهای او را
ندرد وابی کعب گفت که آن دعا کدام است یا رسول الله فرمود که میگویی هر گاه که از نماز فارغ
شوی در حالتی که نشسته باشی اللهم انی اسئلک بکلماتک ومعاقد عزک وسکان
سمواتک وانبیائک ورسلک ان تستجیب لی فقد رهقنی من امری عسر فاسئلک ان تصلی

علی محمد و آل محمد و ان تجعل لی من عسری یسرا چون این دعا را بخواند خدا کارهای او آسان کند
و سینه ترا بالعلم و معرفت بگشاید و ترا شهادت لا اله الا الله در وقت مردن تلقین کند ابی کعب
گفت یا رسول الله آن چه نطفه است که در صلب حبیب من حسین است فرمود که مثل آن
نطفه مثل ماهست و بآن نطفه علوم و معارف الهی ظاهر گردد و هر که تابع او شود به صلاح آید و هر که او را
گم کند و پیروی او ننماید در کوی ضلالت فرو رود که اسمش چیست و دعایش کدام است فرمود
که نامش علی است و دعایش اینست یا دائم یا دیموم یا حی یا قیوم یا کاشف الغم و فارج الهم و یا باعث
الرسل و یا صادق الوعد هر که این دعا بخواند حق تعالی او را با حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه
محشور گرداند و آنحضرت قاید او باشد بسوی بهشت ابی کعب پرسید که یا رسول الله آیا او را
خلیفه و وصی هست فرمود که بلی از برای اوست میراث اهل آسمانها و زمینها پرسید که چه معنی
دارد میراث اهل آسمانها و زمین فرمود که حکم بحق کردن در میان مردم و تاویل و تفسیر احکام دین
و بیان آنچه خواهد شد بعد از و تا روز قیامت ابی کعب پرسید که چه نام دارد فرمود که نامش محمد است
و بدرستی که ملایکه انس میبایند باو در آسمانها و در دعای خود میگوید اللهم ان کان لی عندک
رضوان و ود فاغفر لی و لمن تبعنی من اخوانی و شیعتی و طیب ما فی صلبی پس حق تعالی مرتب
ساخته است در صلب او نطفه مبارک پاکیزه [illegible] بدمی ها و خبر داد مرا جبرئیل که خدای عز و جل
این نطفه را طیب و نیکو گردانیده و نزد خود او را جعفر نامیده و او را هدایت کننده و هدایت
یافته و راضی بقضای الهی پسندیده جناب خود گردانیده و خدا او را باین دعا میخواند یا دان
غیر متوان یا ارحم الراحمین اجعل لشیعتی من النار وقاء و لهم عندک رضی و اغفر ذنوبهم و یسر
امورهم و اقض دیونهم و استر عوراتهم و هب لهم الکبایر التی بینک و بینهم یا من لا یخاف
الضیم و لا تاخذه سنة و لا نوم اجعل لی من کل غم فرجا هر که این دعا بخواند خدای عز و جل او را حشر

برسیدم

در قیامت روسفید با جعفر محمد بن محمد صلوات الله علیه بسوی بهشت ای ابی بدرستی که
خدا بوجود آورده است از او نطفه پاک مبارکی که حق تعالی رحمت خود را بر او نزول
ساخته او را نزد خود موسی نام کرده ابی کعب گفت یا رسول الله گویا که ایشان همه یکدیگر
را وصف میکنند و هر یک از دیگری متولد میشوند و میراث علم از یکدیگر میبرند و هر یک فضیلت
دیگری را بیان میکنند فرموده است که وصف کرده است ایشان را برای من جبرئیل
از جانب پروردگار عالمیان ابی پرسید که آیا او را دعائی هست بغیر دعای پدرانش
فرمود بلی میگوید در دعایش یا خالق الخلق و یا باسط الرزق و یا فالق الحب و النوی و یا
باری النسم و محیی الموتی و ممیت الاحیاء دایم الثبات افعل بی ما انت اهله هر که این دعا
بخواند خدا حاجتش را بر آورده و در قیامت او را با موسی بن جعفر محشور گرداند و بدرستی
که حق تعالی در صلب او ترکیب کرده است نطفه مبارک طیب پاکیزه پسندیده و نزد
خدا او را علی نام کرده است و او پسندیده خداست در علم او و حکم او و او را حجتی برای
شیعیانش گردانیده که در قیامت باو حجت خود را تمام کنند و دعایش اینست اللهم
اعطنی الهدی و ثبتنی علیه و احشرنی علیه امنا آمن من لا خوف علیه و لا حزن و لا جزع انک
اهل التقوی و اهل المغفرت بدرستی که خدای عز و جل در صلب او ترکیب کرده است نطفه
مبارک طیب پاکیزه و پسندیده و نام کرده است او را محمد بن علی علیه السلام و او شفاعت
کننده شیعیانست و وارث علم و جلال الهی است و علامت مبینه و هدایت
و حجه ظاهر پروردگار است و در حین ولادت خود گفت لا اله الا الله محمد رسول الله
و میگوید در دعای خود یا من لا شبیه له و لا مثال انت الله لا اله الا انت و لا خالق الا
انت تفنی المخلوقین و تبقی انت حلمت عمن عصاک و فی المغفرة رضاک هر که این بخواند دعا

حضرت امام محمد تقی ع شفاعت کند او را در روز قیامت و الله حق تعالی در صلب او
نطفه قرار داده است که ظلم کننده نیست و نیکوکار و مبارک و طیب و طاهر است و
او را نزد خود علی بن محمد صلی الله علیه و سلم نام کرده است و خلعت سکینه و وقار بر او
پوشانیده و علوم خود را باو سپرده و هر رازی پنهان را بر او آشکارا کردانیده هر که او را ملاقات
کند و رازی در سینه اش باشد از ان صفت این امامان در زمین مانند صفت مشک
است که بوی خوشش همیشه ساطع شود هرگز متغیر نشود و مثل ایشان در آسمان مثل ماه نور
خورشید بخشنده ایست که هرگز نورش زایل نکردد ابی گفت یا رسول الله چگونه است
حال وصف کردن ایشان از جانب خدا فرمود که حق سبحانه و تعالی دوازده صحیفه مهر
کرده از آسمان فرستاد نام هر امامی بر مهرش نقش است و صفتش و احکامش در صحیفه اش
نوشته است حدیث دهم محمد بن بابویه و شیخ طوسی رحمة الله علیهما بسندهای معتبر از حضرت علی
بن موسی الرضا صلوات الله علیه روایت کرده اند که آن حضرت فرمود که ناچار است شیعیان
را از فتنه عظیمه که در ان فتنه بسیاری از شیعیان خاص دین بدر روند و آن در وقتی است
که شیعیان از فرزند [illegible] من وفات یابد بعد از و امام ایشان غایب باشد و اهل آسمان و زمین
بر او بگریند و چه بسیار از مومنان بر او دل سوخته و محزون باشند و چشمه زلال امامت
منقطع از ایشان مخفی نباشد چون نزدیک ظهور او شود در ماه رجب سه آواز از آسمان
بایشان برسد که نزدیک و دور بشنوند یک صدا انکه الا لعنة الله علی الظالمین یعنی
یعنی البته لعنت الهی ثابت است بر ستمکاران صدای دوم ازفت الازفة یعنی نزدیک
شد آن امری که انرا نزدیک وصف میکردند یا نزدیک شدنی بود صدای سیوم بدنی ظاهر
شود در پیش قرص آفتاب و صدا رسد که هذا امیر المومنین قد کر فی هلاک الظالمین یعنی

این امیر المومنین است برگشته است بدنیا که هلاک کند ظالمان را پس در ان وقت
فوج مومنان برسد و مرده ها آرزو کنند که کاش ما زنده می بودیم و خدا [illegible] مومنان را
از کینه های منافقان و غم های ایشان نجات دهد و در روایات معتبره بسیار وارد
شده است که در روز خروج حضرت قایم ع در اول روز ملکی ندا کند که بدرستی که حق تعالی
با علی بن ابی طالب ع و شیعیان اوست و در آخر روز شیطان ندا کند که حق تعالی
با عثمان و شیعه اوست پس آنها که صاحب یقین نباشند و دلهای ایشان بمرض
شک و شبهه مبتلا باشد بصدای دوم گمراه شوند و آنها که صاحب یقین باشند و احادیث
اهل بیت علیهم السلام را شنیده باشند که ندای دوم از شیطان است و اعتقاد بگفته
ایشان نداشته باشند بر ایمان ثابت بمانند و در احادیث معتبره وارد شده است
که آن حضرت در روز شنبه عاشورای محرم ظاهر شود و پشت بر حجر الاسود اندر زند و اول کسی
که بیعت او نماید جبرئیل باشد که بصورت مرغ سفید نازل شود و بیعت کند پس جبرئیل یک
پای خود را بر کعبه گذارد و پای دیگر را بر بیت المقدس و باواز فصیح ندا کند که همه خلایق
بشنوند بگوید اتی امر الله فلا تستعجلوه یعنی امر الهی پس طلب زود آمدن آن مکنید و بردا
دیگر آنکه بنام و نسب حضرت قایم ع ندا کند جبرئیل ندایی که هر که خواب باشد بیدار شود و هر که
نشسته باشد برخیزد و هر که ایستاده باشد از دهشت بنشیند و از جمله علامات آن حضرت
که بصورت جوانان ظاهر شود که هر که بیند گمان کند که چهل سال از عمر مبارکش گذشته است
یا کمتر و همیشه بر یک قرار باشد تا هنگام وفات و پیری بر آن حضرت ظاهر نشود و در احادیث
بسیار وارد شده است که پنج علامت پیش از خروج امام مهدی ع هست صدای آسمانی
و خروج کردن سفیانی و فرو رفتن لشکر او بزیر زمین و کشتن نفس زکیه از سادات

حسینی در پیش کعبه یا در پشت کوفه و خروج کردن یمانی از جانب یمن و در ساعتی که خروج
نماید سیصد و سیزده کس از نیکان شیعیان از شهرهای مختلف از اطراف عالم نزد آن
حضرت حاضر باشند بعضی از میان رخت خواب خود ناپیدا شوند و صبح در مکه حاضر باشند و بعضی
علانیه برابر شوند در میان صبح نزد آنحضرت حاضر شوند و حضرت سیصد و سیزده شمشیر آسمانی
برایشان قسمت نماید که بر هر شمشیری نام آن شخص و نام پدرش و عده و نسبتش نوشته
باشد و از جمله علامات ظهور آن حضرت که از اخبار معتبره ظاهر میشود گرفتن آفتاب است در نیمه
ماه مبارک رمضان و گرفتن ماه در آخرش هر دو بر خلاف عادت قواعد منجمین و یک فرو
رفتن مردم بزیر زمین پیدا خواهد گذشت و یکی در مغرب و یکی در مشرق و ایستادن آفتاب
در میان آسمان از اول زوال تا اوسط وقت عصر و طلوع کردن آفتاب از مغرب و ظاهر
شدن ستاره دم دار در طرف مشرق که روشنی دهد مانند ماه پس خم شود بحدی که نزدیک
باشد هر دو طرفش بیکدیگر برسد و سرخی که در آسمان پیدا شود و باطراف آسمان منتشر شود و آتش
طولانی که در طرف مشرق ظاهر شود و سه روز یا هفت روز بماند و عربان بر شهرها مستولی شوند
و اهل مصر پادشاه خود را بکشند و شام خراب شود و سه علم خلافت و پادشاهی در شام بلند شود
و علمهای بنی قیس و عرب داخل مصر شوند و علمهای قبیله کنده از عرب متوجه خراسان شوند
و شصت دروغگو بهم رسند که همگی دعوی پیغمبری کنند و دوازده علم از آل ابیطالب بلند
شود که همه دعوت امامت کنند باد سیاهی در بغداد اول روز بلند شود و زلزله پیدا شود که
اکثر آن شهر بزمین فرو رود و خوف و قتل و طاعون و کمی اموال و زراعات و میوهها بر عراق
مستولی شود و ملخ در وقتش و در غیر وقتش نازل شود و طایفه از عجم با هم جنگ کنند
و خون بسیار در میان ایشان ریخته شود و جماعتی از اهل بدعت بصورت میمون و

خوک مسخ شوند و علامات بسیار است که در کتاب بحار الانوار استیفای ذکر آنها کرده ایم
حدیث یازدهم محمد بن بابویه و جعفر بن قولویه و محمد بن ابراهیم نعمانی رضی الله عنهم روایت کرده اند
از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیه که آن حضرت فرمود گویا می
بینم حضرت قایم علیه السلام را در نجف کوفه که زره حضرت رسول صلعم پوشیده و بر اسب سیاهی
سوار شود که میان پیشانی آن اسب سفید باشد پس اسب را بحرکت در آورد و بجنبد
که باعجاز آن حضرت مردم هر شهر چنان بینند که حضرت با ایشان است در میان شهر ایشان
پس علم رسول خدا صلی الله علیه و سلم را بگشاید و بر پا کند چوبش از عمود عرش باشد و سایر اجزایش
تمام نصرت و یاری حق تعالی باشد آن علم را بسوی هیچ جماعت متوجه نسازد مگر آنکه خدا ایشان را
هلاک کند پس چون علم را حرکت دهد هیچ مومنی نماند مگر آنکه دلش در شجاعت مانند قطعه
آهن شود و بهر مومن خدا قوت چهل مرد کرامت فرماید و هیچ مومنی در قبرها نماند مگر آنکه حق تعالی
این فرح را در قبر او برو داخل گرداند و مومنان در قبرها بزیارت یکدیگر روند و یکدیگر را بشارت
بظهور قایم آل محمد ع دهند پس بر آن حضرت نازل شوند سیزده هزار و سیصد و سیزده ملک
ازان ملکی چند که با حضرت نوح ع در کشتی بودند و آنها که با حضرت ابراهیم ع بودند در
هنگامیکه او را نمرود در آتش انداخت و آنها که با حضرت موسی ع بودند در وقتی که دریا
برای او شکافته شد و آنها که با حضرت عیسی علیه السلام بودند در وقتی که خدا او را بآسمان
برد و چهار هزار ملک علامت دار و هزار ملک دیگر که ردیف یکدیگر نازل شدند و سیصد و سیزده
ملک که در جنگ بدر و غیر آن بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم نازل شدند
چهار هزار ملک که یاری حضرت امام حسین علیه السلام نازل شدند پس حضرت رخصت نفرمود
که ایشان قتال کنند والحال ژولیده موی و گرد آلوده نزد قبر آنحضرت اند و گریه میکنند بر آنحضرت

نار وز قیامت سرکرده ایشان ملکیست که او را منصور کویند هر که بزیارت آن حضرت

میرود آن ملایکه او را استقبال می نامند و هر که وداع میکند او را مشایعت میکنند و هر که بیمار

میشود از زایران او را عیادت میکنند هر که می میرد از ایشان بر جنازه اش نماز میکنند و برای

او استغفار میکنند و اینها همه در زمین اند و انتظار میبرند که حضرت قایم ع خروج کند و او را یاری کنند

اما آنچه از روایات معتبره بسیار که بطرف متعدده مشایخ عظام روایت نموده اند معلوم میشود

از سیرت و اوصاف آنحضرت بعضی بر سبیل اختصار بحذف اسناد درین رساله مختصره ایراد

نمایم باید دانست بسیار منقول است که حق تعالی ذوالقرنین را مخیر گردانید میان ابر ذلول یعنی بصورت

وصدا و ابر صعب یعنی صاعقه و رعد و برق ذوالقرنین را اختیار نمود و ابر با رعد و برق و صاعقه

برای قایم آل محمد علیهم السلام ذخیره گردد حضرت بران ابرها سوار خواهد شد و بهفت آسمان

و بهفت زمین خواهد گردید و انواع بار مسخر او خواهد بود و در سن پیران و حیات جوانان ظاهر

خواهد شد و قوت بدنش بمرتبه باشد که اگر دست میند از ده بزرگترین درختان زمین از زمین

بر کند و اگر در میان کوه های صدای برند همه سنگها از هم بریزد و بمشرق و مغرب عالم بگردد و هیچ

کوه و دریا و صحرا نماند مگر آنکه آن حضرت از انجا عبور نماید و دین حق را در انجا برپا دارد و گنجها

و معدن های زمین همه از برای او ظاهر شود و بهر طرف که متوجه شود یکماهه ره رعب و ترسش

در دلها بیفتد و هر کرا ببیند بصورت بشناسد که مومنست یا منافق نیکوکارست یا بدکردار

بطریق حکم حضرت داود و سلیمان علیهما السلام بعلم واقعه در میان مردم حکم کند و گواه از

مردم نطلبد و بهر جاکه رود ابری بر سر آن حضرت سایه کند و صدای از ابر برآید بزبان فصیح که

همه خلق بشنوند که این مهدی آل محمدست ص زمین را پر از عدالت میکند بعد از آنکه پر از جور شده

و زمین در زیر پای او و لشکر او پیچیده شود که مسافت های بسیار را باندک زمانی طی نمایند و آن حضرت

را سایه نباشد و چون از مکه بیرون آیند منادی از جانب حضرت ندا کند که هیچکس آب و

توشه با خود برندارد و سنگ حضرت موسی را که بار یک شتر است با خود داشته باشد و بهر

منزل که فرود آیند آن سنگ را نصب نمایند دوازده چشمه ازان جاری شود که هر تشنه که ازان

آب خورد سیراب شود و هر گرسنه که بخورد سیر شود و چون بنجف اشرف رسند و در انجا

ساکن شوند پیوسته آب و شیر ازان جاری باشد و گرسنگی ازان سیر شود و بر تشنگی سیراب

گردد دانست که آب و طعام و علف از سنگ بیرون آید که خود و چارپایان ایشان بخورند و

عصای حضرت موسی علیه السلام با آنحضرت باشد هر وقت که بیندازند بشکل اژدهای شود که چون

دهان بگشاید از کام بالا تا کام پائین آن چهل ذراع باشد و هرچه را فرماید فرو برد و پیراهنی که جبرئیل

برای حضرت ابراهیم ع از بهشت آورد وقتی که آنرا در آتش انداختند و چون آنرا پوشید

آتش در و تاثیر نکرد و همان پیراهن بود که حضرت در مصر که آنرا کشود حضرت یعقوب ع در شام

بویش را شنید و چون بر رویش انداختند دیده هایش روشن شد وقتی که صاحب الامر ع

ظاهر شود آن را پوشیده باشد و انگشتری سلیمان را در دست داشته باشد و تابوت بنی

اسرائیل را با جمیع اسباب و آثار انبیا همراه داشته باشد و هیچ کافری را بر روی زمین نگذارد

و اگر کافری پناه بدرختی یا بسنگی برد و پنهان شود آن درخت و سنگ فریاد کنند که کافر

بارست بیا آورا بکش و چون ظاهر شود دست مبارک بر سر مومنان بکشد پس عقلهای

ایشان کامل گردد و دران زمان هر شیعه را قوت چهل مرد باشد و دلهای ایشان از

آهن محکم تر باشد و اگر همت بندد کوه های آهن از جا برکنند و همه چیز اطاعت ایشان کنند حتی

درندگان زمین و پرندگان هوا و اگر یکی از صحابه آنحضرت بر زمین پا گذارد آن زمین فخر کند

بر زمین های دیگر که یکی از اصحاب قایم ع بر روی من پا گذاشته و حق تعالی ترس و بیم را از دلها

بردارد و در دلهای دشمنان ایشان اندازد و هر یک از ایشان از نیزه گذرنده تر و از شمشیر با جرات تر باشند و دشمن را زیر پا پامال و خورد کنند و خدا گوشها و دیدههای ایشان نوری دهد که در هر جا که باشند بجمال شریف آن حضرت نظر کنند و با او سخن گویند و جواب بشنوند و جمیع دردها و بلاها و ضعف و سستی ببرکت آنحضرت از ایشان برطرف شود و برکات آسمان و زمین زیاده شود و باران آسمانی از روزی که غصب خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام کردند قطع شد نازل گردد و کینها از دلهای مردم برطرف شود و درندگان و حیوانات با یکدیگر آشتی کنند و ضرر بیکدیگر نرسانند حتی آنکه یک زن از عراق تنها بشام برود و همه جا پا بر گیاه و سبزه گذارد و زمینها پر سبزش باشد و هیچ دزدی و درندی او را ضرر نرساند و اول که آن حضرت ظاهر شود بفرماید که دستهای بنی شیبه که کلید داران کعبه اند ببرند و بر کعبه بیاویزند و ندا کنند که ایشان دزدان خانه خدا اند و فرزندان قاتلان امام حسین ع را بکشد برای آنکه بکردهای پدرهای خود راضی بودند و هر که بکار زشتی راضی بوده باشد چنان است که آن کار را خود کرده است و عایشه را زنده گرداند و انتقام فاطمه زهرا ع و مادر ابراهیم از او بکشد و کسی که زکات ندهد او را گردن بزند و زمین بنور آنحضرت روشن گردد و تاریکی برطرف شود و مردم را احتیاج بآفتاب و ماه نباشد و هر یک از شیعیان آنقدر عمر کنند که هزار پسر از او یک بوجود آید و در پشت کوفه مسجدی بنا کند که هزار در داشته باشد از پشت قبر حضرت امام حسین ع نهری بسوی نجف اشرف جاری سازد که آبش در دریای نجف ریزد و در میان پلها و آسیاها بسته شود و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که گویا می بینم که پیرزالی زنبیلی از گندم در سر دارد و میبرد بنهر کربلا که آسیا کند بی آنکه کرایه بدهد و آن حضرت و عیال آنحضرت در مسجد سهله قرار گیرند و عمارتهای مسجد سهله خراب کنند و چوب بستی بر دست کنند مانند چوب بستی که در زمان

حضرت موسی ع بوده و کنگرهای مسجدها را خراب کند و منارها را خراب کند و شاه نشینهای مسلمانان را شصت ذراع گرداند و هر مسجدی که در میان راه ساخته باشند برطرف کند و هر چیزه و روزنه و ناودان و مبرز الخلا که بشارع گشوده باشند خراب کند و فلک خدا امر کند که دیر حرکت کند و هر روز برابر ده روز باشد و خانه کعبه را خراب کند و بر اساس حضرت ابراهیم علیه السلام بنا کند و مسجد الحرام و مسجد رسول ص را خراب کند و بطرزی که در زمان حضرت رسول ص بوده بنا کند و مقام حضرت ابراهیم ع را بآن جای که حضرت گذاشته بود و عمر علیه اللعنه بتعصب جاهلیت تغیر داده بر گرداند و جمیع سنتها را برپا دارد و شیعیان در ان زمان چندان مستغنی شوند که کسی گردد که فقیری بیابد برای زکات و تصدق نیابد و جزیه از اهل کتاب قبول نفرماید و از هیچکس بغیر از اسلام راضی نشود و بسا باشد که شخصی بر بالای آن حضرت ایستاده باشد و او را امر و نهی فرماید ناگاه بفرماید که بگردانیدش دستش آورید پس بفرماید که او را گردن بزنند بسبب امری که از ضمیر او بر آن حضرت ظاهر شود و قرآنی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام جمع فرموده آن اشقیا قبول نکردند ظاهر سازد و حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که گویا می بینم که شیعیان ما در میان کوفه خیمها بر پا کرده اند و مردم را تعلیم قرآن تازه مینمایند و چون حضرت والی و حاکمی بشهری از شهرهای فرستند میفرماید که کتاب تو کف دست تست هر امری که ترا رو دهد و بر تو مشتبه شود حکم الهی آنچه خواهی نوشته است و حضرت لشکری باستنبول بفرستد چون بخلیج استنبول برسند چیزی بر قدمهای خود بنویسند و بر روی آب روند چون مردم روم آن حال را از ایشان مشاهده نمایند گویند که هرگاه لشکرش بر روی آب میروند خودش چون خواهد بود پس دروازه شهرها بگشایند و ایشان داخل شوند و آنچه امر فرموده باشد بعمل آورند و چون مردم تجدید بیعت

حضرت روند چنین سلام کنند السلام علیک یا بقیة الله و در زمان آن حضرت در مسجد
کوفه چشمه از روغن و چشمه از شیر و چشمه از آب خوردن جاری شود و چون قایم ع در کوفه
قرار گیرد لشکری بجانب شام بفرستد که بنی امیه را بکشند ایشان بگریزند بجانب فرنگ اهل
فرنگ با ایشان گویند که ما شما را بشهر خود نمیگذاریم تا نصرانی نشوید و بدین ما در نیایید ایشان
بدین نصرانی در آیند و چلیپاها بگردن اندازند و داخل شهر فرنگ شوند چون لشکر قایم ع داخل
فرنگ شود نصاری طلب امان و صلح کنند اصحاب قایم ع فرمایند که ما شما را امان ندهیم
تا گریختهها را بما ندهید پس بنی امیه را بگیرند و همه را گردن بزنند حضرت رسول ص بعد از نبوت
آنچه مردم در جاهلیت کرده بودند عفو فرمود و کسی را بر امور گذشته عقاب ننموده و احکام شریعت
بر ایشان جاری ساخت حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه نیز چنین خواهد کرد و آنچه پیش
از ظهور آن حضرت واقع شده است متعرض نخواهد شد این مختصر بود از احوال خیر مآل آن
معدن رفعت و جلال و هر که بسط کلام درین باب خواهد باید بکتاب بحار الانوار رجوع نماید
حدیث دوازدهم شیخ قطب الدین راوندی و غیر او از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه روایت کرده اند که حضرت امام حسین ع پیش از شهادت اصحاب خود را خطبه فرمود
که جدم رسول ص روزی بمن گفت که ای فرزند زود باشد که ترا ببرند بسوی عراق بزمینی که پیغمبران
و اوصیای ایشان در آنجا ملاقات کرده اند و آن را عمورا می نامند و تو در آن زمین شهید
شوی و جماعتی از اصحاب تو با تو شهید شوند که درد آهن بایشان نرسد پس حضرت این
آیه خواندند قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم و فرمودند که چنانچه آتش بر ابراهیم
سرد شد آتش جنگ بر تو و اصحاب تو سرد شود پس حضرت امام حسین ع فرمود که بشارت باد شما را
والله که اگر ایشان ما را بکشند نزد پیغمبر خود میرویم پس مدتی می مانیم در آن عالم آنچه خدا خواهد پس

اول کسی که زمین شکافته شود و بیرون آید پیش از قیامت من باشم بیرون آیم بیرون آمدنی
که موافق افتد با بیرون آمدن حضرت امیرالمومنین ع و ظاهر شدن قایم اهل بیت علیهم السلام
پس فرود آیند بر من گروهی از آسمان از جانب خداوند عالمیان که هرگز بزمین نیامده باشند
پس از آن نازل شوند بر من جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکری چند از ملایکه نازل شوند محمد
ع و من و برادرم و جمیع آنها که خدا بامامت بر ایشان منت گذاشته است سوار شده
بر اسپان ابلق از نور که هیچ مخلوقی پیش از ما بر آنها سوار نشده است پس حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و سلم علم خود را بجنباند و شمشیر خود را بدست قایم ع بدهد پس ما بعد از آن در زمین
قدر بمانیم که خدا خواهد پس حق تعالی بیرون آورد از مسجد کوفه چشمه از روغن و چشمه از آب و چشمه
از شیر پس حضرت امیرالمومنین ع بمن دهد شمشیر حضرت پیغمبر ص را و بفرستد مرا بمشرق و مغرب
عالم و هیچ دشمنی از دشمنان خدا نرسم مگر آنکه بامر خدا خون او را بریزم و هر بتی که در زمین
باشد بسوزانم تا بهند برسم و جمیع شهرهای هند را فتح کنم حضرت دانیال ع و حضرت یوشع
ع هر دو زنده شوند و نزد حضرت امیر بیایند و بگویند که راست گفتند خدا و رسول خدا در آنچه شما را
وعده دادند پس حضرت امیر ع هفتاد کس با ایشان همراه کند و بسوی بصره فرستد که لشکر
بصره را بکشند پس لشکری بجانب شهرهای فرنگ فرستد که همه را فتح کنند پس بکشم من هر جانور
حرام گوشتی را تا آنکه بر روی زمین بغیر از طیب و حلال گوشت نباشد و بر یهود و نصاری و سایر
ملتها عرض کنم اسلام را و مخیر کنم ایشان را میان مسلمان شدن و کشته شدن هر که مسلمان
شود بر او منت گذارم و ببخشم و هر که از اسلام کراهت داشته باشد بحکم خدا خونش را بریزم
و هیچ یک از شیعیان نباشد مگر آنکه حق تعالی ملکی نازل گرداند که دست بر روی او بمالد و غبار
از روی پاک کند و منزلش را در بهشت باو بنماید و بر روی زمین هیچ کور و زمین گیر و مبتلا

نماند مگر آنکه خدای تعالی درهای ایشان را برکت مازایل گرداند و خدای عز و جل برکت خود
را از آسمان بزمین فرستد تا آنکه درختی آن قدر که بار بردارد که شاخهایش بشکند و شما شیعیان
میوه زمستان در تابستان بخورید و میوه تابستان در زمستان بخورید چنانچه حق تعالی میفرماید و لو ان
اهل القری آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض و لکن کذبوا فاخذناهم بما کانوا یکسبون
یعنی اهل شهرها ایمان بیاورند و پرهیزکار شوند هر آئینه برگشائیم برایشان برکتها از آسمان و زمین
و لیکن تکذیب پیغمبران کردن پس ایشان را گرفتیم و عذاب کردیم بکردارهای بد ایشان پس
فرمود که بدرستی الله تعالی به بخشد در آن زمان بشیعیان گرامی که برایشان در زمین هیچ چیز
مخفی نماند تا آنکه هر شخصی خبر دهد اهل خانه خود را هر چه از ایشان صادر شود و در احادیث معتبره وارد
شده است که اول کسی که در رجعت زنده شود و برگردد حضرت امام حسین ع باشد و آنقدر در
زمین پادشاهی کند که موی ابروهایش بر روی چشم مبارکش بیفتد و در روایت دیگر وارد
شده است در تفسیر این کریمه آیه ثم رددنا لکم الکرة علیهم که حضرت امام حسین ع بیرون آید با هفتاد
کس از اصحابش که با او شهید شده اند و همگی خودهای طلا بر سر داشته باشند و در روایت دیگر
هفتاد پیغمبران با او بیرون آیند چنانچه با حضرت موسی ع بودند و همه با ایشان بمردم برسانند که
این امام حسین بن علی است ع که خروج کرده است تا آنکه مردم باو شک نیاورند و بدانند که دجال
و شیطان نیست و در آن وقت حضرت صاحب الامر ع در میان ایشان است پس چون معرفت
حضرت امام حسین ع در دلهای مومنان قرار گیرد حضرت قایم ع از دنیا رحلت نماید و حضرت
امام حسین ع او را غسل دهد و کفن کند و حنوط و نماز کند و در لحد گذارد زیرا که امام را بغیر از امام
دیگری غسل نمیدهد و نماز نمیکند و در روایت دیگر وارد شده است که حضرت امام حسین
علیه السلام بعد از حضرت صاحب الامر ع سیصد و نه سال پادشاهی جمیع روی زمین خواهد

که پس چون مدت آن حضرت تمام شود حضرت امیرالمومنین ظاهر شود و نوبت پادشاهی
آنحضرت باشد و در اخبار بسیار از ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق ع منقول است که بریده عجلی
از آن حضرت پرسید که اسماعیل که خدا در قرآن مجید او را بصادق الوعد وصف نموده آیا
اسماعیل پسر ابراهیم است حضرت فرمود که نه بلکه اسماعیل فرزند حزقیل است حق تعالی او را بر
جماعتی مبعوث گردانید پس او را تکذیب کردند و پوست سر و ریشش را کندند آنگاه خدا بر ایشان
غضب کرد و سطاطائیل ملک عذاب را فرستاد تا بنزد آن پیغمبر عالیمقدار آمد و گفت خدا
مرا فرستاده است که اگر خواهی قوم ترا بانواع عذاب معذب گردانم اسماعیل گفت مرا
بعذاب ایشان حاجتی نیست خدا وحی کرد باو پس چه حاجت داری حاجت خود را عرض
کن حضرت اسماعیل گفت که پروردگارا تو پیمان از پیغمبران گرفتی برای خود بپروردگاری و برای
امت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم به پیغمبری و برای اوصیای او بولایت و امامت
خبر دادی خلقت را بآنچه ستمکاران آن امت با حسین بن علی ع جگرگوشه آن پیغمبر بعد او
خواهند کرد و وعده داده امام حسین ع را که او را بدنیا برگردانی تا خود انتقام کشد از هر که برو
ستم کرده و او را شهید کرده پس حاجت من بدرگاه تو آنست ای پروردگار من که مرا
برگردانی بدنیا تا خود انتقام از قوم خود بکشم پس خدا حاجت او را برآورد و حضرت اسماعیل
با حضرت امام حسین ع در رجعت بدنیا برخواهند گشت و در روایت دیگر وارد شده است
که حضرت امام حسین ع با هفتاد و پنج هزار کس از مردگان در رجعت برخواهند گشت حدیث
سیزدهم ۱۳ شیخ حسن بن محمد جمهور عمی در کتاب واحده روایت کرده است از عاصم بن
حمید که حضرت امام محمد باقر ع فرمود که حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام روزی در خطبه خود فرمود
که بدرستی که حق تعالی یگانه و فرد و بی همتاست و در یگانگی خود منفرد است و در اول آفرینش تکلم

نمود پس آن کلمه نوری شد و از آن نور جناب مقدس نبوی صلعم و من ذریته مرا خلق فرمود پس
تکلم بکلمهٔ دیگر نمود آن را روحی گردانید و در آن نور ساکن کرد و آن نور را با روح در بدنها
ما اهل بیت جا داد پس مائیم روح برگزیدهٔ خدا و مائیم کلمات تامات الهی و خدا با حجت خود را
بر خلق تمام کرده است پس ما این در نور سبز بودیم در وقتی که آفتاب نبود و نه ماه و نه شب و
نه روز و هیچ صاحب حیاتی در عالم نبود ما خدا را عبادت میکردیم و تقدیس و تسبیح او میکنیم و این حال
پیش از آن بود که خدا خلایق را بیافریند پس خدا عهد و پیمان گرفت از ارواح جمیع پیغمبران که
ایمان بما بیاورند و ما را یاری کنند اینست معنی آن آیه کریمه و اذا اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم
من کتاب و حکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه و مفاد ظاهر لفظش آنست که یاد آور
آن وقتی را که گرفت خدا عهد و پیمان از پیغمبران که هر گاه بشما بدهم از کتاب و حکمت پس بیاید
بسوی شما پیغمبری که تصدیق نماید آنچه با شماست از دین و کتاب هر آینه همه ایمان باو بیاورید
و هر آینه البته او را یاری کنید حضرت امیر علیه السلام فرمود که یعنی ایمان بمحمد بیاورید و وصی او را یاری
کنید و زود باشد که همگی وصی پیغمبر را یاری نمائید و بدرستیکه خدا پیمان مرا با پیمان پیغمبر گرفت
که یکدیگر را یاری کنیم و بتحقیق که من یاری آن حضرت کردم و با دشمنانش جهاد کردم و دشمنانش را
کشتم و وفا کردم بعهدی که خدا از من گرفته بود و یاری پیغمبر نکرد هیچ واحدی از پیغمبران و رسولان خدا
هنوز مرا یاری نکرده اند زیرا که پیش از امامت من از دنیا رفته بودند و بعد از این مرا یاری
خواهند داد و در آن وقت ما بین مشرق تا مغرب عالم همه از من خواهد بود و خدا
همه پیغمبران را از آدم تا محمد صلعم را زنده خواهد کرد و در پیش روی من جهاد خواهند کرد و شمشیر بر سر کافران
زنند و کافران مرده که خدا ایشان را زنده کردانیده خواهند بود و در برابر من زهی عجب و
چگونه متعجب نگردم از مردهائی که خدا ایشان را زنده کند و همه صدا بتلبیه بلند کرده باشند و فوج

فوج آیند و گویند لبیک لبیک یا داعی الله یعنی اجابت کردیم و بخدمت الیستادیم ای
خواننده مردم از جانب خدا و در میان کوچه‌ها و بازارهای کوفه در آیند و شمشیرها بر دوش گذاشته
و شمشیر زنند بر سر کافران و عیاران و ظالمان اولین و آخرین تا خدا العمل آورد آن وعده
را که با اهل بیت رسالت علیهم السلام داده در این آیه کریمه که وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات
لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبدلنهم
من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا یعنی وعده داده است خدا آن جماعتی را که
ایمان آورده اند از شما و اعمال شایسته کرده اند که البته ایشان را خلیفه و جانشین خود
گرداند بر زمین چنانکه خلیفه گردانید از آنها که پیش از ایشان بودند و ممکن و ثابت گرداند برای
ایشان و خوف و ترس ایشان را بدل کند با یمنی که عبادت من بکنند و هیچگونه شرک بمن نیاورند
حضرت فرمود که یعنی عبادت کنند با یمنی و از احدی از بندگان من نترسند و تقیه نزد ایشان
نباشد بدرستیکه مراست برگشتنی بعد از برگشتن و زنده شدن بعد از زنده شدن هست و
منم صاحب رجعت‌ها و برگشتن‌ها بسیار و صاحب صولت‌ها و انتقامهای بیشمار و صاحب
دولتهای عجیبم منم حصار آهن منم بنده خدا و برادر رسول خدا منم امین خدا و خزینه دار علم خدا و
صندوق سر خدا و حجاب خدا و صراط خدا و میزان خدا و منم اسماء حسنای الهی و منم امثال علیا و منم
صاحب بهشت و دوزخ که اهل بهشت را در بهشت ساکن گردانم و اهل جهنم را بجهنم رسانم و بامنست
تزویج اهل بهشت و بسوی منست بازگشت خلق در قیامت و حساب ایشان و منم مؤذن
در اعراف و منم که در پیش چشمه آفتاب ظاهر شوم و در آخر الزمان و منم دابة الارض که خدا در قرآن
فرموده و در آخر زمان ظاهر شوم و عصای موسی و انگشتر سلیمان بر پیشانی کافر گذارم که نقش بندد
مومن حقا و کافر حقا و منم پادشاه مومنان و پیشوای متقیان و زبان سخن گویان و خاتم اوصیا

منم آیات کبری

پیغمبران و وارث ایشان و خلیفهٔ پروردگار عالمیان و منم آنکسی که خدا بمن داده است علم
مرگ های مردم و بلاهای ایشان را و علم حکم میان خلایق را و منم آنکه خدا مسخر من کردانیده است
ابر و رعد و برق و تاریکی و روشنائی و بادها و کوهها و دریاها و آفتاب و ماه و ستارکان را آیا
کروه مردم بپرسید از من آنچه خواهید و بروایت دیکر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول
است که چون شیطان کفت که مرا مهلت ده تا روزی که مردم مبعوث شوند حق تعالی ابا
او نمود و فرمود که تو از اهل مهلت وادکانی تا روز وقت معلوم و چون آن روز شود شیطان ظاهر
شود با جمیع لشکرش و متابعانش از آن روز که خدا آدم را خلق کرده است تا روز وقت
معلوم و این آخر رجعت های حضرت امیر المؤمنین است ع راوی کوید که مکر آنحضرت را چندین
رجعت هست فرمود که آن حضرت را برکشتن هاست و هر امامی که در هر قرنی و زمانی بوده است
و برمیکردد و با او برمیکردند نیکوکاران و بدکارانی که در زمان او بوده اند تا خدا مؤمنان را
بر کافران استیلا دهد که انتقام خود بکشند و چون روز وقت معلوم شود حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام برکردد با اصحابش و شیطان بیاید با اصحابش و با یکدیکر ملاقات کنند در کنار شط
فرات در محلی که آن را روحا میکویند نزدیک بکوفه پس جنکی بکنند که هرکز چنین جنکی نشده باشد
از اول دنیا تا آخر دنیا و کویا می بینم اصحاب امیر المؤمنین ع را که شکست خورند و صد قدم از پشت
برکردند و کویا می بینم که پاهای بعضی داخل فرات شده پس در آن حال خداوند غبار ابری بفرستد
که میان آن پر از ملایکه باشد و حضرت رسالت پناه محمدی ص در پیش برآید و حربه از نور در دست
داشته باشد و چون شیطان نظرش بر آن حضرت افتد از عقب برکردد پس اصحابش
باو کویند که کجا میروی الحال که ظفر بر ایشان یافته شیطان کوید که من می بینم چیزی که شما نمی بینید
من میترسم از عقاب پروردکار عالمیان پس حضرت رسول ص در رسد و نیزه در میان دو کتفش

بزند که او و جمیع اصحابش همه با آن ضرب هلاک شوند بعد از آن عبادت خالص پروردکار زمین
کرده شود و شرک و کفر از زمین برطرف شود و حضرت امیر ع چهل و چهار هزار سال بر زمین
پادشاهی کند و از هر شیعه هزار پسر از صلب او بهم رسد هر سال یک پسر و در آن وقت دو
باغ سبز که خدای تعالی در سورهٔ رحمن فرموده است که مدهامتان نزد مسجد کوفه و حوالی
کوفه بهم رسد و چندان وسعت داشته باشد که خدا خواهد و احادیث معتبره بسیار وارد
شده است در تفسیر این آیهٔ کریمه و لئن متم او قتلتم لالی الله تحشرون که هر که مرده است برای
کشته شدنی برای اوست اکر پیش از رجعت بمیرد در رجعت کشته خواهد شد و اکر
کشته شود در رجعت خواهد مرد و در احادیث معتبره دیکر وارد است که این آیهٔ کریمه یوم نحشر
من کل امة فوجا ممن یکذب بآیاتنا یعنی روزی که محشور کردانیم از هر امتی کروهی از آنها
که تکذیب میکنند بآیات ما که این آیه در باب رجعت است زیرا که در قیامت همه را
محشور میکرداند چنانچه در جای دیکر فرموده که محشور میکردانیم ایشان را و احدی از ایشان را
ترک نمیکنیم و در حدیث دیکر منقول است در تفسیر این آیهٔ کریمه فان له معیشة ضنکا که حضرت
امام جعفر صادق ع فرمود که این آیه در باب ناصبیان و سنیانست که در رجعت فضلهٔ بنی
آدم خوراک ایشان خواهد بود و احادیث در باب آنکه دابة الارض حضرت امیر المؤمنین ع
است که نزدیک بقیام قیامت ظاهر خواهد شد از طرف عامه و خاصه مستفیض است و
در بعض احادیث معراج منقول است که خداوند عالمیان بحضرت رسول ص خطاب فرمود که
یا محمد علی آخر کسیست که قبض روح او خواهم کرد از امامان و اوست دابة الارض که با مردم
سخن خواهد کفت و در بعضی اخبار معتبره وارد شده است که هر که در رجعت زنده شود عمرش
بعد از آن دو برابر عمری خواهد بود که پیش از رجعت زندکانی کرده است و در حدیث

دیگر از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که حضرت امیر المومنین ع با حضرت امام حسین ع
دیگر رجعت خواهد فرمود و از جمیع بنی امیه و معاویه و آل معاویه و هر که با او جنگ کرده انتقام خواهد
کشید پس خدا زنده کند سی هزار کس از یاوران او از اهل کوفه و از سایر مردم هفتاد هزار کس و در
صفین که با معاویه و اصحابش که زنده شده اند ملاقات کنند در همان موضعی که در اول ملاقات واقع
شده و معاویه و اصحابش را همگی بقتل رسانند پس دیگر زنده شوند و ایشان را با فرعون و آل
فرعون به بدترین عذاب معذب گردانند پس بار دیگر حضرت امیر المومنین ع با حضرت پیغمبر
برگردد و جمیع پیغمبران ظاهر شوند حضرت رسول ص علم خود بآنحضرت بدهد و انبیا همه در زیر علم او باشند
و او در آن خلیفه گرداند و سایر امامان عاملان و طالبان آنحضرت باشند در اطراف عالم و خدا
را مردم در زمین بدون تقیه علانیه عبادت کنند و حق تعالی به پیغمبرش عطا فرماید چند برابر [illegible]
جمیع اهل دنیا از اول تا آخر دنیا تا آنکه بعمل آید آن وعده که در قرآن با آن حضرت فرموده که او را
بر جمیع دینها غالب گرداند و در روایت دیگر منقول است که چون نزدیک قیام قایم آل
محمد ص می‌شود در ماه جمادی الآخره و ده روز رجب باران آید بنوعی که خلایق مثل آن ندیده باشند پس
بآن بارانها گوشتهای مومنان و بدنهای ایشان در قبرهای ایشان برویند و گویا می‌بینم ایشان
را که از جانب جهینه آیند و خاک از سرهای ایشان ریزد و در حدیث مرویست که چون حضرت
قایم بیرون آید از پشت کوفه با او بیست و هفت کس از مردگان که زنده شده باشند همراه او
باشند پانزده نفر از قوم موسی ع که مردم را هدایت بحق میکردند و بحق عدالت مینمودند و هفت
نفر اصحاب کهف و یوشع بن نون وصی موسی ع و سلمان فارسی و ابودجانه انصاری و مقداد
و مالک اشتر پس ایشان یاوران او و حاکمان او باشند در شهرها و ایضا منقول است که
چون آنحضرت ظاهر شود بقبر هر مومنی ملکی بیاید و بگوید امام شما ظاهر شده است اگر میخواهید

گردانیم

گردانیم که با او ملحق شوید و اگر خواهید در نعیم پروردگار خود بمانید تا روز قیامت و از حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که چون حضرت رسول ص رجعت نماید پنجاه هزار سال
در رجعت پادشاهی کند و حضرت امیر المومنین ع چهل و چهار هزار سال و در احادیث معتبره وارد
شده است که سوال کردند از آنحضرت از تفسیر این آیه کریمه ان الذی فرض علیک القرآن لرادک
الی معاد یعنی آنکه قرآن را بر تو واجب گردانیده است که ترا برمیگرداند بجای بازگشت حضرت
فرمود که والله که دنیا منقضی نشود تا آنکه حضرت رسول ص و امیر المومنین ع هر دو بثویه برگردند و در نجف اشرف
یکدیگر ملاقات کنند و در آنجا مسجدی بنا کنند که دوازده هزار در داشته باشد و این حادث [illegible]
الرجعه از بعضی کتب معتبر روایت کرده است که عمر دنیا صد هزار سال است بیست هزار سال
سایر مردم است و هشتاد هزار سال مدت ملک آل محمد است و پادشاهی ایشان و از
حضرت صادق ع منقول است که فرمود که گویا می‌بینم که تختی از نور گذاشته باشند و مزین بانواع جواهر
دیگر حضرت امام حسین ع بر آن تخت نشسته باشد و در دور و کنار او نود هزار قبه سبز باشد
و مومنان فوج فوج بدیدن آنحضرت آیند و سلام کنند و ندا از جانب حق تعالی بایشان برسد
که ای دوستان من هر چه خواهید از من سوال کنید که بسیار آزار کشیدید و خواری دیدید و مظلوم
شدید امروز روز آنست که هیچ حاجت از حاجات دنیا و آخرت سوال نکنید مگر آنکه بر آورده
و طعام و آب ایشان از بهشت از برای ایشان آید بدانکه از جمله اجماعیات شیعه است که
پیش از قیامت در زمان حضرت قایم ع جمیع از بندگان بسیار نیک و بد بسیار بد بدنیا برگردند
نیکان برای آنکه بدولت ائمه خود دیدهای ایشان روشن شود و بعضی از جزای نیکیهای
ایشان در دنیا بایشان برسد و بدان از برای آنکه از آزار کشیدگان اما سایر مردم در قبرها
میمانند تا روز قیامت که محشور شوند زیرا که احادیث بسیار وارد شده است که رجوع

ان [illegible] با هیبت اصفیا
در دست ایشان ببینند و نیکان از
انتقام بکشند
ص

نمیکنند در رجعت حضرت امام جعفر صادق ع بدرستی که قایم آل محمد ع را غیبتی خواهد بود پیش از
قیام بامر قتال و جهاد گفتم چرا فرمود که از ترس کشتن پس فرمود ای زراره اوست که مومنان
انتظار ظهور او میکشند و اوست که مردم شک در ولادت او خواهند کرد بعضی خواهند
گفت که هنوز در شکم مادر است و متولد نشده است و بعضی گویند که هنوز غایب است و بعضی
گویند که هنوز بهم نرسیده است و بعضی گویند که پیش از وفات پدرش بدو سال متولد شده است
و حق تعالی بغیبت آن حضرت شیعیان را امتحان فرموده است و دران وقت بشک
خواهند که اصحاب بطالت و ضلالت زراره گفت که فدای تو شوم اگر آن زمان را در
یابم چکار کنم فرمود که اگر آنزمان را دریابی برین دعا مداومت نما اللهم عرفنی نفسک فانک ان
لم تعرفنی نفسک لم اعرف نبیک اللهم عرفنی رسولک ان لم تعرفنی رسولک لم اعرف حجتک
اللهم عرفنی حجتک فان لم تعرفنی حجتک ضللت عن دینی و در حدیث معتبر دیگر از حضرت علی
بن الحسین ع منقولست که آن حضرت فرمود که ممتد و دراز خواهد شد غیبت امام دوازدهم
از اوصیای رسول خدا ص بدرستی که اهل زمان غیبت آن حضرت که قایل بامامت او باشند و انتظار
ظهور او کشند بهترین اهل زمانی خواهد بود زیرا که حق تعالی بایشان عطا فرموده است از عقول
و افهام و معرفت و شناسایی آنقدر که غیبت نزد ایشان بمنزله مشاهده گردیده است و ایشان را
دران زمان ثواب جماعتی باشد که در زمان حضرت رسول خدا صلی الله علیه و سلم در پیش روی
آن حضرت با دشمنان او جهاد میکردند بشمشیر ایشانند صاحبان اخلاص بحقیقت و ایشانند
شیعیان ما براستی و ایشانند خوانندگان مردم بدین خدا در پنهان و در آشکارا و فرمود
که انتظار فرج کشیدن بهترین فرجهاست و در احادیث معتبره وارد شده است که هر که
اعتقاد بامامت صاحب الامر علیه السلام داشته باشد و انتظار فرج آن حضرت کشد

نه مثل کسیست که در زیر علم آن حضرت باشد بلکه بمنزله کسیست که در خون خود دست و پا زند
در جهاد فی سبیل الله و در روایت معتبره از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول
است که روزی باشد که شما را شبهه پیش آید و امام شما غایب شود و نجات نیابد
دران زمان مگر کسی که دعای غریق را بخواند و آن این دعاست یا الله یا رحمن یا رحیم یا مقلب
القلوب ثبت قلبی علی دینک و سید بزرگوار علی بن طاوس رضی الله عنه در کتاب
مصباح الزایر روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که هر که این دعا
را چهل صباح هر روز بخواند از یاوران و انصار قایم آل محمد علیه السلام باشد و اگر پیش از ظهور
آنحضرت بمیرد خدا او را در زمان آنحضرت زنده گرداند و از قبر بیرون آورد که یاری آنحضرت
بکند و حق سبحانه و تعالی بعد از هر کلمه ازین دعا هزار حسنه باو عطا فرماید و هزار گناه از نامه عمل او
محو نماید دعا اینست اللهم رب النور العظیم و الکرسی الرفیع و رب البحر المسجور و منزل التوریة
و الانجیل و الزبور و رب الظل و الحرور و منزل القرآن العظیم و رب الملائکة المقربین و الانبیا
المرسلین اللهم انی اسالک بوجهک الکریم و بنور وجهک المنیر و ملکک القدیم یا حی یا قیوم
اسالک باسمک الذی اشرقت به السموات و الارضون یا حی قبل کل حی لا اله الا انت
اللهم بلغ مولانا الامام الهادی المهدی القایم بامرک صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین عن جمیع
المومنین و المومنات فی مشارق الارض و مغاربها سهلها و جبلها و برها و بحرها و عنی و عن والدی
من الصلوات زنة عرش الله و مداد کلماته و ما احصاه علمه و احاط به کتابه اللهم انی اجدد له
فی صبیحة یومی هذا و ما عشت فی ایامی عهدا و عقدا و بیعة له فی عنقی لا احول عنها و لا ازول ابدا اللهم
اجعلنی من انصاره و اعوانه و الذابین عنه و المسارعین الیه فی قضاء حوائجه و المحامین عنه و السابقین
الی ارادته و المستشهدین بین یدیه اللهم ان حال بینی و بینه الموت الذی جعلته علی عبادک

حتما فاخرجني من قبري موتزرا كفني شاهرا سيفي مجردا قناتي ملبيا دعوة الداعي في الحاضر والباد

اللهم ارني الطلعة الرشيدة والغرة الحميدة واكحل ناظري بنظرة مني اليه وعجل فرجه وسهل مخرجه

واوسع منهجه واسلك بي محجته فانفذ امره واشدد ازره واعمر اللهم به بلادك واحي به

عبادك فانك قلت وقولك الحق ظهر الفساد في البر والبحر بما كسبت ايدي الناس فاظهر

اللهم لنا وليك وابن بنت نبيك المسمى باسم رسولك حتى لا يظفر بشيء من الباطل

الا مزقه ويحق الحق ويحققه واجعله اللهم مفزعا للمظلوم من عبادك وناصرا لمن لا يجد له ناصرا غيرك ومجدد

الما عطل من احكام كتابك ومشيد الما ورد من اعلام دينك وسنن نبيك صلى الله عليه وسلم

واله واجعله ممن حصنته من باس المعتدين اللهم سر نبيك محمدا صلى الله عليه واله وسلم برؤيته

ومن تبعه على دعوته وارحم استكانتنا بعده اللهم اكشف هذه الغمة عن الامة بحضوره و

عجل لنا ظهوره انهم يرونه بعيدا ونريه قريبا برحمتك يا ارحم الراحمين پس دست راست بر

ران راست خود دسته مرتبه مي‌زني و سه مرتبه ميگويي العجل العجل يا مولاي يا صاحب الزمان

	تمام شد تمت تمام شد	
	بسم الله الرحمن الرحيم	

كتاب تحفة الابرار جميع العالم العامل الفاضل المحقق الحسن بن علي بن محمد بن علي بن الحسن

الطبرسي طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه واين كتاب مشتمل است بر مقدمه و ده باب اما

مقدمه مشتمل است بر شش فصل فصل اول انکه غرض از ایجاد انسان چیست و آن موقوفست

بجنب انکه انسان مسئول خواهد شد و انکه اختلاف در میان امت محمد صلی الله علیه و اله

وسلم از کجا پیدا شده فصل دویم در انکه معاویه علیه اللعنه مقره اویه چگونه وضع نامیزا کرد که

تلبیس خلایق تا الی یوم القیام در ضلالت انداخت فصل سیوم در بیان انکه چون حق تعالی

نخواست که دین محمد صلی الله علیه وسلم برطرف شود بر زبان معاندان سید بن و مخالفان امیر المؤمنین

علیه السلام اجرا فرمود روایات حقه و آنها را در کتب خود ثبت نمودند بر وجهی که شیعه اهل بیت علیهم

السلام از برای مدعای خود بان استدلال توانند نمود بی انکه از کتب خود استدلال نمایند

بروایات اهل البیت علیهم السلام فصل چهارم در سبب نوشتن این کتاب المسمی بتحفة الابرار

فصل پنجم در انکه توحید بی عدل و عدل بی نبوت و نبوت بلا امامت ممکن نیست فصل ششم

در انکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله وسلم از خلفاء ثلثه مطرود و توابع ایشان علیهم

اللعاین الرحمان خایف بوده و ایذا از آنان مصلحت نبوده و در بیان انکه خصومت ایشان با شیعه در

چند مسئله است باب اول در بیان انکه بنای نبوت بر چند چیز است عصمت و محل عصمت مبنی

بر سه فصل است فصل اول در بیان رسول و نبی و محدث فصل دویم در بیان انکه بنا نبوت بر چند

چیز است فصل سیوم در عصمت و محل آن باب دویم در انکه خلایق را در هر زمان ناچار است از امام مفترض

واجب الاطاعت مبنی بر سه فصل فصل اول در انکه مردم را لابد است از مقدمه مطاع مبنی بر

شش برهان فصل دویم در بیان انکه خلایق بعد از پیغمبر صلی الله علیه و اله وسلم به کروه شده اند

فصل سیوم در بیان انکه بعد از پیغمبر ایمه معصومین علیهم السلام دوازده اند باب سیم در سوال از انکه

با وجود انکه اکثر سواد اعظم از اهل قبله سنی بوده اند از این جهت بطلان ایشان از کجاست

و حقیه شیعه بچه چیز معلوم است مقدمه و دلیل ایمه اثنا عشر اهل البیت بعد از رسول خلفا بر حقند و بطلان

آن ثلثه بچه چیز ثابت و جواب آن ماخوذ است از شش خبر اول عرف دویم عقل سیم قرآن چهارم

اخبار فریقین پنجم اجماع و شهادت اهل کتاب ششم علم لدنی و این باب مبنی بر صد و یک مسئله است

معلوم

باب ۱۱ لا عزفيه پس آن چهار مسئله ست عقلی مبحث و شش مسئله و آنچه مستخرجست از قرآن هجده
مسئله و علم لدنی نوزده مسئله ست اما مسایل اجماعی شانزده مسئله ست اخبار فریقین
هجده مسئله باب دوم در ذکر حضرت رسالت پناه و امیر المومنین و انساب بنی فاطمه و ایمه احد عشر
و مدت عمر هر یک از ایشان و ذکر مولد و مدفن آنحضرات و عدد اولاد مشتمل بر سیزده فصل
فصل اول حضرت رسول الله محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم فصل دوم امیر المومنین علی بن
ابیطالب علیه السلام فصل سیم فاطمه زهرا صلوات الله علیها فصل چهارم امام حسن بن علی علیه
السلام فصل پنجم امام حسین بن علی علیه السلام فصل ششم علی بن الحسین علیه السلام فصل
هفتم محمد بن علی علیه السلام فصل هشتم جعفر بن محمد علیه السلام فصل نهم موسی بن جعفر علیه السلام
فصل دهم علی بن موسی علیه السلام فصل یازدهم محمد بن علی علیه السلام فصل دوازدهم علی بن محمد علیه السلام
فصل سیزدهم حسن بن علی العسکری علیه السلام باب پنجم در اثبات وجود صاحب الزمان
امام دوازدهمین و بیان غیبت و خفاء ولادت و طول عمر آنحضرت مشتمل بر سه فصل
فصل اول در اثبات وجود با جود صاحب الامر فصل دوم در غیبت و خفای ولادت آنحضرت
علیه السلام فصل سیوم در طول عمر آنحضرت و اجابک مسئله باب ششم در بیان بلاد اسلام و
کفر و دار تقیه و در بیان کافر و مجانین و اطفال کفار و اطفال مومنان و در بیان ایه ضلال
و آنچه بدان تعلق دارد و در بیان انکه پدران و مادران جمله انبیا مومن و مومنه بوده اند
مشتمل بر چهار فصل فصل اول در بیان بلاد اسلام و بلاد کفر فصل دوم در بیان انکه کافر کیست
مستضعف چیست و اعمال ایشان بر چه جهت ست و در بیان ملوک عادل و اطفال
مومن و اطفال کافر و در بیان احوال مجانین فصل سیم در بیان ایه ضلال و آنچه بدان تعلق دارد
فصل چهارم در ان که پدران جمله انبیا مومن بوده اند مبنی بر سه فصل باب هفتم در بیان اموری

کاقرا

که اقرار نموده و بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بسته اند مشتمل بر مقدمه و سه فصل اما مقدمه
در جواب اخبار کاذبه ... اجمال و اما فصول پس فصل اول مبنی ست بر هشتاد و سه خبر
که افترا نموده اند و جواب از هر یک ... فصل دوم در بیان صاحبغار و احوال او و جواب از وی
فصل سیم در بیان تزویج امیر المومنین علیه السلام دختر خود را المسماة بام کلثوم بعمر باب هشتم
در سوال اهل سنت بر شیعه و جواب ایشان از ان و توابع آن مشتمل بر دو فصل فصل اول مبنی بر هجده
سوال فصل دوم در بیان انکه حجت در نفس الامر باید نه الزامی باب نهم در ان که علمای
اهل سنت سلفا و خلفا در حق اصحاب ثلثه ذکر نموده و در کتب خود ثبت کرده اند مشتمل
بر سه فصل فصل اول انچه در باره شیخ اول ذکر کرده فصل دوم در بیان انچه در حق ثانی روایت کرده اند
فصل سوم در آنچه از برای ثالث نقل کرده اند مشتمل بر دو مسئله باب دهم در ذکر مسایل متفرقه
مبنی بر هشت فصل فصل اول در بیان احوال طلحه و عایشه و قاسطین و مارقین و ناکثین
فصل دوم در بیان انکه حضرت امام حسین علیه السلام را شهید نمودند و از برای فتح یزید
پلید سوره انا فتحنا خواندند فصل سیم در اختلاف ... فصل چهارم در ذکر زید
حارث کلبی فصل پنجم در مذهب زیدیه فصل ششم در عدد کسانی که در لیلی بکر بیعت نکردند
فصل هفتم در اثبات انکه حضرت امیر المومنین علیه السلام از انبیا پیشین ست افضل از
چند وجه فصل هشتم در اثبات آیه سلام علی عباده و آنچه در شان امیر المومنین علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین و منه الاعانة التوفیق و بیده ازمة التحقیق حمد بحد و ثنای
بیعد مر واجب الوجودی را که خالق کون و مکان و رازق اهل زمین و زمان و عقل بخش
انس و جان ست مدبر املاک بی مدد و مدور افلاک بی عمد باعث انبیا و ناصر اولیا ست و این
زمره انبیا و این ثله اولیا را ختم فرمود بمحمد مصطفی بر رسالت و بعلی مرتضی و اولاد طیبین و احفاد طاهرین

او با مامت بدانکه کواکب و نجوم را راهنمایان اهل آسمان کرد و عترهٔ طیبین وطاهرین را آیتها
اهل زمین ساخت کما قال النبی صلی الله علیه وآله مخبرا عن ذلک النجوم امانٌ لاهل السماء واهل بیتی امان
لاهل الارض نبی والشمس وضحیها علی والقمر اذا تلیها وقال النبی صلی الله علیه وآله مخبرا عمن هو بعده خیر
البشر انا کالشمس وعلی کالقمر واعادی ایشان چون واللیل اذا عسعس وموالیان ایشان چون والصبح
اذا تنفس هزاران او قار صلوات از حضرت کردگار روز نه عرشه وملاء سماوات وارضیه
بحیث لا یحصی اوله ولا ینتهی آخرها بر ارواح مقدسه واجساد مطهرهٔ ایشان باد که در اسلام مقتدا
و در ایمان مهتدی و در بیان دین شرکاء قرآن وامنای حضرت یزدان علیهم الصلوة والسلام
والتحیة والرضوان اما مقدمه مبنی بر شش فصل ست **فصل اول** در بیان غرض از ایجاد انسان
علما گفته اند ممکن نیست ایجاد خلقی لطیف تر و حقیقتی شریف تر از انسان کما قال الله تعالی
فتبارک الله احسن الخالقین و مخفی نیست که اضافهٔ افعل تفضیل با نواع خلقت آدمی دلیلست
بر آنکه این نوع از مخلوقات احسن موجودات ست وازینجاست که آنچه در هجده هزار عالم
موجود ست بتفاریق درین ترکیب عجیب جمع ست از هر نوعی انموذجی واز هر اصنافی عینی
مدرج واعظم مناقب بشر قول امیر المومنین الذی لا یولد مثله تحت القمر حیث قال من عرف
نفسه فقد عرف ربه پس جوهری برین کردار نشاید که از معرفت حضرت کردگار بیگانه باشد کما
قال الله تعالی ایحسب الانسان ان یترک سدی وسدی تشبیهیست ببهایم صحرا و لام ولد لک
قال وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون ای لیعرفون وبعوض این عبادت بر عباد بنعمت
جنة منت نهاد که ان الذین امنوا وعملوا الصالحات کانت لهم جنات الفردوس نزلا
پس انصاف ده که حیف نباشد ترکیبی بدین عجیبی طعمهٔ آتش کردن وخود را در معرض سخط ترکیبی
و بطش خالق آوردن برای محبت دو سه جاهل که نه ضبط قرآن با ایشان محتاج و نه اسلام

وایمان

وایمان موقوفست بمتابعت ایشان بل قومی رذیل وارذال اولئک کالانعام بل هم
اضل برای تصدیق قل فلله الحجة البالغة در تحقیق بر تو گشوده وسایه توفیق ترا ممدود و جمله علوم بالقوه
در فهم مذکور ساخته دلایل ضروریه در نهضت تکوین فرموده تا سعی بلیغ نموده بقدر حوصله
معرفت واصل کنی و در روز وقفوهم انهم مسئولون ولتسئلن یومئذ عن النعیم که از ولایت ایشان
اولیا علی مرتضی علیه السلام العلی الاعلی سوال کنند که ان السمع والبصر والفواد کل اولئک کان
عنه مسئولا وعم یتساءلون عن النبا العظیم و از محبت عترت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
که بپرسند حاجز نبای قوله تعالی قل هو نبا عظیم انتم عنه معرضون کما جاء عن الرضا علیه السلام ان
المسئول عنه هو علی بن ابی طالب علیه السلام عمرو عاص درین باب گوید حق قصیده منها فی
مدح علی علیه السلام هو النبا العظیم وفلک نوح وباب الله وانقطع الخطاب وقال الله تعالی
وکل صغیر وکبیر مستطر پس چگونه نشاید اختلاف وکثرت هفتصد مذهب که در ملت اهل اسلام
ظاهر شد که امهات آن هفتاد وسه مذهب بوده در قیامت از الجمله واختلاف آن
سوال کنند و چون از عیسی علیه السلام از تثلیث نصاری سوال کنند که ءانت قلت
للناس اتخذونی وامی الهین من دون الله واز هر یکی بقدر حال او کما قال الله تعالی
فلنسئلن الذین ارسل الیهم ولنسئلن المرسلین وقال الله تعالی یوم یجمع الله الرسل
فیقول ماذا اجبتم و حال آنکه خدا تعالی فرموده وان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه یعنی این را
متابعت کنید ثم قال تعالی فماذا بعد الحق الا الضلال پس چگونه نشاید که در آن نشاء از
رسول صلی الله علیه وآله سوال نکنند که توجه گوی که ازین یک ساله هفتصد مذهب ظاهر شد
یقین باید دانست که این اختلافات برای امیر المومنین علی واولاد اوست علیهم السلام عظیم تر
امری درین باب امامت نیست که عالمیان متحیر ساحل بحر وند واکثر مردمان عاقل یا متغافل

ازانجا
این غور پس بفضل ذو الجلال دع نعنک وتعابد انکه انجمله اختلافات واین ضلالت
ناشی شد که چون رسول ص از دار فنا رحلت نمود مر خلایق بتصدیق افان مات او قتل انقلبتم
علی اعقابکم ویا ایها الذین امنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم ویحبونه اذلة
علی المومنین اعزة علی الکافرین ولم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا وهم لا یفتنون
وقوله تعالی وما یومن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون وما اکثر الناس ولو حرصت بمومنین
دین قویم مستقیمی از دست داده تابع نفس وهوا شدند وچون بتقلید کاری پیش گرفته بودند
وبا توحید وتمجید حق آشنا نشده ونبفاق اظهار وفاق کرده چنانچه یزید پلید گفت لعبت هاشم
بالملک ولا خبر جاء فلا وحی نزل وگفت مثل این محمد بتاجری ماند که بر در شهری نزول کرد و
خبر داد که فلان پادشاه در فلان جایگاه بلدی تازه وخرم کثیر الخصب والنفع بنا کرده من
آنجا میروم مردم تابع وی شدند پس آن تاجر در آن طریق وفات یافت و آن جماعت که
رفیق وی بودند نادم وفاتر شدند ودر ایشان فتور رسیده ای شده از متابعت آن تاجر
وگفتند آن شهر ساکه دیده این تاجر دروغ گفت بیایید تا باز بوطن خود رویم وبمکان
اصلی قرار گیریم که مضل کاذب مارفت دمی چند بشمر ونا چیز شد زمانه بخندید کو تیر
پس صورت احوال اهل ضلال بتابعان آن تاجر ماند که بعد از وی از طریق او برگردیدند و مرتد
شدند فما ربحت تجارتهم وما کانوا مهتدین وبا جمیعهم گفتند ان هذا الا اساطیر الاولین
نحن کما کنا والعنا زیاده بر حضرت امیر المومنین علیه السلام که اقرب اقارب سید المرسلین
بود وابا عدا جانب در منصب خلافت مقدم شدند قوله تعالی ولقد صدق علیهم ابلیس ظنه
فاتبعوه الا فریقا من المومنین وقوله فبعزتک لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین و
آن ملاعین اغوا این جمیع سیدین کردند تا آنکه حضرت علی را که در مدینه علم محمدی صلی الله علیه وآله وسلم

ما سمعنا بهذا فی آبائنا الاولین ح

بوده که انا مدینة العلم وعلی بابها مقهور ساختند واز منصب خلافت که حق وی بود بقول
خدا ورسول او را مهجور کردانید ونیز اکثر مردم کفار بودند وجدید الاسلام شعار ودثار اهل ایمان
نادانسته ظن آن جمع که علی ونبی هاشم با صحابه خصومت دارند واصحاب در باره احباب سید ابرار
دروغ نگویند وافترا نکنند چه عوام تو هم آن ثلثه کالانعام سر باین وجه کرده بودند چنانچه ابلیس با
حوا قسم یاد کرد که من لشما لمن الناصحین از این درخت بخورید که هر که از ثمره این شجره تناول کند مرگ
از بهشت بیرون نرود و حوا از کمال پردگی چگونه کسی سوگند دروغ خورد بفریب آن لعین مغرور
شد چنانکه حق تعالی از آن خبر داده که وقاسمهما انی لکما لمن الناصحین فدلیهما بغرور ودنیا بر این
حال اکثر مردم التفات بکلمات علی علیه السلام نکردند تا سال نهایتی برآمد جمعی از آن زمره
نادم شدند وجمعی خود بودند که بتقیه بسر میبردند واظهار حق نمیکردند ومتقدمان ومعویه بانی امیه و
العباس با توابع جهال ششصد سال آن ضلالت را ترتیب میکردند تا بدین مقام رسیدند که
هیئت وشبه بکثرة استعمال چون حجت شدند ودون امر سایران نمط قرار دادند تا
لیطفیوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون وحق سبحانه وتعالی وعده فرموده
پیغمبر را که دین مبین تو بر سایر ادیان غالب خواهد شد حیث قال لیظهره علی الدین کله ولو
کره المشرکون اعدا دین که بحسب ضرورت اظهار اسلام کرده بودند وباطنان همچنان بر دین پیشین
پیغمبر صلی الله علیه وسلم سخ بودند از ترس آنکه مبادا مردم بر سر احوال ایشان واقف شوند
تحریف کلم از مواضع آن نموده وجمعی سست اعتقاد مقلد را بفریب مغرور ساختند مثل
ابی هریره وانس واشباه تا آنچه سید ابرار در باره آل اطهار اخبار فرموده تبدیل کردند واز محل
خود تحریف نمودند کما قال الله یحرفون الکلم عن مواضعه وقال فبدل الذین ظلموا قولا غیر الذی
قیل لهم ووضع خبر از زبان پیغمبر که بهر حدیثی که بر آن سر درمی بستند دیناری میگرفته اند
تا بمقامی رسید که بحکایتی وحدیثی یکدرم میگرفتند وبدوستی جاه ناپایدار دنیا غدار در چاه ادبار

افتادند لئن عما کنتم تفترون کویند که عایشه بر غرفه بود ابوهریره سواره بر بغله نیکو
بگذشت عایشه کفت این کیست کفتند ابوهریره کفت ابوهریره که باشد که بدین عظمت
کند ابوهریره این خبر شنیده نزد عایشه آمد و کفت یا ستی خاموش باش چهار صد حدیث در
فضیلت پدرت بر منبر بستم تا امروز چنین میروم عایشه چون این سخن بشنید خاموش شد
کویند روزی عمر با ابوبکر کفت بحسن تدبیری که نمودیم لسان عامه کوتاه شد بعلت فدک و علی
با بنو هاشم به قوت روز بما محتاجند و ما را ظن بود که علی چنین منکوب شود و محجوب کردد امروز
خلایق و عوام را فریب دادیم و فدک را از علی و فرزندان او کرفتیم تا امر خلافت بتو قرار کرفت
و علی ممتنع شد و بکنجی بعبادت مشغول شد و حال خلایق از اقصاء بلاد عالم متوجه او شوند و دم بدم روز
کروه انبوه بدین و دمی آیند و از ما مشاهده عبادات میکنند و علی بعلم و عبادت و تقوی و زهادت
از ما زیاده است و نزد مردم این معنی معروف و مشهور است اکر ما نیز بطریق وی وضو و غسل و تیمم
کنیم و نماز کذاریم و حج بجا آریم همکی توابع وی شده از ما بر کردند چه او اولی بمتبوعیت است پس
باید که مخالف او باشیم در جمیع فرایض و سنن تا چون مردم آیند و ما را با جماعت کثیره بر وجهی که مخالفت
دارد با علی علیه السلام و اتباع او که اندک اند ملاحظه کنند کویند حق بجانب اصحاب ماست و این جمع اندک
نه بر حقند پس بنابران رای ناصواب خلایق بیشمار در ازمنه بسیار متابعت مخالفین اهل البیت
نموده طریق ایشان نمودند لیکن بنابر وعده حق تعالی بیان دین متین محمدی را صلحای صحابه و جمعی
دیگر که از مخالفت امیر المومنین ع و متابعت منافقین نادم و پشیمان بودند میکردند و کمر اطاعت
در میان بسته بقدر ما فات استغفار کردند و خلایق را از حیله و غدر اصحاب غیر احباب تنبیه نموده
بخدمت اهل البیت ترغیب و تحریص میکردند و بموجب فرموده یدخلون فی دین الله افواجا
هر روز جمعی با هاشم پیوسته متابعت امیر المومنین علیه السلام را برکزیده هفده تن با هفتاد هزار
شدند و یوما فیوما دولت آل محمد روی بازدیاد نهاد فصل در بیان آنکه معاویه لعین چکونه

سب

ناسزا و وضع نسبت با علی علیه السلام کرده بحیله خلایق را در ضلالت انداخت روایت
که چون معاویه از شهادت امیر المومنین علیه السلام خبر یافت کفت بر عالمیان فضایل
و مناقب علی مخفی نیست و ظلم من بر او و اصحاب او ظاهر و باهر از برای تمشیت کار خود
زدفت و دفاتر مفتریات از رسول صلی الله علیه و آله به بدی علی علیه السلام نسبت کرده ام
که طلب ریاست و امارت نمودی کتابتی مشتمل بر سب و طعن امیر المومنین ع و اهل
البیت بوی دادی که این را دستور العمل خود سازد و از مذمت علی علیه السلام کوی
چیزی نمیرود از داکر بخلاف آن عمل نمائی و زنک غم از دل پر غل من نزدائی از عمل معزول
و متواری بکنجی نشسته بر احوال خود مشغول و مردم بطمع دنیای فانی و تهدید آن یار جانی
بر هدی اختیار کردند و بسبب امیر المومنین علیه السلام پرداختند و مفرد مداحی خود در سخن
ساختند و حکم کرد که هر که نام علی را بر زبان راند یا کسی فرزند را باسمی تعلی کرداند زبانش
قطع کنند و او را بسزا و جزا رسانند و حال بدینمنوال استمرار یافته چندین سال برین بکذشت
تا آنکه کویند در زمان حکومت عبد الملک مروان روزی یکی از علما در مسجد اعظم دمشق
وعظ میکفت ناکاه در اثنای مقال شمه از فضایل علی علیه السلام بر زبانش جاری شد
کسان عبد الملک استماع واعظ نموده اعلام ابن عبد الملک کردند حکم کرد که زبانش ببرند
وکفت واعجباه هنوز مردم نام علی را فراموش نکردند و آن ملعون در سب حضرت علی ع
تاکید نموده و در ناسزا ابوتراب کفتندی و چهار اظهار که که ابوتراب با اولاد خود دین
رسول الله را خراب کردند و اصحاب را متفرق ساختند و بقتل عثمان رخنه در دین انداختند
القصه بحیله و مکر مردم را فریب دادند و چند آنکه مدح و مناقب ثلثه متقدمین میکردند مذمت
و مقابح امیر المومنین با اهل البیت مینمودند و کسی را مجال نبود که بخوبی علی یا ابا تراب کوید و اکر

احیاناً روایات مثل ابن عباس و ابن سیرین روایتی از حضرت علی بخلق رسانیده‌اند
گفتند حکایت کرد ابوزینب و وجه تسمیه امیر المومنین بابو تراب روایات بسیست
از جمله آنکه صادق آل محمد صلی الله علیه و آله فرموده با فقدان آب تراب جهت نماز تیمم باید
کرد و همچنین بعد از حضرت رسالت‌پناه صلی الله علیه و آله اقتدا بعلی علیه السلام باید نمود و فرموده
که روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله علی را در مسجد ساجد بخواب یافته گرد بر جبین مبارکش
نشسته دید فرمود قم یا ابا تراب و در کتب تواریخ مسطور است که از عرب چهار تن به
علی مشهور بودند اول معاویه ابی سفیان دوم عمرو عاص سیوم معاویه بن حدیج و ابن ملعون بعلانیه
لعنت با اهل البیت پیغمبر نمودی و معاویه بن ابی سفیان با آن همه طغیان از عدوان از دحا
بوده او را بزهر کشت حارم عمر بن الخطاب گویند روزی در ابتدای خلافت ابی بکر عمر
بابی بکر گفت با من عهد کن وزارت خود بمن ده و وصیت کن که من بعد از تو خلیفه باشم
تا کار ترا مثبت کنم ابوبکر قبول که عمر گفت در خلافت کسی ترا مانع نیست بجز علی بن ابی
طالب و اهل البیت وی و ایشان بمال فدک مستظهرند و از ان ممر خدم و حشم ایشان
بسیار خواهند شد مرغ تابع دانه بود پس صلاح در آن است که فدک را از ایشان باز گیریم و
بحدیث دروغی که ابوبکر با پیغمبر افترا نمود که نحن معاشر الانبیاء لا نرث و لا نورث ما ترکناه
صدقه فدک باقی مزارعی که از پیغمبر بحضرت فاطمه رسیده بود باز گرفتند خیر النساء بعد از منع
حق خود ابن عباس را بوکالت نزد ابوبکر فرستاد و گویند خود با جمعی از خواتین قریش نزد ابوبکر
فرموده و دعوی حق نمود ابوبکر حدیث مفتری را اعاده کرده خاتون قیامت چون دید که جای
رد و تکذیب نیست بر وی بقرآن حجت گرفت بقول حق تعالی و ورث سلیمان داود
بایه فهب لی من لدنک ولیا یرثنی من آل یعقوب قبول نکردند حضرت فاطمه فرموده که پدر اطهر

درحال

درحال حیات خود بمن بخشیده از من نیز باز کردند گواه طلبیدند حضرت فاطمه ام ایمن و امیر المومنین
را با جمعی از بنی هاشم حاضر ساخت و بر مدعای وی گواهی دادند در جواب گفتند که فاطمه
کنعلبه شهد ذنبه علی و بنوهاشم از برای جر نفع خود گواهی میدهند و ام ایمن در عربیت
فصیح نیست ام ایمن گفت از رسول صلی الله علیه و آله شنیده‌اید که مرا وعده داد بقصر
در بهشت ابوبکر با اتباع گفتند می ام ایمن گفت گواهی میدهم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
درحال حیات خود فدک را بفاطمه داد اگر درین شهادت کاذب باشم آن کوثر را بجانب در
دوزخ بدل که ام ابوبکر را ضرورت شد بغیبت عمر حکم بر مدعای فاطمه [illegible] خبری برای
موجب آن بنوشت چون عمر را معلوم شد حکم نامه را بدرید و با ابی بکر درین باب سخنان
درشت گفت و بعد از ان ابوبکر را نصیحت کرد که با علی علیه السلام و بنی هاشم درشتی کن
تا ایشان با تو مخاصمه کنند و مردم چون به بینند که ایشان خصمان تواند بجهت علم و قرابت رسول
صلی الله علیه و سلم و آله سخن ایشان درباره تو قبول نکنند پس سعی منافقین برین قرار گرفت
و اهل البیت را از حق خود محروم ساختند و همچنین حال بود تا خلافت بعمر رسید روزی
عمر در دفتر بیت المال اسامی مستحقین ثبت میکرد اول نام علی و بنی هاشم نوشت و پنج
هزار دینار برای ایشان تعین نمود روز دیگر پشیمان شد نام علی را با پنجسیم رقم زد و
وظیفه کم کرد امیر المومنین علیه السلام نزد او رفت و فرمود یا عمر نام من دیروز باول دفتر مقدم
بر صحابه بخط خود ثبت کردی اما این از احسنات خود شمردی یا سیئات گفت از حسنات حضرت
علی فرمود بحمد الله تعالی که دیدم عمر بدست خود حسنه خود را محو که عمر دفتر طلبید و نام علی و بنی
هاشم را بجای خود رقم زد ولیکن وظیفه ایشان را ثلثین مقرر داشت و آن نیز نداد فصل
سیم در بیان قوت دین محمد صلی الله علیه و آله حق سبحانه و تعالی بخواسته که ملت محمدی یکی

چون

برطرف شود بحکم لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون ولغز نموده یریدون لیطفؤا نور الله
بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون صلحا اصحاب بی زبان در بیان مدح امیر المؤمنین علی
اولاد و امجاد آنحضرت علیهم السلام ناطق شد باظهار اخباری که از حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله استماع کرده بودند ولهای عاصیه طاغیه معاندان سی از روایات درباره اهل
البیت سلام نمودند تا روایات کثیره از پیغمبر درباره حیدر کرار نقل نموده در اوراق تدوین
کردند و بعد از انکه هشتاد و چهار سال که هزار ماه است در تمام بلاد اهل اسلام بقول سنیه مروان
بر منابر حاضر سب امیر المؤمنین ع نمودند و این در دلهای افاضل و اداینه اهل بلاد قرار گرفت
چنانکه اشارت بآن کرده شد از جمله بنی مروان حکومت بعمر عبد العزیز رسید چون وی
از قبیل ایشان عداوت نداشت سب اهل البیت را بر داشت و فی الجمله علم مناقب
و مدایح امیر المؤمنین ع و آل برافراشت تا زمان بنی عباس رسید اگرچه ایشان نیز باطنا مخالف
بودند لیکن بحسب ظاهر اظهار آن نمیکردند و هر دو که غافل بودند بلعن مخالفین امیر المؤمنین
بردند علمای سنیه در شان حضرت علی ع و مناقب وی کتب جمع کردند مشتمل بر احادیث
و روایات و ادله قرآنیه و ازینجهت شیعه اهل البیت را احتیاج نمی افتد بنقل روایات
کتب خود در اجرای دلیل بر امامت ائمه اهل البیت و لهذا روایات این باب هنوز
از کتب ایشان کمین کمین بمخالفین رسیده که الفضل ما شهدت به الاعداء و فی ذلک قوله
تعالی بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه فاذا هو زاهق ولکم الویل مما تصفون **فصل چهارم**
در بیان انکه چون اختلاف در میان امت محمد صلی الله علیه و آله پیدا شد و از طرفین
معلوم گشت باید که هر عاقل کامل در قعر بحر دانش غور نموده و ذهن وقاد را کار فرموده
در را از صدف و فیروزه از خزف تمیز نموده راه حق پیش گیرد و پند ناصح حقانی بپذیرد

اهل البیت

بحمد الله

وبحمد الله تعالی و منه اهل حق را توفیق گشته خود را از ورطه ممات بنجات رسانیده اند مبادا که
همگنان بر نعمت ایمان فایض شده طریقه مرضیه پیش گیرند و از بدعت اهل سنت دوری
جویند والله هو الولی **مسئله** در بیان انکه بعضی از احبای درباره مولف کتاب حسن ظن آن
بوده که در باب امامت فی الجمله مهارتی حاصل کرده بلکه درین امر عالی کامل است استدعای
کتابی بفارسی واضح ولایح نمودند چنانچه در یوم لا ینفع مال ولا بنون نافع باشد بنا بر فرموده
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که من سئل عن علم فکتمه الجم بلجام من النار ضرورت
شد اسعاف التماس ایشان نمودن و طریق سابقه مجهد و جد نمودن امید که مرضی حضرت
سید المرسلین و علی امیر المؤمنین و آل هما الطاهرین المعصومین گردد **فصل پنجم** بدانکه
توحید بی عدل و عدل بی نبوت و نبوت بی امامت محال بود و هر جزو از اجزای موجودات
دلالت کند بر وجود صانع بی توحید فرض توان کرد و توحید با عدل و عدل با نبوت و نبوت
با امامت تمام شود و هر که منکر یکی ازین اعداد شد از عداد اهل جنت نباشد نه مسلم باشد
و نه مستسلم فماله فی الاخرة من خلاف و ازینجاست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و
آله فرموده انذ المنکر لآخرنا کالمنکر لاولنا **مسئله** چون حق سبحانه و تعالی اراده ایجاد آدم فرمود
ملایکه را ازین حال اخبار کرد کما قال الله تعالی اذ قال ربک للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة
همچنین انبیا را فرمود که خبر وصیت هر یک از ایشان را که بعد از وی جزو دادند کما قال حکایة
عن عیسی و مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد و وصی بها ابراهیم بنیه و یعقوب و قال
تعالی و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر پس اگر خلافت مر ایشان را بودی یعنی ثلثه متقدمه بایستی
که خبر دادی بنی هاشم را لحقیة ایشان و این خلاف واقعست بلکه خبر فرموده از امامت
و حقیة خلافت امیر المؤمنین علیه السلام و یازده فرزندان چنانچه از انحضرت مروی است که

دست مبارک بر دوش امام حسین ع نهاد و فرمود که ابنی هذا امام ابن الامام اخو الامام ابو
الایمة التسعة تاسعهم قائمهم **فصل** در انکه رسول الله صلی الله علیه واله از ثلثه متقدمه خایف بود
بدلیل قوله تعالی والله یعصمک من الناس وقوله ومن یتوکل علی الله فهو حسبه وقوله ولا تطع
الکافرین والمنافقین ودع اذاهم وامثال این وایذای ایشان دران زمان مناسب نبود
چه هر یکی احباب وانصار بسیار بودند وجدید الاسلام بودند باندک چیزی رجوع میکردند
با بت پرستی خود وازین فساد کلی روی مینمود و در میان امت فتنه میشد نمی بینی که با
خصومت کنند در مسح پا وخود مسح بر موزه کنند وشرب خمر حرام میدانند ومع ذلک میخورند
باسم مثلث واز زنا منع کنند وگویند چون زانیه راضی باشد حلال ست ونکاح بنات خود روا
دارند گاهی که از زنا حاصل شده باشد واگر کسی در حق ظالمان اهل البیت سخنی گوید با وی
خصومت کنند وبا یهودان وترسایان ومشرکان بت پرست که اعدای پیغمبر ما اند صلح
در زنند و در روز شوری عبد الرحمن علیه لعاین المنان دست امیر المومنین ع گرفت که اگر بر سیرت
شیخین عمل نمایی با تو بیعت میکنم حضرت فرمود که قال الله تعالی لقد کان لکم فی رسول الله
اسوة حسنة حضرت حق تعالی ما را بر سیرت رسول الله فرموده نه بر طریق شیخین عبد الرحمن
چون این بشنید دست علی علیه السلام را بگذاشت و دست عثمان گرفته بیعت کرد و گویند
روزی عبد الملک مروان علیه الاف لعاین الرحمن در مجلس تفضیل خود کرد بر حضرت
رسالت پناه ص جمعی که حاضر بودند جمله تصدیق کردند آن لعین را واظهار عناد اهل فساد را
زیاده ازین مجالی باید چه اگر کسی رجوع نماید بکتب مطوله وتواریخ مطالعه نماید معلوم کند که
حق نیست الا متابعت حضرت امیر المومنین ع پس برین اختصار باید کرد **باب اول**
در بیان رسول ونبی ومحدث و در بیان آنکه بناء نبوت بر چند چیز ست و در بیان عصمت و

محل آن و درین باب چند فصل ست **فصل اول** بدانکه رسول کسی باشد که جبرئیل بوی آید
باشد ونبی اعمّ ست از رسول ومحدث آنست که چون ملایکه با وی سخن گویند آواز وی
شنود وکسی را نبیند چنانکه صادق آل محمد فرموده ومن الانبیاء من جمع النبوت والرسالت
والمحدث من یسمع الصوت ولا یری صورت الملایکه وملک رسول باشد نه نبی کما قال
الله تعالی جاعل الملایکة رسلا وقال الله تعالی انزلنا علیهم من السماء ملکا رسولا **فصل دوم**
بدانکه بنای نبوت بر سه چیز ست اول دعوی نبوت با علم ومعجزه دوم عصمت سیوم خبر
رسول دیگر باسم ونسب او چنانکه عیسی ع خبر داده از پیغمبر ما محمد مصطفی صلی الله علیه و
آله وبنا امامت بر چهار چیز بود نص خدا تعالی نص رسول الله وعصمت و وصیت نبی
مر وصی را و وصی مر وصی چنانچه حضرت رسالت پناه ص وصیت فرمود بعلی وحسن وحسین
تا حضرت مهدی علیه السلام چهارم معجزه بوقت حاجت **مسئله** هر که نبی باشد یا
امام از قبل خدا ورسول در او خلاف نیست و در امامت حضرت علی نیز خلافی نیست مگر
در تقدم وتاخر قال الله تعالی ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا ونبوت و
امامت متغایرانند پس همچنانکه نبوت از جانب خدای تعالی ثابت ست باید که امامت
نیز از خدا تعالی باشد وخلافت ابوبکر از جانب خلق ست نه از نزد خدا تعالی
فصل سیم در عصمت وآن نزد ما عبارت ست از کمال مرتبه انسانیه زیرا که انسان
اشرف مکونات ست بعقل وعقل قوتیست که مانع شود از ترک واجب واز فعل
قبیح چه هر کرا عقل ست قباحت نکند وعقل عبارت ست از معرفت واحاطه بقبح مقبحات و
حسن محسنات واز حنظل بجز حموضت واز عسل بجز حلاوت نیاید واز مشک وعنبر رایحه
طیبه پس عقل شجره ایست که ازوی حسن تولد کند نه قبیح وچون عقل انسان بر کمال بود

وقوع قبایح از وی محال باشد و غزالی گوید که معصوم جز عاقل نیست و نزد ما هم اینست که
معصوم جز عاقل بکمال عقل نیست و نیز غزالی و جمله مخالفان گویند باید که جمیع امت علم رسول دا[نند]
ما گوییم پس کسی که خلیفهٔ اوست بنص وی باید که علم رسول بتمام و کمال داند مخالف گوید که [ا]مت[ا]
محمدی میشاید که معصوم باشند و جایز الخطا پس معصوم بعصمت مستحق مدح نباشد جواب
آنست که ما معصوم را بعصمت مدح نکنیم بلکه بطاعت سزاوار مدح باشد چه طاعت [با] مشقت
است و بمشقت ثواب حاصل شود ما بسیاری از مردمی را می بینیم که بگوشت و عسل با غیر آن
میل ندارند پس شاید که حق سبحانه و تعالی شخصی را آن قدر قوت کرامت فرماید که با آن او [را]
داعیه ارتکاب صغایر و کبایر نماند و اینمعنی الزمست از برای حجت و تحصیل کمال مطلوب که
و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون و چون این قوت هر کسی را نیست پس در یک کس
که اعلم و ازهد و اورع و اتقی و اوجب و انسب باشد یعنی امیر المومنین ع اولی باشد و منطوق آیه
اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک دلالت می کند که
ملایکه معصومند و موید آنکه خلیفه جز معصوم نشاید حق سبحانه و تعالی فرموده انی اعلم ما لا تعلمون یعنی در
میان مردم جمعی خواهند بود متصف بوصف که شما دغیر معتقد دیگر آنکه خدای تعالی خلافت آدم
علیه السلام را اثبات بعلم فرموده نه بتقلید و عالم بجمیع علوم حضرت علی ع بود نه غیر او از ثلثه
منعقد نه پس باید که آن سرور بی واسطه خلیفه و قایم مقام رسول صلی الله علیه و آله باشد نه غیر
او و محل عصمت یا بضرورت معلوم باشد و این محال است یا بقول مدعی و این نیز محال زیرا که
شاید از برای ترویج امر خود این دعوی کند و یا از ظاهر حال مدعی معلوم کنند و اینجا نیز شاید
که باطن او بخلاف ظاهر بود پس محل عصمت معلوم نشود الا بانکه علام الغیوب اخبار فرماید از
محل عصمت بنص در بارهٔ وی پس کسی که منصوص باشد منصوص بخلاف محل عصمت است

زیرا که بصاحب شریعت نصب کنند الا معصوم که اگر معصوم نباشد جایز الخطا بود و
در جواز خطا همه شریک پس نصبت کمی بدون دیگر ترجیح بلا مرجح بود دیگر آنکه با عدم عصمت
امام عامهٔ خلایق را نیز رسد قصب و دعوام را شاید که بروزی چند کس را بنصب کنند
کمی بعد از دیگری گاهی که از وی چیزی مخالف طلوع طبایع مشاهده کنند اما حضرت حق که
عالم پنهان و آشکار است بجز معصوم را خلیفه نفرماید **باب سیم** در بیان آنکه در هر زمان خلایق ع
ناچار است از امامی منصوص مبنی بر سه فصل **فصل اول** باید دانست که بضرورت معلوم است که
مردم را لابدست از مقدم و پیشوای واجب الاطاعت است و این مبنی بر شش وجه است **اول**
آنکه افعال خدای تعالی دلالت بر این دارد چنانکه در فطرت بنی آدم مر هر عضوی را مقدمی خلق
کرده و آنکه مجموع جوارح را بحواس حوالت است و حواس بعقل پس باید که مدار جمله کاینات بر ین
وجه باشد و خدای تعالی فرموده ایحسب الانسان ان یترک سدی و انما انت منذر و لکل قوم
هاد و من ذلک قول علی علیه السلام لا بد للناس من امیر برا و فاجر و حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله فرموده کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته و چون در هر خانه مقدمی باید عالمی را که
خلایق بی امام و پیشوا نشاید **دوم** جمله موجودات دال اند بر آنکه از امامی مطاع خلایق را چاره نیست
چنانکه نظر کنیم در بدیع الفطرت آدم صفی یافتیم و در میان ملایکه ابلیس بود بخلاف طبایع
ملایکه چه حق سبحانه در بارهٔ ایشان فرموده لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یومرون و
چه علم الله محیط بود بخباثت نفس شیطان اما چون ظاهر از وی بدی صادر نشده بود پس اگر
او را در دار الجزا عذاب فرمودی ملایک و ابلیس گفتندی بار خدایا بی آنکه از کسی صادر شود
او را عذاب میفرمایی پس چون حق سبحانه و تعالی فرموده که کسی خلق خواهم کرد که در زمین خلافت
را شاید لقوله تعالی انی جاعل فی الارض خلیفه و بعد از مدتی آدم ع را آفرید و او را محک حال

منصوب

دعوت ملکات وحصول مطلوب

بدی

ابلیس ساخت وهمه را سجده آدم فرمود لقوله تعالی اسجدوا لآدم وبعد از سجود نکردن ابلیس
آدم را فرشتگان دانستند که شیطان خبیث ست والحاد آدم فی الحال بظهور تا همچنانکه عمر در
خلافت ابوبکر گفت کانت بیعة ابی بکر فلتة ملایکه نگویند کانت سجدة آدم وخلافت فلتة
وسر بسجده وی فرونیارند گویند که چاشتگاه بود وقت زوال که خطاب اسجدوا رسید اول کسی
که سجده کرد جبرئیل بود وآخر کسی که از سجود سر برداشت هم او که وقت عصر سر برداشت سیوم آنکه
حیوانات عجم را ناچار ست از رئیس مطاع با آنکه مکلف نیستند ودر نیک وبد مثاب ومعاقب
نشوند چنانکه در نحل مشاهده می شود که اگر کی بجاستی [?] نشسته چون در میان ایشان رود نتنی از آن
شنوند امیر النحل فرماید تا او را از میان بدو نیم کنند وبدر اندازند پس بنی آدم که زنا ولواطه وغصب
اموال وتخریب بلاد وتفریق عباد از ایشان صادر شود چگونه بی امامی مطاع وپیشوای واجب الاتباع
توانند بود چهارم آنکه خدا تعالی فرموده وکاین من آیة فی السموات والارض یمرون علیها وهم عنها
معرضون وقال الله تعالی سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اما دلایل
آفاق برای اثبات ایمه اهل البیت چند نوع ست اول آنکه خدا تعالی آسمان ها آفرید وآنرا
مقر ملایکه ومعبد ایشان گردانیده وفلک البروج که فلک هشتم ست ومقر وملجا کواکب مثال
او چون مثال حضرت رسول الله ست صلعم وبروج دوازده گانه او چون دوازده امام وچنانچه بروج
از فلک اقتباس نور میکنند لقوله تعالی واوحی فی کل سماء امرها وزینا السماء الدنیا بمصابیح همچنین ایمه
اثنا عشر از حضرت رسالت پناه صلعم اقتباس علوم مینمایند وفایده بمردم میرسانند وکواکب را نیز پیشوای
وسلطانی نگهداشت بلکه آفتاب سلطان ستارگان ست وجنبش او حرکت ونور سایر کواکب تابع
حرکت ونور آفتاب گردانید وچنانکه خدم وحشم سلطان معاش خود از خزینه سلطان برند حضرت
حق تقدیر فرموده که جمله کواکب چون لشکر آفتاب اند وافلاک چون اقالیم مملکت پادشاه وبروج چون بلدان

و درجات

و درجات چون محلات ودقایق چون کوچه ها بدین سبب آفتاب بمثابه سلطان ست کواکب
وآفتاب در میان افلاک اقتضا چنانچه دار الملک پادشاه در میان ملک او بود وهمچنین
در میان شهور ماه رمضان را مقدم ماه ها واز شبها شب قدر را مقدم وافضل شبها گردانید واز
یاقوت ولعل وامثال آن را مقدم کرد واز جمله خاک ها سه خاک را مقدم ساخت اول تربت امام حسین
علیه السلام فیه شفاء من جمیع الامراض چنانچه بروایات ثابت شده دوم خاک مدینه که شفاء جذام
ست سیوم خاک ارمن که تربت ذی القرنین ست ودوای امراض واز جمله مساکن مساجد را
مقدم گردانید وحرم کعبه را قبله ساجد گردانید که فول وجهک شطر المسجد الحرام چون هیچ جزو را بی [?] پیشوا
نگذاشت با آنکه همه جزوها از ارض وسما مطیع امر ویند وحمایل طوق الانقیاد طوعا او کرها بر گردن نهاد
که قالتا اتینا طائعین پس آدم جایز الخطا ومغلوب طبیعت وهوا چگونه بی امام وپیشوا توانند بود واز حکمت حق
نشنود که ایشان را بی امام زاجر گذارد چه تکلیف ایشان فرموده وکتب وانبیا فرستاده
وبرای مطیعان بهشت تعیین نموده وبرای عاصیان دوزخ پس امامی معصوم زاجر امر ناهی
باید تا انتظام عالم از وجود او حاصل آید ومردم بدین حق باشند والا فتنه وفساد در میان خلایق
پدید آید چنانکه معلوم ست که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله رحلت فرمود همه مردم
بر یک طریق بودند که ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه پس جماعت جایز الخطا والعصیان بلکه
نفس آن دست عدوان از گریبان طغیان بیرون آورده حق اهل سید عالمیان را غصب
کردند وخلاف در میان اصحاب اقتضا طریق مختلفه پیدا شد وبدین سبب اکثر مردم هیمه دوزخ شدند
الا عبادک منهم المخلصون اگر گویند که قرآن کافیست از برای بیان امر معروف ونهی منکر پس
احتیاج بامام نباشد گوییم بنا برین عقل کافی ومحتاج برسول وشرع نیستیم چه قرآن غیر ناطق ست و
مع هذا آن را وجوه ست وابن عباس گفته که کلمات قرآنی را احتمال ست حمل آن بر وجه احسن باید

که و قوله تعالی فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه موید اینست پس اگر امامی
معصوم نباشد که عقل تجویز کذب او نماید و بقول وی امر اهل عالم منتظم شود هرج و مرج واقع
شده امر دین فاسد گردد و دیگر اگر قرآن و علما کافی می بودند نبایستی که بمخالفات موجب تکفیر
و تشنیع یکدیگر متحیر شوند و چون نظر کنیم در آیه انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال
فابین ان یحملها واشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا چنین معلوم شد که امانتی
بدین عظمت که آسمان و زمین و کوه های متین طاقت حمل آن نیاورده از بار این امانت عاجز
آمدند پس بضرورت امینی موثوق معتمد علیه باید که احکام وی از سهو و غلط و نسیان مامون
و اقوال او از عصیان و خطا و عدوان مصون باشد چنانکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و
آله بیان فرموده که العلم ودیعة الله فی ارضه والعلماء امناء فمن یعمل بعلمه فقد ادی امانته ومن لم
یعمل بعلمه کتب فی دیوان الله من الخائنین و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سوال
کردند که معنی امانت چیست در قول الله تعالی ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و مراد
ازین کیست فرمود که امانت دین و امین اهل بیت سید المرسلین اند چنانکه بر ما واجب است
که شما را هدایت کرده مسایل شرعیه تعلیم کنیم بفرموده اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر
منکم بر شما نیز واجب است که اطاعت ما نموده سر از فرمان نه پیچید چه آل رسول معصوم اند و
غیر ایشان نه از اهل یقین اند و نیز اگر امام معصوم نباشند بر قول و فعل او اعتماد نماند و به تسلسل انجامد
و این محال پس بضرورت امام معصوم باید و غیر او منصب خلافت را نشاید و چه شش آنکه
نصب امام موجب صلاح انام است که اگر نه چنین بودی اصحاب بعد از سید احباب بتعیین خلیفه
نکردندی پس از برای صلاح دین و دنیا در هر زمان امامی باید که منشأ جور و عدوان نباشد و عالم
برا امور باشد چه امامت نیابت و ریاست عامه است در امر دین و دنیا بواسطه بشر

و اگر جاهل باشد وضع حسن موضع قبیح و بعکس از وی صادر شود و این قبیح است بالضرورت
در هر زمان یک امام عادل حاکم علی الاطلاق باید که اگر در زمان واحد دو امام باشند شاید
که منازعت در میان مردم واقع شده اهل هر بلدی اختیار دیگری کنند و این معنی سبب مخالفت
کلی شود و اگر همه بلدان متفق شوند بنصب آن یکی دیگر معطل ماند از امری که منصوب بان بایستی
آن و دیگر آنکه ممکن است با وجود عدم عصمت امام که خلیفه ظاهر خود را بصلاح آورده باطنا
بخلاف آن باشد بجهت ترویج کار خود بمکر و خدیعه خلق را فریب دهد و اینمعنی موجب فساد شرع
و دین گردد چنانچه از ابو موسی اشعری صادر شد و نیز اختیار صحابه باطل است چه ممکنست که بنا بر اغراض
کسی را اختیار کنند که لایق خلافت نباشند زیرا که سعد وقاص با امیر المومنین علیه السلام بیعت نکرد
با آنکه آن حضرت علیه السلام مظهر العجائب است و با معاویه او بیعت کرد با آنکه مصدر فسق و عصیان
بود و همچنین اسامة بن زید و عبد الله عمر و حسان بن ثابت که نزد شما علما و زهاد و صحابه اند بعد از
عثمان بعلی بیعت ننمودند و دیگر آنکه اول مردم بعثمان بیعت کردن و آخر پشیمان شده او را بقتل رسانیدند
و دیگر آنکه آیا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم تعیین امام فرمود باسم و نسب و صفت
تا اشتباه نشود و وصیت کرده یا نه اگر نکرد اختیار امت بدعت باشد و اگر تعیین فرموده
و وصیت نموده شکی نیست که وصیت در شان علی علیه السلام بود بموجب منصوصات خفیه و جلیه
از حدیث منزلت و غدیر خم و حدیث سفینه و ثقلین و غیر ذلک مما لا یعد ولا یحصی که در کتب فریقین
مسطور است چون صحیحین و غیر ذلک و در اینجا نیز شاید پس اختیار ایشان ابوبکر را مخالف قول
پیغمبر باشد دیگر آنکه اگر اتفاق مردم و بیعت ایشان با کسی بلا نص از نبی حق بودی بایستی که بنو
امیه بر حق می بودند چه سلطنت ایشان نیز بسبب بیعت بود و دیگر آنکه شاید که بیعت با کافری
کنند بنا بر اغراض فاسده باطله مبایعه و نیز امامت امریست عظیم و این را معجزه ضرورت است در

اللهم

وقت حاجت همچنانکه نبی چه امام قایم مقام رسول باشد پس نصب امام بامر حق باشد نه بامعیت و
اختیار خلایق کما قال الله تعالی وربک یخلق ما یشاء ویختار ما کان لهم الخیرة دیگر آنکه اگر معیت و اختیار مردم
حق باشد اختیار بعضی از اصحاب وتمام بنی هاشم امیر المومنین ع را بطریق اولی حق خواهد بود دیگر آنکه
معیت مردم اگر حق می بود بایستی که معیت را معاویه و یزید و مروانیان با وجود حضرت علی و حسن و حسین
و زین العابدین ع صحیح می بود و اگر گویند چرا حضرت علی ع از مردم معیت گرفت گوییم چون خلافت
بآن حضرت رسید بواسطه معیت مردم بالثلثه منقدمه این سنتی شده بود در آنچه که بی مبایعت متابعت
خلایق ممکن نبود و نیز پیغمبر صلی الله علیه و آله در روز احد از مردم معیت گرفت بر نوعی که قسم یاد کردند
که آنحضرت را بدست دشمن نگذارند و هیچگونه سر از امر آن سرور نه پیچند و حضرت علی ع نیز با وجود
ثبوت خلافت وی بنص خدا و رسول معیت گرفت از مردم که اعراض از آن حضرت نامود و
متابعت نمایند چنانکه امر پیغمبر صلی الله علیه و سلم و آله بمحض رسالت نبود بلکه باعانت مردم بود
همچنین امامت حضرت علی ع نیز بمحض ثبوت امامت نبود بلکه بمدد یاران موقوف بود پس چون
معلوم شد که امامت باختیار خلق نیست پس لازم آید که خدا تعالی از برای امامت نصب فرماید
کسی را که قیام باین امر خطیر تواند نمود و امین و معتمد علیه و معصوم باشد چنانکه حضرت حق تعالی و رسول او
نصب علی نمودند چه نبی بقول علی ع فرمود که یا علی انت اخی و وزیری و وارثی و خلیفتی من بعدی
و در کتاب فریقین مسطور است و درین کتاب نیز مذکور خواهد شد **فصل دوم** در آنکه بعد از رسول صلی الله
علیه و آله مردم سه فرقه شدند بعضی قایل بودند بخلافت عباس و این باطل است زیرا که عباس از
مهاجر نبود بلکه اسیر کرده بودند او را در روز بدر و خود را از پیغمبر خریده پس لایق این امر نبوده
باشد لقوله تعالی والذین آمنوا ولم یهاجروا ما لکم من ولایتهم من شیء حتی یهاجروا و بمضمون آیه
امامت معاویه نیز باطل شد چه وی نیز از مهاجرین نبود و بعد از فتح مکه ظاهرا به سال در اسلام

آمده و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده لا هجرة بعد الفتح بل جهاد و نیز بعد از اسلام و
باندک زمانی پیغمبر رحلت فرموده و صحابه گفته که قدم او در اسلام مبارک نبوده و باتفاق مسلمانان
شجره ملعونه بنی امیه اند و جمعی دیگر قایل بودند به معیت و اختیار خلق این طایفه اهل سنت اند و
مقالات و سوالات و جوابات این طایفه بر وجه تفصیل معلوم شد در فصل سابق **سیوم** شیعه اند
که اثبات امامت بنص و عصمت و قرابت و هجرت و علم لدنی و شجاعت و علو حسب و نسب و
حسن خلق نمایند **مسند** باید که امام افضل باشد خلق تا آنکه تقدم مفضول بر فاضل لازم نیاید و مخالفت
متحرز شود چنانچه میفرماید افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف
تحکمون هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون الآیه و غیر ذلک و نیز امام اشجع و ازهد و
اسخی و اعدل و اعلم باید از رعیت زیرا که این جمله صفات کمال اند پس اگر درین صفات کسی برابر
یا زیاده بر امام باشد همچنان تقدیم ادنی بر اعلی لازم آید و نیز اگر عادل نباشد شاید که ظلم از وی صادر
شود و اگر شجاع نبود از حرب بگریزد و اما علم تا از مسایل شرعیه عاجز نباید و سخی تا مردم از وجود وی
مستفید شوند و مطیع او گردند و باید که امام از عیوب خلقی و خلقی بری باشد چه این معنی سبب تنفر مردم
باشد و این منافی نصب امامت است **فصل سیوم** در بیان آنکه بعد از پیغمبر صلی الله علیه و سلم و آله
دوازده امام اند بدلیل عقل و نقل اما نقل اول خبر مخالفین روایت کنند که حضرت رسالت مآب فرموده
یکون فی امتی ما کان فی بنی اسرائیل و نقبای بنی اسرائیل دوازده بودند کما قال الله تعالی و بعثنا
منهم اثنی عشر نقیبا و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده خلفاء امتی بعدی بعدد نقبای بنی اسرائیل و ابی
بن کعب گوید که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که ان الله تعالی انزل علی اثنی عشر صحیفه اسم کل
امام فی خاتمه و احادیث صحیحه دوازده خلیفه و دوازده امام که بخاری و مسلم و احمد حنبل و غیرهم از کتب
خود نقل کرده اند و از ابن عباس نقل است که پرسیدم از رسول خدا که عدد ائمه بعد از تو چند اند پیغمبر

فرمودند بعد حواری عیسی و اسباط یعقوب ونقبای بنی اسرائیل ابن عباس گوید پرسیدم که از
یک از ایشان چند بودند پیغمبر فرموده که دوازده پیغمبر فرموده که ثم تسعة منا معصومون انا وعلی وفاطمة
والحسن والحسین و در کتب مخالفین آمده که رسول الله صلی الله علیه وآله فرموده من اراد ان یحیی حیوتی
ویموت مماتی ویسکن الجنة الخلد التی وعد المتقون فلیتول علی بن ابی طالب فانه لن یخرجکم من الهدی ولن
یدخلکم فی ضلالة واین نص است بر عصمة علی بن ابی طالب و در تفسیر سلمان آمده که رسول الله فرموده سباق
الامم ثلثة لم یشرکوا بالله طرفة عین ابداً علی بن ابی طالب وصاحب یاسین ومومن آل فرعون هم الصدیقون
وعلی افضلهم مسئله سیم در سوال واجوبه سوال از چه چیز معلوم شد که مذهب اهل سنت وجماعت باطل بود
ومذهب شیعه حق است وحقیه مذهب شیعه وحقیه اهل بیت را از چه چیز دانستی وبطلان متقدمین را از کجا و در
قرآن مجید ناطق شده که در روز قیامت از همگی سوال خواهند کرد که وقفوهم انهم مسئولون الذین
کن که چه جواب خواهی گفت وانصاف ده که جمعی کثیر چون اتفاق کرده باشند در امری بار دا
کثیره واحادیث وافره یقین که جمیع ایشان معاند وضد حق نخواهند بود جواب اگر کثرت سبب حق
بودی بایستی که اهل کفر برحق می بودند چه بیشک نیست که کفار بیشمار و اهل اسلام نسبت باعداد ایشان
قلیل المقدارند پس کثره سبب احقیت نباشد وحق تعالی ازین خبر داده بقول خود کم من فئة قلیلة
غلبت فئة کثیرة باذن الله دیگر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله چون از دار فنا بسرای
بقا رحلت فرمود خلایق بحکم افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم وبفرموده ستفترق امتی علی ثلث
وسبعین فرقة کلهم فی النار الا واحدة متفرق شدند و هر یکی مذهبی اختیار کردند و حال آنکه بحکم ان
هذا صراطی مستقیما فاتبعوه وکلهم فی النار الا واحدة فرقه ناجیه یکی بیش نباشد واکثر مردم اهل البیت
که خلفاء رسول الله اند واحداً بعد واحد بحق حفظ شرع متابعت نمودند وفرمان برداری نکردند مگر
شیعه پس ایشان برحق باشند وغیر ایشان بر باطل اما آنکه شیعه متابعت اهل البیت مینمایند

نه غیر ایشان بآنکه این معنی از بیان بی نیاز است وتوقف درین مکابره صرف گوییم بجهت
آنکه آثار عترة طاهره با ایشان است نه با اهل سنت وبجهت آنکه شیعه را امامیه واثنی عشریه گویند
چنانچه شافعیه آن طایفه را گویند که مذهب شافعی دارند وحنفیه را کسانی گویند که مذهب ابو حنیفه
دارند وهمچنین مالکیه وحنابله پس مذهب شیعه که تابع اهل البیت دوازده امامند برحق وایشان
فرقه ناجیه باشند لا غیر ودلیل برحقیت خلافت اهل البیت وبطلان متقدمان شش است اول
عرف وشرع دوم عقل سیوم قرآن چهارم اخبار فریقین پنجم اجماع اهل قبله وششم شهادت اهل کتاب
علم لدنی که فیض فضل حقست بحکم اللهم اهدنی لما اختلفت فیه من الحق انک تهدی من تشاء الی صراط
مستقیم ودلیل عرفی مشتمل است بر چهار مسئله اول بدانکه عترت در لغت رائحه مشک است وبا وجود
عترت وبرادر و پسر وعم و داماد پیغمبر صلی الله علیه وآله بعد از وفات آن حضرت جمعی اجنبی که هیچ
وجه قابلیت حکومت وامارت نداشتند چه جای نیابت وخلافت حضرت رسالت بجای
پیغمبر نشستند ومنصبی که حق امیر المومنین ع بود و اولاد آن حضرت غصب کردند بمقتضای آنچه
بدان اشارت رفت مسئله دوم ازین زمان تا زمان رسول که هفتصد سال است مذهب الحقه در
اسلام بدعت نهادند و هر یک بوادی غیر ذی حق افتادند و در قرآن مجید وارد است وان
تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والی الرسول بنابرین رجوع بقرآن شده معلوم شد که حضرت علی
و ذریت وی ع به نیابت وخلافت بجای حضرت رسالت سزاوارند وشیعه آن حضرت برحقند
نه غیر ایشان از آنان که معدن جور وطغیان بودند چنانکه میفرماید که واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض
فی کتاب الله من المومنین والمهاجرین وحضرت حق درین مسئله حکم فرمود رحم وهجرت و
ایمان واحکام ثلثه همه در حضرت امیر المومنین ع موجود بود نه در غیر او چه عباس اگرچه خویش بود و مومن
بود لیکن مهاجر نبود چنانچه گذشت وثلثه متقدمه اگرچه بحسب ظاهر مومن ومهاجر بودند لیکن اولوا الارحام

نیستند پس حضرت علی که متصف ست بجمیع صفات کمال بقول خدا و رسول بلا فصل قایم مقام
و خلیفه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله باشد بحق مسئله سیوم ابو حنیفه علیه اللعنه ما یستحق گوید که حسین
علیهما السلام پسران رسول نیستند و شافعی بخلاف او گوید که امامین پسران رسول اند و تمسک
شافعی آیه مباهله و خبر پیغمبر ست که هذا ابنی امام تا آخر چنانچه گذشت و سند ابی حنیفه قول عرب ست که دختر
زاده را بمنزله فرزند نمیدارند و جال آنکه در کلام مبین فرموده و تلک حجتنا اتینا ها ابراهیم الی قومه
و من ذریته داود و سلیمان الی قوله و عیسی با آنکه میان نوح و عیسی چهار هزار سال بود عیسی از
جانب دختر ذریه نوح شد پس اینجا که یک بطن زیاده نیست میان پیغمبر و امامین بطریق اولی که ذریه
باشد و شک نیست که تناکح میان حسن و حسین ع و ذریه ایشان از سادات شرق و غرب و میان
پیغمبر صلی الله علیه و سلم و آله حرام ست بسبب ثبوت توارث نبی منی که اگر رسول با علی خواهند که دختر
علویه را در نکاح آرند نشاید و همچنین سادات عالم تا انقراض آدم پس حضرات حسن و حسین و ذریه
طیبه ایشان ذریه پیغمبر اند و قول باطل ابی حنیفه غیر منظور الیه و سخیف ست و بنابر قربت و علم و عصمت
و زهادت و تقوی و طهارت و سخاوت و شجاعت اهل البیت چگونه روا دارد آنکه او را اندک ایمانی
باشد که جمیع اجنبی جهال بجای پیغمبر نشیند و منصب خلافت را بغضب ناحق گرفته آل طیبین طاهرین
رسول م را از حق ایشان محروم سازند و بل لمن یرضی بهذا مسئله چهارم روایت ست که روزی
در زمان حیات حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله امام حسن و امام حسین علیهما السلام بجد
جد بزرگوار آمدند و گفتند یا جداه و یا اباه اولاد اعراب شتر میدوانند ما را نیز میل آن می شود و ما شتر نداریم
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود ای فرزندان عزیز من شتر شمایم و یکی از امامین را بر دوش راست
و دیگری را بر دوش چپ گرفت و در اندرون خانه میدوید و بخ بخ یا عفو یا عفو میفرمود پس فرمود که نعم
الجمل جملکما و نعم الراکبان انتما گویند که درین حالت ابو هریره از روزنه خانه نظر با پیغمبر داشت حضرت

پیغمبر صلی الله علیه و آله وی را دید رخساره مبارکش سرخ شد از روی غضب گفت یا ابا هریره زری
غبا تزدد حبا و همچنین گویند که روزی حضرت حسن علیه السلام برکنار رسول م ذی المنن از اریکه
گرد پیر زنی دید و بانگ بر امام حسن ع زد حضرت از و برنجید و فرمود درشتی نمای به پسر من
دل مرا به درد آوری و چون پیغمبر م تکیه نمودی وعظ فرمودی برده دوش و بر آن حضرت صلی الله
علیه و آله بودندی و گویند روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله خطبه میخواند امام حسن علیه السلام دوان
نزد سید عالم می آمد بیفتاد حضرت خطبه را قطع کرده از منبر پائین آمد او را برداشته بر منبر برد و
بر ران خود بنشاند و فرمود صدق الله حیث قال انما اموالکم و اولادکم فتنة و الله عنده اجر
عظیم ای عزیز عجب حالتی ست که در حیات حضرت صلی الله علیه و آله اهل البیت بدین عزت
بودند که شمه از آن شنیدی بعد از وفات پیغمبر مخالفان ظلم و عدوان بمرتبه رسانیدند و
نگذاشتند که امام حسن ع را پهلوی جد وی دفن کنند با آنکه ابوبکر و عمر بغیر حق در روضه پیغمبر
ظاهر آمد فون بودند لیکن بحقیقت ملایکه نقل روح خبیث ایشان کرده در سجین با منافقین
ملحق ساختند اگر خصم گوید که دفن ابی بکر و عمر در حجره پیغمبر م نظر با تسع ثمن عایشه و حفصه بود که از
پیغمبر میراث گرفته بودند گوئیم این دعوی بنابر حدیثی که ابوبکر از قول پیغمبر خبر داده که نحن معاشر الانبیا
لا نرث و لا نورث باطل ست و اگر چه حدیث مفتری و کذب ست چگونه تواند بود که دختران اجنبی
میراث از پیغمبر گیرد و حضرت خیر النسا فاطمه زهرا ع از میراث پدر خود محروم باشد و آنکه گویند که حجره
النبی من بیت عایشه و بیت ام سلمه بلا ارث و مجاز ست چه خدای تعالی بیوت را اضافه
با پیغمبر نموده و فرموده لا تدخلوا بیوت النبی صلی الله علیه و آله و چون حال الحیات اجابت را دخول
در بیوت پیغمبر روا نبود و از آن ممنوع بودند چگونه تواند بود که یکی را بعد از دیگری در خانه پیغمبر دفن کنند
و فرزند پیغمبر از آن ممتنع باشد و اگر خصم گوید که عایشه و حفصه در نقل پیغمبر بودند بزوجیت پس هزاری

ازایشان روا نباشد گوئیم ازین جهت ایشان را فخری نیست چه کافر زوجه چهم خواب مسلمانان تواند
شد چنانکه آسیه بنت مزاحم با فرعون لعین ظاهر الحجاب بود لیکن بفرموده فضرب بینهم بسور له باب
باطنه فیه الرحمة وظاهره من قبله العذاب لعبه بود و قیاس براین کن حال سید و رسول ملک متعال با آل
دور و حمه بدخواه واما دلایل و منبهات عقلیه مبت و چهار ست اول آنکه از هر ذری که صحابه از دار فنا
بسرای جزا رفته اند از کسی نشنیده ایم که هیچکس بزیارت ایشان رفته وحال آنکه همیشه از آفاق و
اقطار عالم چندین هزار کس در هر موسم بزیارت امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین و بزیارت ایمه
باقین علیهم السلام بعتبات عالیات میروند و قاضی الحاجات مرادات ایشان روا کرده
اعمی بصیر گردیده بعضی دران روضات جنات متوطن شده خاک آن آستانه را برابر بروضه جنان
میدانند و بعضی بحسب ضرورت با وطان خود رجوع مینمایند لیکن شب و روز فی الضمیر ایشان بجز
هوای فضای آن مشاهد مقدسه و اماکن متبرکه نیست و این معنی ممتنع اند بود الا بتسخیر قلوب و این
نباشد مگر بمعجزه وظهور خوارق عادات پس اهل البیت مقتدای عالمیانند حال الحیوة والممات و
بمتابعت ایشان رستگاری ازین درکات دوم آنکه اخبار مذکوره در حق شیخین منع و طعن
بسیار واقعست از مخالف و موالف بخلاف روایات و مدایح و مناقبی که در شان شاه مردان
واقع ست که احدی را مجال حرفی نیست و بموجب قول الله تعالی و یمحو الله الباطل و یحق الحق
بکلماته خلایق بسیار از صغار و کبار از ملل غیر آن در اسلام می آیند و از ملت بملتی دیگر میروند هم
چنین از مذاهب دیگر مردم نقل کنند بطریق شیعه اهل البیت که اذا جاء نصر الله والفتح ورایت
الناس یدخلون فی دین الله افواجا دالست بر حقیه شیعه و بطلان غیر ایشان سیوم تعیین خمس
بقول خدا و رسول از برای اهل البیت و بنی هاشم دون غیر ایشان لقوله تعالی یسالونک عن
الانفال قل الانفال لله والرسول والذی القربی که بعد از سهم خدا و رسول سهم علی و آل مستحقین ست

وهمچنانکه اخذ زکات و صدقات بر پیغمبر روا نیست و علی و فرزندانش را جایز نه دلالت می کند
صریحا که بعد از نبی علی خلیفه بر حقست و آنها که سبقت کرفتند بظلم بر باطل اند چهارم علی امام
دانم من در کتب مخالفین وارد ست که پیغمبر فرموده ان الله تعالی بعث اربعة آلاف نبی
وجعل لهم اربعة وصی وقال الله قل ما کنت بدعا من الرسل وقال ولن تجد لسنتنا تبدیلا وانی جاعلک
فی الارض خلیفة بلفظ جعل و عایشه گوید پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که یستخلف پس باید که ابوبکر
بزعم وی خلیفه رسول خدا نباشد بلکه او خلیفه خدا است و حضرت علی علیه السلام که در شان او احادیث
متواتره واقع ست و خصم را قبول ست خلافت متعدد است و هیچ نشوانه غیر او هیچکس را خلافت نیست
درین که پیغمبر فرموده انا مدینة العلم و علی بابها و این حدیث دالست بر آنکه هر که نبوت محمد صلی الله
علیه و آله را قبول کرده اولا بولایت علی علیه السلام اذعان نماید چه کسی که خواهد که در خانه در آید
باید که اول بدر آید پس اولا اقتدا بامیر المؤمنین واجب باشد لا غیر ششم مخالفین را قبول ست که عمر
گفته کانت بیعت ابی بکر فلتة وقی الله المسلمین شرها ومن عاد الی مثلها فاقتلوه و فلته آنست که
که از کسی کاری نه از روی اندیشه و تامل صادر شود پس معلوم شد که نصب خلافة ابی بکر بغیر استصواب
عقلا و استحسان اتقیا بوده و بغیر رضای خدا و رسول صلی الله علیه و آله چه عمر آنرا شر گفته و امر بقتل
کسی که مثل این کار از و صادر شود کسی که حال او در خلافت بدین منوال باشد لایق بنیابت
پیغمبر نخواهد بود و هفتم مصنف کتاب گوید نظر کردم چنان یافتم که آبا و اجداد من مومن و صالح بودند من از طفولیت
باز بمطالع تواریخ و سیر اشتغال نمودم چنان معلوم شد که ابوبکر و عمر و امثال ایشان با ابا و اجداد و
هر یک چهل سال و پنجاه سال مثلا بعباده اصنام قیام نموده اند و آخر بضرورت باسلام در آمده
وچون ملاحظه خداوندان خود نمودم دانستم که ایمه معصومین از اول عمر تا آخر یکدم بی رضای خدا و
رسول نزده اند و قدمی بخلاف امر ایشان نه سپرده و یقین دانستم که از ابی طالب و فاطمه بنت اسد

که والدین امیر المومنین اند یا آدم و حوا مومن و مومنه بوده اند پس اقتدا بکسانی که ایشان را کم از
خود یافتم تجب ولنب نمودم بلکه سقین راهنما و پیشوا حضرت علی را دانستم که کمالات و مناقب وی
برتبه رسیده و بمنزله و جای انجامیده که موافق و مخالف را دران شایبه نمانده ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هشتم
هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله دو نوبت
امیر المومنین ع علی را در زمان حیات بجای خود نصب که و اهل البیت را با وی سپرد اول چون از
مکه بمدینه هجرت فرمود دوم چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله به تبوک میفرمود حق سبحانه
و تعالی فرموده که با اهل تبوک امر بصلح قرار خواهد گرفت و کار بحرب و قتال نمی انجامد و از تبوک تا
بمدینه مسافتی بعیدست مبادا که کفار و منافقان فرصت یافته با مومنان ضرری رسانند و عورات
مومنان را بدنامی طاری شود و مخالفان از تو و علی خایف اند علی را بجای خود نصب کن تا امر
مومنان بموجب اراده همگنان باشد پس چون پیغمبر صلی الله علیه و آله رفت و علی ع ماند منافقان
چنانکه داب ایشانست مبنای غیبت کرده گفتند که محمد با علی بد شده که با خود او را نبرده و در میان
کودکان و زنان گذاشته حضرت امیر المومنین ع این شنیده غمگین گشت از مدینه متوجه عسکر همایون
شده چون بخدمت پیغمبر ع رسید گفت یا رسول الله ان المنافقین یزعمون انک انما خلفتنی استقلالا
و مقتالی فقال النبی صلی الله علیه و آله ارجع یا اخی الی مکانک فان المدینة لا تصلح الا بک فانت
خلیفتی فی اهلی و دار هجرتی اما ترضی یا علی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و این
حدیث نص صریحست بحکومت و خلافت آن حضرت و بموجب و لا تجد لسنتنا تبدیلا و ما یبدل القول لدی
وما انا بظلام للعبید باید که حضرت علی خلیفه آن سرور باشد زیرا که خلافت ثابت شده و امری
که دال بر عزل وی باشد هرگز از حضرت رسالت پناه ص نسبت با امیر المومنین علیه السلام واقع
نشده پس دایما اقتدا بوی نمودن بر همه مومنان واجب باشد لقوله تعالی فاتبعونی یحببکم الله اگر

گویند که چون حال بدینمنوال بود بایستی هیچکس را مجال تخلف نابوده همگی متابعت علی نمودند
واقتدا بدیگران نکردندی گوییم ارباب غرض نگذاشتند و بنا بر عداوت ذاتی ظلم و عدوان در
حق اهل البیت روا داشتند چنانچه در کتب معتبره اهل سنت نیز مذکورست که چه قسم ستمها که
از صحابه باهل بیت رسیده از الجمله کتاب عقد ابن الرست و تاریخ ملادری و غیر ذلک و در کتاب
طرایف اشاره برین معنی واقع شده مهم آنکه زمان اجانب بسبب زوجه رسول الله صلی الله
علیه و آله معزز و مکرم شدند پس کسانیکه از خون و گوشت آن حضرت بودند و معصوم و منصف
بجمیع الوجوه اولی و احق بمنصب خلافت چگونه عاقل منصف تجویز تقدیم دیگری برایشان نماید
و هم اهل سنت اقتدا کرده اند بصحابه بسبب خدمت ایشان پیغمبر را و ترک نمودند خداوند
علی الاطلاق را که خدمت و قرابت و الواسطی بود و یا زوهم هلال حبشی و مقداد بن الاسود الکندی
که مقبول قلوب جمیع اهل اسلام اندر و سیاه بودند بسبب صحبت رسول صلی الله علیه و آله
باین مقام رسیدند پس حضرت علی ع و اولاد و امجاد وی که بمثابه نفس پیغمبر ع بودند بتقدیم و تعظیم
اولی باشند از غیر و از دهم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم اسامه بن زید را
در مرض الموت لشکری داد و بطرف شام فرستاد چون اسامه خیمه بیرون زده بصحرا نشست و
چند روز ازین بگذشت ابوبکر و عمر و عثمان با اتباعان تعلل نمودند و طریق پیغمبر را بقدم اطاعت
نه پیمودند چنانچه با ابوبکر گفت که تو چرا امیر وی دی گفت یا رسول الله شما مریض هستید نمیخواهم
که از شما جدا شوم و این سخن از روی مکر می گفت چه وی و امثال او مثل عمر و عثمان با اتباعان
بغیبت رسول صلی الله علیه و آله گفتند که محمد میخواهد که چون وی را اجل رسد علی حاضر باشد و ما نه تا
علی را بجای خود بخلافت نصب نماید و کسی را مجال مخالفت نماند هر چند پیغمبر صلی الله علیه و آله
تکرار و مبالغه میکرد ایشان تخلف نمودند و اسامه که بر ایشان امیر و حاکم بود غلام پیغمبر بود و حضرت

فاطمه و علی و بانی اهل البیت ع بودند و بنده و خادم و محکوم حکم ایشان و تقدیم مخدوم بر خادم امرست
محتم سیبویه هم اصول علم ماخوذ از امیر المومنین علیه السلام ست و در شرح کتاب سیبویه ابن الا
نباری ذکر کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم از کسی شنید که میخواند ان الله بری
من المشرکین و رسوله بکسر لام حضرت ازین معنی متالم شده اشارت بامیر المومنین ع فرمود
که یا علی الخ النحو یعنی نحوی وضع فرمای تا عوام بامثال این غلطها در کفر نیفتند امیر المومنین ع وضع
قوانین علم نحو نمود و ابو الاسود دویلی ره تعلیم فرمود و مسایل فرعیه که دران اصول مندرج بود
استخراج کرده در مواضعی که ویرا شک بوده رجوع بخدمت حضرت مینمود تا آنکه کتابی در نحو ترتیب داد
تا که ابو الاسود آن مسایل بیفزود تا آنکه چهار مجلد در نحو تمام شد و آن بخلیل ابن احمد رسیده
مجلدات بسیار که دیگر علم تفسیر از حضرت امیر المومنین علیه السلام بابن عباس و بابن سیرین رسید و
از و باهل عالم و علم کلام از امیر المومنین ع بمحمد ابن حنفیه و از و بابی علی جبایی و ابی هاشم و از ایشان
بعالمیان رسید و علم فقه از حضرت امیر ع بوسایط باهل عالم رسید و حضرت سید کاینات صلی
الله علیه و آله درباره امیر الرباب فرمود که اقضاکم علی و قضا مستلزم جمیع علوم ست روایت کرده
چون حضرت امیر المومنین علیه السلام بعد از قتل عثمان و زوال مخالفین بر منبر فرمود بعد از حمد و ثنای
خداوند و صلوات بر رسول و آل با مردم و جمیع اصحاب که سلونی قبل ان تفقدونی و سلونی عن طرق
السماء فانی اعلم بها من طرق الارض و الله لو ثنیت لی الوساده و جلست علیها الحکمت
بین اهل التوریة بتوراتهم و بین اهل الانجیل بانجیلهم و بین اهل الزبور بزبورهم و بین اهل الفرقان
بفرقانهم و الله ما من آیة نزلت فی بر و بحر و لا سهل و لا جبل و لا فی السماء و الارض الا انا
اعلم فیمن نزلت و فی ای شیء نزلت و قال ع لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا و قال
ع علمنی رسول الله صلی الله علیه و آله الف باب من العلم و فتح لی من کل باب الف باب و گویند

خطبه بلیغه فصیحه غرا از ان حضرت منقول ست و اگر آن را معاویه لعین با وجود بعد از شنیدن
امیر المومنین ع بدست آورد و بسوخت و علم فصاحت و بلاغت و علم معانی و بیان
بوسایط تمام عالمیان از امیر المومنین ع فرا گرفته اند پس مقتدای تمام اهل عالم امیر المومنین ع
آل معصومین آن حضرت اند چه بعد از امامین همامین و امام علی زین العابدین ع علما عرب و عجم
متوجه بارگاه عالم پناه امام محمد باقر ع شده اقتباس علوم از و مینمودند و بعد از ان حضرت چهار
هزار فقیه در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام بودند و چهارصد از ایشان را رخصت فرمود
تا در عالم منتشر شده در جمیع علوم مصنفات از ایشان بماند دیگر سعد صالحانی در کتب محبتی
ایراد کرده منقول از حضرت صادق آل محمد صلی الله علیه و آله جعفر بن محمد الباقر علیهما السلام که فرمود
علمنا علم غابر و مزبور و علم نکت فی القلوب و نقر فی الاسماع و عندنا الجفر الابیض و الجفر الاحمر
و مصحف فاطمه و ان عندنا الجامعة فیها جمیع ما یحتاج الناس الیه و قال الصالحانی ان علم الغابر علم
بما کان و المزبور علم بما سیکون و النکت فی القلوب هو علم الهامی و النقر فی الاسماع حدیث
الملایکة یسمعونه و لا یرون شخصهم و الجفر الابیض کتاب فیه علم ما یحتاج الیه الناس و الجفر الاحمر
عاء فیه صلاح الدنیا و الاخرة الایمة الطاهرین المعصومین و الجامعة کتاب طوله سبعون
ذراعا املاء رسول الله صلی الله علیه و آله علی وصیه و فیه من قسم فیه و مصحف فاطمه علیها السلام فیه اسماء الایمه
الطاهرین المعصومین و جوامع فضایلهم الباهرة و کراماتهم الظاهرة و فیه اسماء ملوک الدنیا
و کل ما یحدث فیها قال الصادق علیه السلام و اما الجفر الاحمر فوعاء فیه سلاح رسول الله
و لن یخرج حتی یقوم قایمنا اهل البیت و اما الجفر الابیض فوعاء فیه توریة موسی و انجیل عیسی و زبور
داود و سایر کتب السماویه و اما مصحف فاطمه ففیه ما یکون من حادث و اسماء کل من
یملک الی ان یقوم الساعة و اما الجامعة فطوله سبعون ذراعا املاء رسول الله و خط علی بن ابی

طالب علیهما السلام سیده ثبه و دلیل بر صحت این اخبار قول ست و من شاء ذکره فی صحف
مکرمة مرفوعة مطهرة بایدی سفرة کرام بررة قران یک صحیفه ست پس باید که این صحف اخبار
مذکوره باشد و من ذلک انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون لا یمسه الا المطهرون تنزیل من رب
العالمین و قرآن را ظرف کتاب مکنون فرمود یعنی مخفی از بصر خلق و در زمان پیغمبر ما محمد صلی الله
علیه و آله هیچ کتاب مخفی نبود مگر این کتب و اخبار مذکوره و من ذلک قوله تعالی لقد انزلنا
الیکم کتابا فیه ذکرکم افلا تعقلون و قوله تعالی و انه لذکر لک و لقومک و ذکر اصحاب محمد در قران
نیست پس معلوم شد که ذکر اصحاب دران اخبار ست چهار دهم بدانکه امت محمد صلی الله علیه
و آله و سلم عبارت از توابعان اویند پس باید که امت که تابع ان حضرت اند دوست ان
حضرت و اهل بیت طیبین و طاهرین او را دوست و دشمنان ایشان را دشمن دارند لقوله
تعالی فاتبعونی یحببکم الله و قوله تعالی لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة و بتحقیق که معاو
یه و یزید پلید دشمنی نمودند با امیر المومنین ع و ائمه معصومین ع تا انکه حضرت امام حسن ع بزهر
شهید شد و امام حسین ع با اولاد و اخوان و بنی اعمام و اصحاب و احباب در دشت کربلا
بحکم یزید پلید شربت شهادت چشیدند و در روز عاشورا نزد یزید پلید احباب سوره انا
فتحنا میخواندند که یزید فتح کند و شکی دران نیست که اگر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
در کربلا حاضر می بود با اصحاب معاونت فرزند خود امام حسین ع و اصحاب با ارباب طغیان
یزیدیان محاربه میفرمود و ان گروه بی ستوه مخالفین امام حسین ع را بظلم و ستم شهید کردند
و حق سبحانه و تعالی فرموده و من یقتل مومنا متعمدا فجزاءه جهنم خالدا فیها الی آخر الآیه و پیغمبر ص فرموده
الحسن و الحسین ع سیدا شباب اهل الجنة و ایشان بلا شک سرور مومنان بودند دیگر پیغمبر
صلی الله علیه و آله فرموده الحسن و الحسین ع امامان قاما او قعدا و ابوهما خیر منهما و حق سبحانه و تعالی

در حق کسی که ایذا پیغمبر ص نموده فرموده ست که ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی
الدنیا و الآخرة و پیغمبر ص فرموده من قتل عصفورا عبثا جاء یوم القیامة و له صرخ عند العرش
یقول یا رب سل فیما قتلنی من غیر منفعة مصنف گوید چون نظر کردم و این خبر و روایات صحیحه
ملاحظه نمودم اهل حق شیعه اهل البیت را دانستم که اولیا و احباء رسول ص و آل آنحضرت اند
صلوات الله علیهم و دین آل رسول ص و راز اهل البیت طیبین فرا گرفته اند نه از علماء حکام جائر
روزگار از بنی امیه و بنی عباس و ملوک طوایف ایام سابقه پس متابعت ایشان نمودم
و از غیر مذهب امامیه بیزار گشتم پانزدهم چنان معلوم شد که خلافت ابی بکر به بیعت بود
و اختیار خلق و عمر بوصایت ابی بکر و از ان عثمان بشوری و این هر سه باطل اما بطلان بیعت
و اختیار خلق در باب دوم گفته شود و اجماع نیز باطل زیرا که بایستی که انصار نمیگفتند منا امیر
و منکم امیر و زبیر شمشیر نکشیدی بر ابی بکر و سعد بن عباده ص تا باخر زمان مجادله را برای
بیعت نکشیدی و نبوخشیدی و سعد بن عباده را خالد ولید پلید در راه شام کشت و گفت
که وی را جنیان کشتند از خوف قبیله او و مالک بن نویره بیعت نکرد خلایق بسیار از قبیله
او کشتند و کودکان و عورتان او باسیری بردند و اینکه گفته اند که بواسطه منع زکوة در دادن ارتداد
کشته شد سخنیست بغایت ناپسندیده و باطل و لهذا عمر در ایام حکومت خود زنان و قبیله
او را که باسیری گرفته بودند و فرزندان او و دیگران بهم رسانیده از ان مردم هستند و ملحق
باهل خودشان نمود پس اگر بیعت با ابی بکر صحیح می بود نزد مردم امری معلوم بایستی که بطوع
خود در بیعت می آمدند و برین وصیت میکردند فرزندان خود را چه هیچ عاقل بد با خود و فرزندان
روا ندارد و نیز عثمان باختیار عبد الرحمن پسر عوف خلیفه شد و در گشتن او سیزده هزار
کس اتفاق کردند پس اجماع بعدم خلافت وی اقوی باشد دیگر در روز سقیفه یازده

برای ابی بکر بیعت کردند و هفده تن بودند که با علی علیه السلام بیعت کردند اکر بیعت یازده کس حقیت بطریق اولی
بیعت هفده کس با قرابت اولی خواهد بود دیکر بیعت ابی بکر فلته بوده چنانکه کذشت نه باجماع پس
دعوی خصم برای خلافت ابی بکر باطل شد و نیز کوییم که چون بقواعد مسایل اجماع رجوع نمایی دانی که حجیت اجماع
بنهجی که اهل سنت آنرا حجت دانسته اند از محالات است و خلافت ایشان درین مسئله بسیار
فلا یکن من الغافلین شانزدهم صحیح پیغمبر و ویاد در زمان حیات پدر خود بحکومت و خلافت نتواند
رسید چه اکر از پدر جرمی صادر شود که مستلزم حدی باشد پسر را نرسد حکم کردن بر او زیرا که حق
سبحانه و تعالی در قرآن مجید نهی از آن فرموده بقوله ولا تقل لهما اف هفدهم مخالف کوید که پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرموده که الخلافة بعدی ثلثون سنة و حال آنکه بهمان علت که ثلثه متقدمه خلیفه شدند
معاویه و یزید و معاویه ابن یزید و بنو امیه و بنو العباس خلفا بودند و معاویه را خال المومنین کفتندی
و بر غم خود کاتب وحی دانستندی و پدر او ابو سفیان و چهار بار حرب با رسول الله نمود و حمزه را به کشت
با چندین کس از صحابه کبار و پدر ابی قحافه منادی میکرد و خادم عبد الله بن جدعان بود که مساکین
و فقرا را ندا کردی و بمهمان خانه عبد الله بردی و طبقهای چوبین که در آن طعام میخوردند جمع نمودی
و هر روز یک درم اجرت کرفتی چون عبد الله وفات کرد بصیادی معاش کذرانیدی و نهی با
باشر یک خود سعد قاری در صحرای مکه دویدی روزی بعضی از آنچه صید کرده بود بسعد داد تا بخانه
وی برد سعد آن را بخانه خود برد ابو قحافه از وی برنجید و در وقت فرصت برفت و خانه سعد
غارت کرد هر چه یافت ببرد و بدان سبب او را ابو قحافه کفتند و سعد قاری نیز بعوض خانه ابی قحافه
این بیت سعد را هجو کفت شعر اسعد جزاک الله شرا انه بما نلت منی فی الجنایة والظلم و روایت
است که روزی معاویه پرسید از کسی که تاریخ قبایل عرب عالم بود که آیا که ام یک از قبایل
عرب ارذل و ادنی بود از دیکران آن شخص کفت تیم چه هرکز از آن قوم هیچ کسی دیر زیکی بر نخاست

فلاين

و چون بار رسالت قوم و سفاهت و خطای شخص را خلافت روایت بنو امیه و بنو العباس
از آن ثلثه متقدمه اولی باشند بخلافت زیرا که ولادت ابو بکر و عمر و عثمان در حین شرک بود
و ولادت ایشان ظاهرا بر اسلام دیکر خلفاء عباسیه اعرف و اشهر اند از صحابه تا آنکه بغداد که
موطن ایشان بود دار الخلافت کفتندی و حسب و نسب ایشان همه کس را معلوم پس حصر
زمان خلافت بثلثین صحیح نباشد اکر کویند حصر جهت آن بود که مردم را احتیاج بخلفای بیشتر
از زمان عباسیه بود در جواب کوییم که اولا مردم قریب العهد بودند با پیغمبر و اکثر ایشان بخدمت
آنحضرت رسیده و مسایل و احکام و شرایع فرا کرفته احتیاج بخلفا او لا جهت تقویت
شرع و زینت اسلام و استظهار ایمان بود کوییم امروز این خبر نالیده از اذل می باید تا آنکه تکالیف
قابل بحسن و قبح عقل نیست پس درین ایام احتیاج با مام بیشتر باشد فصل بدانکه اول خلفا
بنی امیه عثمان بود بعد از و معاویه بن ابی سفیان پس از و یزید بن معاویه و بعد از آن معاویه
بن یزید و ابن معاویه شیعی مذهب بود و کویند ادب وی او را شیعی ساخت و این معلم را
را بزهر بکشتند و با هم در یک قبر دفن کردند وی کوید روزی بر منبر خطبه میخواند و بعد از حمد و ثنای
خدای تعالی و درود و صلوات بر پیغمبر ما محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و وصی او علی مرتضی و اولاد
خیر الوری سید آبای خود یزید و معاویه و ابو سفیان که و شمه از ظلم و عدوان ایشان بر
اهل البیت بیان کرد و اقالت خلافت از خود نموده در اثبات امامت اهل بیت و
معصومین دلالت بل و براهین بیان کرد مادرش شنید یا لیت کنت حیضة فی خرقة معاویه
کفت یا اماه لیتنی کنت کذلک و سبب کشتن او بزهر این بود و بعد از و مروان بن الحکم
و پس عبد الملک دیکر ولید بن عبد الملک و سلیمان بن عبد الملک پس او عمر بن عبد العزیز دیکر
یزید بن عبد الملک پس او هشام بن عبد الملک دیکر ولید بن یزید دیکر ابراهیم بن الولید المخلوع

کفت

بعد از مروان بن محمد بن مروان و او آخر ایشان بود روایت است که عمر بن عبد العزیز در
زمان حکومت خود هیچ میرفت چون از مناسک حج فارغ شد امر کرد تا منادی کنند بر هر که ظلم و ستم واقع
شده حاضر شود تا داد او بدهم اگرچه حق او بر من باشد این خبر بحضرت امام محمد باقر علیه السلام رسید
برخاست و بشام رفت عمر خبر قدوم حضرت امام شنیده استقبال او نموده چون به مجلس در آمد
ابن عبد العزیز سجاده و صدر بوی ارزانی داشته و خود با دب نزد آنحضرت نشست و گفت میدانم
که بچه کار تشریف قدوم ارزانی فرموده که اگر توانستی این کار بتو راه کردمی امام علیه السلام فرمود
اگر چنین می بود در روز قیامت حجت بر من میگرفتی و میگفتی با تو راه کردم و تو قبول ننمودی و من نزد
خدا تعالی بخجالت میبردم و گویند ابن عبد العزیز سب امیر المومنین ع برداشت و سبب آن بود
که روزی بر منبر رفته خطبه میخواند ذمی برخاست و خواستگاری دختر او نمود عمر گفت تو کافری و در دین
ما دختر بکافر دادن روا نیست لقوله تعالی ولا تنکحوا المشرکین حتی یومنوا ذمی گفت پس پیغمبر شما
چرا دختر بکافر داد عمر گفت کافر که بود گفت علی عمر بانگ بر وی زد و گفت که میگوید که علی کافر
بود نعوذ بالله من هذا ذمی گفت اگر علی کافر نبود شما چرا لعنت بر او میکنید عمر خجل زده شد
و از منبر فرود آمد روز دیگر احضار وزرا نمود و گفت من دی شب اندیشه کردم که معاویه بن
ابی سفیان با آن جلالت بی نسل ماند و این نیست الا به سبب دشمنی وی با علی و آل او و نزد من
این امر بسبب شوم سب علی را برطرف خواهم که همگی گفتند این سه صواب است بفرمود
که فردا جمعه است باید که پانصد مرد سلاح پوشند در زیر قبا و با من در مسجد آیند روز دیگر عمر با آن
جماعت در مسجد رفته بر منبر بر آمد و خطبه خواند و در عوض لعنت این بگفت ان الله یامر بالعدل
والاحسان وایتاء ذی القربی وینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی لعلکم تذکرون مردم باواز
آمدند که غیرت السنة و بدلته و کفرت پس مروانی عمر عبد العزیز را از منبر زیر انداختند

و مردم خشت پارها بر و زدند با آخر آن سرهنگان او را از جنگ مروانیان خلاص کرده بخانه بردند
و به تدبیرات اسکات قوم را تسلی داده و مثالها نوشته در حدود ولایت خود فرستاد که
امیر المومنین و خلیفه وقت لعن علی برداشت باید که عالمیان بر و اقتدا کنند و خطبه بفرموده و
بر آن وجه قرار یافت از ابو حنیفه سوال کردند که ایا عمر عبد العزیز برفع لعنت مصیب بود یا نه
گفت بلی بود نه مخطی زیرا که علی امام و امیر المومنین بوده و چون شافعی فتوی داد که علی امام
بود تا آن روز که شهید شد و بعد از آن فرزندان او حسن و حسین ع بودند سب ایشان
حرام و گناهی عظیم است و گویند که بعد از وفات امیر المومنین علی ع ابن عباس نزد معاویه با قوم
رفت ده هزار دینار و دیگر چیزها با و داد پس گفت یا ابن عباس هر حاجت که داری بخواه
تا بجا آورم عبد الله گفت که حاجت من آنست که مذمت علی نمایی و سب از و برداری
معاویه گفت حاشا این از تو قبول نکنم پس چون بنی امیه نوبت بسر آمد و حکومت با بنی
عباس رسید روزی علما نزد مامون حاضر بودند تقریب این سخن در میان آمد که معاویه لعین در
جواب ابن عباس چنین گفت شخصی استدعا نمود که تو امر کن تا بر سر منبر لعن بر معاویه کنند مامون
گفت که معاویه که باشد که بر سر منبر برا و لعنت کنند من اجلاف عرب گویم تا بر کوچه و بازار لعنت بر او
کنند و این رسم بماند تا قیام الساعت و ساعت القیام و گویند عمر عبد العزیز فدک را با اولاد فاطمه
و بنو امیه تشنیع زدند و گفتند فضحت الشیخین پس حکم کرد از محصولات فدک شش هزار درهم باولاد
فاطمه علیها السلام دهند و مدت ملک بنی امیه هزار ماه بود چنانچه خدا تعالی از آن خبر میدهد بقول
خود که لیلة القدر خیر من الف شهر و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند که تو لیلة القدر
میدانی فرمود لیلة القدر راز برای ماست و آن شب بر تخت اهل بیت نشینم و ارواح جمیع
انبیا و اولیا و همه ملایکه می آیند و بر ما سلام میرسانند و حق سبحانه و تعالی با پیغمبر خود گفت که اگرچه منصب

اولاد ترا بنو امیه غصب کنند لیکن لیلة القدر از برای تو و آل تست و آن به از هزار ماهست

فصل در بیان خلافت عباسیه گویند که عبد الله سلام پسری شد وی را تقبیط کرده بخدمت

امیر المومنین علی علیه السلام برد حضرت فرمود شکرت الواهب و بورک فی الموهوب عبد الله گفت یا

امیر المومنین سمیه و کنه حضرت فرموده سمیته علیا و کنیه ابا الحسن و هو ابو الملوک الاربعین

یعنی وی پدر چهل پادشاهست عبد الله گفت وصفهم یا امیر المومنین حضرت تمام ایشان را

وصف فرمود چنانچه در بعضی خطب آن حضرت مسطورست الی ان قال و الله لو اجتمع الناس

علی ان ازالوه ما ازالوه و ازو دو پسر پیدا شد محمد و ابراهیم بدایت دولت ایشان از بین

محمد و ابراهیم بود و دعوت عظیم کردند و ابو مسلم مروزی بخدمت ایشان رفت و خروج کرد

و از جمله بزرگ ... کان خراسان بود باجازت محمد و ابراهیم رفت و بدعوت مشغول شد

و صد هزار مرد با او بیعت کردند بامامت ابراهیم و محمد و اول کسی که به تخت سلطنت و حکومت

از اولاد عباس نشست سفاح است و او عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله عباس بود پس ازو

منصور دیگر مهدی و بعد ازو هادی بعد ازو رشید پس امین بعد ازو مامون دیگر معتصم پس ازو

واثق بعد ازان متوکل دیگر منصور پس مستعین آن زمان معین پس مهدی پس معتمد دیگر معتضد

بعد ازو مکتفی پس ازو مقتدر پس قادر دیگر مقتدی بعد ازان مستکفی پس ازو مطیع بعد ازو

قاهر دیگر راضی بعد ازان متقی پس مستظهر دیگر مبشر بعد ازو ... بعد ازان مقتفی پس ازو ناصر

پس ازان طاهر دیگر منتصر پس معتصم و باین ختم شد دولت بنی عباس و ابن معتصم را بقتل آورد

هلاکو بن چنگیز خان و سبب آن بود که ابو بکر بن معتصم شبی در محله میگذشت وقت سحر شنید که

در نماز و ترکسی دعا میکرد و او را خوش نیامده آن محله را غارت کرد و نزدیک بهزار دختر علوی

و غیر آن اسیر نزد یکی از اکابر کرد او را محمد بن العلقمی گفتندی مردی شیعه دوستدار اهل البیت بود

سادات بنی حسین که زین دار غنیه با صغار و کبار مدنیان همه اثنا عشری اند و بالجمله از

خاک پاک طیبه غیر از فرقه علیه اثنی عشریه برنخاسته و انچنین کسی را اند که بدان دیار رسیده

و معلوم است که در زمان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بلاد عرب مفتوح شد بحرین و نجد و مدینه و مکه و یمن و

مسیلمه کذاب حال حیات سید کاینات نجد را بگرفت و اهل خیبر یهود بودند جزیه قبول کردند

پس در تصرف حضرت رسالت پناه نماند الا این و مکه و مدینه و بحرین و حالا اولاد ایشان

شیعه اند پس اگر آبای ایشان را معلوم بودی که حق بجانب صحابه است هر آینه وصیت

ما بنا کردندی چه هیچکس با خود و فرزندان بد نه بیند و چون حال برین وجه بوده واجبست

پس مذهب شیعه برحق و غیر ایشان باطل باشند و انصار بن جمله مومن بوده مقبول حضرت

و بدعا مصطفی صلی الله علیه و آله کما قال النبی صلی الله علیه و آله یوم حنین الله و لو سلک الناس

وادیا و سلکت الانصار سبیلا لسلکت سبیل الانصار اللهم اغفر الانصار و لابناء الانصار

و قال تبارک و تعالی فیهم و الذین تبوء الدار و الایمان من قبلهم یحبون الی آخر الآیه و قال تعالی

و الذین آووا و نصروا اولئک هم المومنون حقا و نزد بسیاری از علماء اجماع اهل مدینه حجت

و باقی باطل و در بیع و شری و حلال و حرام و موازین و مقادیر اهل حق رجوع با اهل مدینه و عرف ایشان

کنند و ایشان شیعه اند چنانکه گذشت پس شیعه برحق باشند لا غیر مسئله نماز و روزه و حج

و جهاد و همه ارکان ایمان اند توحید و عدل نبوت و امامت یک جز اند چه بفرمان خدا و ندست و

معرفت آن از مواهب او ... و فرمان حق تخصیص نبوت پس باید که امامت نیز بفرمان

حق باشد و شرائط امامت از نص و نصب و عصمت حضرت علی علیه السلام را حاصل است لا غیر

کما قال الله تعالی انما انت منذر و لکل قوم هاد و چون منذر که نبی است بقول حق است ولی نیز

که هادیست باید که بفرمان حق باشد مسئله در اصفهان میان من و جمعی شافعی بحث مذهب

واقع شد در امامت باز من گفتم فرض کنیم که چهار خلیفه درین شهر بودند هر یکی در منزلی اگر پیغمبر در اینجا نزول
فرمایند آیا در خانه کدام یک ازین چهار فرود آید همگی گفتند در منزل علی من گفتم الحمد لله تعالی که مدعای
من ثابت شد چه اگر یکی از آن ثلثه لایق می بود پیغمبر آنجا نزول میفرمود حدیث چهارم خلایق را یافتم که
دو فرقه بودند صالح و طالح و در اکثر اوقات طالحان و بدنفسان رئیس و حاکم اند در بلدان چه بیشتر
مردم تابع نفس و هوا اند و هر فرد از افراد انسانی یک دو شیطان موکل است چنانچه از حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله پرسیدند که یا رسول الله ترا نیز دو شیطان است فرموده بود لیکن
لیکن مسلمان شدند و حق سبحانه و تعالی فرموده مشعر باین معنی که ربنا ارنا الذین اضلانا من الجن
والانس وقال تعالی الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنة والناس و امثال آن بسیار است چنین
تواند بود که فاسقان را مقدم و پیشوا باشد و صالحان و عباد و مومنان سالار و سروری نباشد
و شک نیست که صالحان و متقیان را امام و هادی و رهبر حضرت علی است و اولاد معصومین
آنحضرت پس خود را در زمرهٔ صالحان بهتر دیدم که در میان فرقهٔ طالحان باشم الحمد لله علی ولاء
اهل البیت و آنچه مستخرج از کلام بود در اثبات امامت امیر المومنین علیه السلام چندین مسئله است
آیت ... قال الله تعالی اذ تبرء الذین اتبعوا من الذین اتبعوا و رأوا العذاب و تقطعت بهم الاسباب
وقال الذین اتبعوا لو ان لنا کرة فنتبرء منهم کما تبرؤا منا کذلک یریهم الله اعمالهم حسرات علیهم
وما هم بخارجین من النار حال خالی نیست که مراد ازین تابع و متبوع علی و شیعه وی اند یا صحابه و تابعان
ایشان و خدای تعالی عمل ایشان را در معرض قبول داشت و عمل اتقیا قبول است که انما یتقبل
الله من المتقین و حضرت علی امام متقیان است بنا بر خبر مخالف نیز که پیغمبر فرموده که اوحی الله
تعالی الی فی ثلث انه سید المسلمین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین چنانکه در نکت الفصول الصفا
آمده و همچنین مذکور است در صحیح حاکم که پیغمبر صلی الله علیه و آله در حق علی فرموده انه لم یخرجکم من

هدی

هدی ولن یدخلکم فی ضلالة ازینجا معلوم شد که حضرت علی علیه السلام امام متقیان است چه عمل متقیان
مقبول است و بس و اعمالهم حسرات از طرف دیگران است نه علی و شیعه وی پس بر کافه
خلق واجب باشد آنکه حضرت علی را امام و پیشوا خود دانسته متابعت وی نمایند تا از دوزخ
نجات یابند کما قال الله تعالی وان منکم الا واردها کان علی ربک حتما مقضیا ثم ننجی الذین اتقوا
ونذر الظالمین فیها جثیا و مراد از متقیان که در قرآن از آن خبر میدهد شیعه اند چنانچه مخالفین
شیعه نقل کرده اند از محدثین که رسول صلی الله علیه و آله فرمود یا علی انت و شیعتک من الفائزین
حدیث ششم وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون و حضرت حق خلقت را معلل فرموده بعبادت
یعنی غرض از ایجاد عبادت است لاغیر و عبادت به تعلیم صادق معصوم حاصل آید و اگر معلم
جایز الخطا بود اعتماد بر قول و فعل او نباشد و معصوم امیر المومنین و آل طاهرین و بعد نه اصحاب دیگر یعنی
حدیث هفتم در میان اصحاب نفس علی مساوی نفس پیغمبر بود کما فی قوله تعالی وانفسنا وانفسکم که
مراد از انفسنا نفس علی و محمد است و نشاید که مراد نفس محمد باشد و بس اولا من حیث
اللفظ زیرا که انفسنا صیغه متکلم متعدد است دیگر باتفاق مفسران مراد از ابناء تا حسن و حسین اند
و این دالست بر آنکه مراد از انفسنا نفس محمد و علی باشد دیگر چون پیغمبر قصد دعا فرمود با نصاری
باتفاق همه اسلام حضرت علی و فاطمه و امامین بقول خدای تعالی همراه بودند و این قرینه جلیه است بر
مطلوب و موکد تسویه نفس محمد با علی قول پیغمبر است یا علی نفسک نفسی و دمک دمی و لحمک لحمی
و اخبار درین باب بسیار است از مخالف و موافق و نیز معلوم است که با پیغمبر در روز مباهله
غیر ازین چهار ذات اشرف نبودند و اگر کسی مثل ایشان بودی رفیق خود ساختی
حدیث هشتم قال الله تعالی وما تشاؤون الا ان یشاء الله دهر که سلطنی بتقضای خدای تعالی
نبود کافر باشد اگر مخالف گوید ما شاء الله کان و ما لم یشأ لم یکن عارض آنست در جواب

گویم که بنابرین لازم آید که بعثت انبیا و انزال کتاب و تکالیف شرعیه و امر نهی عبث باشند
مع هذا قال الله سیقول الذین اشرکوا لو شاء الله ما اشرکنا ولا آباؤنا ولا حرمنا من شیء
کذلک کذب الذین من قبلهم حتی ذاقوا بأسنا قل هل عندکم من علم فتخرجوه لنا ان یتبعون الا
الظن وان انتم الا تخرصون درین آیه بیان کرده که من شرک نخواهم و این قول بر من دروغ بست
وقال الله تعالی ولا یرضی لعباده الکفر پس اگر حوادث عالم بقضا و قدر و مشیت باشد عام خواهم
بود بنابر زعم ایشان در تفسیر قل کل من عند الله پس باید که خدا تعالی آنچه با خواسته خلاف آن
واقع نشود و برباد و انکار نباشد چه هیچ چیز مقدور ما نیست و هر چه هست بمشیت حق است و این
ظاهر البطلانست کما لا یخفی چه حق سبحانه و تعالی تفضیل داده بعضی از مردم را بر بعضی کما قال
الله تعالی و فضل المجاهدین علی القاعدین اجراً عظیماً و باتفاق اکثر اهل اسلام اکثر جهاد از حضرت علی
در میان اصحاب نیست بلکه جهاد آن حضرت نسبت با جهاد دیگران اضعافاً مضاعفه است چه
پیغمبر فرموده لضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین بنابراین اقتدا بافضل احق و اولی است
از مفضل علیه   چون آیه و آت ذی القربی حقه نازل شد و ناسخ آن نیامد و منافقان
باین آیات حکم نکردند و فدک را از فاطمه ستانیدند و مخالفت خبر مجمع علیه کرده از فاطمه با آنکه
متصرف فدک بود بینه طلبیدند و مخالفت قول خدا و رسول نموده حق اهل البیت را غصب کرده
بظلم و عدوان ایشان را محروم ساختند و بقول ابی بکر نحن معاشر الانبیاء لا نرث ولا نورث
که مخالف قول خدا تعالی است و ورث سلیمان داود و قوله فهب لی من لدنک ولیاً
یرثنی و یرث من آل یعقوب و هیچیک از اصحاب نگفتند که من این خبر که ابی بکر از آن خبر
داد از پیغمبر صلی الله علیه و سلم و آله شنیده ام کار کردند با آنکه حضرت پیغمبر فرموده که صدق و
و کذب حدیثی که از من نقل کنند بتطبیق با قرآن است و عدم آن و بر حضرت فاطمه گواه نبود

چه وی متصرف فدک بود و مع هذا اقامت شهادت فرمود ایشان بظلم و حیله رد
گواه نمودند و از تهدید و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون او هم الفاسقون
نیندیشیدند حضرت امیر المومنین ع از برای رفع تهمت جر نفع هیچ نفر مود خصمان گفتند
که مراد از یرثنی و یرث من آل یعقوب علم است نه مال و این قول البته باطل چه مخالف شرع
است و عرف و لغت و مع هذا لازم آید که بنی اسرائیل همه به نبوت میراث یابند پس
چون اقوال و اعمال سابقین را با تابعین از امانت دور و از اهانت مهجور یافتم میل بجانب
اهل حق نموده از باطل دوری جستم و تابع شیعه اهل البیت شدم   در قرآن مجید
وارد است که فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والی الرسول ان کنتم تومنون بالله
والیوم الآخر ذلک خیر و احسن تاویلا و همچنین خطاب با اصحاب میفرماید که یا ایها الذین
آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة علی المومنین اعزة علی الکافرین
یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم مفسران برانند که فسوف یاتی الله بقوم تا
آخر در شان حضرت علی نازل شده زیرا که اذلة علی المومنین و اعزة علی الکافرین از صفات
ویست چنانچه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده لا تسبوا علیاً فانه ممسوس فی
ذات الله و آنچه دال است برانکه این آیه در حق علی است قوله تعالی یجاهدون فی سبیل الله
چه مجاهد اکبر او بود و قال الله تعالی من یرتد منکم عن دینه فیمت و هو کافر فاولئک حبطت
اعمالهم فی الدنیا والآخرة و اولئک اصحاب النار فیها خالدون و قال مخاطباً ایضاً افان مات
او قتل انقلبتم علی اعقابکم و محمد بن اسماعیل بخاری این آیات را ذکر کرده و قال ان النبی
قال فی صفة القیامة تحشرون حفاة عراة ثم قرا و لقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مرة
ثم نعیدکم وعداً علینا انا کنا فاعلین فاول من یکسی ابراهیم ثم یامر برجال من اصحابی ذات الیمین

وذات الشمال فاقول صحابي فيقال انهم لا يزالون مرتدين على ادبارهم منذ فارقتهم فاقول كما قال
العبد الصالح وكنت عليهم شهيدا ما دمت فيهم فلما توفيتني كنت انت الرقيب عليهم
وانت على كل شيء شهيد ثم اقول صريم بعدي كفارا ويضرب بعضكم رقاب بعض في مجتبي وان
النبي ص قال اتزعمون ان قرابتي لا تشفع والله ان رحمي لموصلة في الدنيا والآخرة واذا كان
يوم القيامة رفع بي قوم يومرنهم ذات اليمين وذات الشمال فيقول الرجل انا فلان بن فلان
فاقول اما النسب فاعرفه ولكن احدثتم وارتددتم على اعقابكم آيات قرآنيه واخبار نبوي ص كه دو
صادق ولسند براندار ايشان زيرا كه احداث در دين از كسي منصور ست كه او را دخلي در
احكام دين بوده باشد نه ديكران فقد بر ين كساني كه مرتد وكافر باشند اقتدا واهتدا را نشايد
تميز وتخصيص عترت از وجوه ست اول قول الله تعالى وانذر عشيرتك الاقربين دوم اقربا
رسول اهل البيت ويند امام رضا عليه السلام فرموده كه حضرت رسالت پناه فرموده كه ان النظر الى
ذريتنا عبادت وقال ما اكرم الله احدا من ذراري الانبيا مثل هذه الكرامة التي اكرمنا وخصصنا
من بينهم وقال تعالى لكم معظما مكرما لاهل بيت نبيه وامر اهلك بالصلوات واصطبر عليها
چون اين آيه فرود آمد پيغمبر ص هر روز بوقت هر نماز بدر خانه فاطمه آمدي وبآواز بلند كفتي السلام عليكم
اهل بيت النبوت والامامة رحمكم الله الصلوة الصلوات تا چهار ماه اين نوبت هر روز
فرمودي قال الله تعالى فاسئلوا اهل الذكر مراد ازين كتاب نميتواند بود زيرا كه شرع ودين
ايشان منسوخ ست پس از ايشان سوال نتوان كه مراد الذكر پيغمبر ست واهل ذكر اهل
بيت او لقوله تعالى ليذهب عنكم الرجس اهل البيت وقرينه بر آنكه ذكر محمد ست قوله تعالى
واتقوا الله يا اولي الالباب قد انزل الله اليكم ذكرا الرسول تبلوا عليكم رسولا بدل ست از ذكر
بدل كل از كل پس معني اين باشد كه فاسئلوا اهل محمد و بر طبق اين روايت ست از طريق مخالفين

صاحب

صاحب بحث المناقب ايراد نموده قوله تعالى انما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين
يقيمون الصلوات ويوتون الزكوات وهم راكعون روايت ست كه امير المومنين علي
عليه السلام در مسجد نماز ميكذارد چون بركوع رفت سايلي سوال كرد حضرت اشاره
بانكشتري فرمود سايل انكشتري از انكشت وي بيرون آورد باتفاق همه مسلمانان
در حالت نماز بجز از حضرت علي بن ابي طالب عليه السلام صدقه نفرموده وحق سبحانه وتعالى
فرموده منم ولي وصاحب تصرف وحاكم بر مسلمانان ورسول من آنكه علي كه وصي رسول من ست
ديكر خصيصه كه حق سبحانه وتعالى اين را خاصه عترت كردانيده بي قيدي وقول الله تعالى
سلام على آل يس مراد از يس محمد ست باجماع وبآل عترت وي وخدا يتعالى سلام با تو
بجز انبيا وايمه عليهم السلام قول الله ان الله وملايكته يصلون على النبي يا ايها الذين آمنوا
صلوا عليه وسلموا تسليما فسئل عند نزول كيف نصلي قال صلى الله عليه وآله قولوا اللهم صل على محمد
وال محمد كما صليت على ابراهيم وآل ابراهيم انك حميد مجيد چنانچه مخالفين نقل كنند از خواص
عترت آيه وآت ذي القربى حقه ست قال رسول الله يا فاطمه هذا فدك ومما لم يوجف عليه بخيل
ولا ركاب فهي لي خالصة دون المسلمين جعلتها لك كما امرني الله فخذيها لك ولولدك
آيه محبه قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى حكم حرمت در مودت اهل بيت كه لا تتخذوا
عدوي وعدوكم اوليا اكر در علم خدا المكنون بودي كه از اهل البيت زلتي واقع خواهد شد امر
بمحبت ايشان نفرمودي غرض از انزال اين آيه آنست كه اكر شخصي عترت را برنجانيد
يا با ايشان عداوت ورزيدي ممكن بودي كه پيغمبر صلى الله عليه وآله از وي برنجيدي وحال آنكه پيغمبر
از مومن نرنجد پس محبت عترت واجب كردانيد بر كافه خلايق تا هر كه مخالفت قول خدا نمايد
كافر كردد و پيغمبر از كافر رنجيده باشد نه از مومن وجزاي اين محبت جنت ست كما قال الله

واللذين آمنوا وعملوا الصالحات في روضات الجنات لهم ما يشاؤن عند ربهم ذلك هو الفضل
الكبير ذلك الذي يبشر الله عباده قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى ومن يقترف
حسنة نزد له فيها حسنا ان الله غفور رحيم ويقترف حسنة ما ولت باين كه يا علي حبك حسنة ولا
يضر معها سيئة لا ينفع معها حسنة وچون اين آيه نزول شد منافقان گفتند اين افترا محمد ست پس
چون اين آيه نازل شد كه فلا تملكون لي من الله شيئا هو اعلم بما تفيضون فيه كفى به شهيدا بيني وبينكم
وهو الغفور الرحيم اعتذار نمودند وبعضي از گفتار خود توبه كردند فنزلت وهو الذي يقبل التوبة عن عباده
ويعفوا عن السيات ويعلم ما يفعلون   چون وفد نجران بمدينه رسيدند بخدمت وكبير ايشان اعاقب
بود گفت اسلام آوردم پيش از تو حضرت رسالت پناه صلى الله عليه وآله فرموده يمنعك من
الاسلام حب تثليث الصليب وشرب الخمر واكل لحم الخنزير وبعد از مجادله كار بمباهله قرار يافت و
چون در روز موعد پيغمبر با اهل بيت خود علي وفاطمه وحسن وحسين ص بجهة مباهله فرمودند نصاري كه آن وجوه
طيبين وطاهرين ديدند ترسيدند ومباهله ننمودند جزيه قبول كردند حضرت رسالت پناه صلى الله عليه و
وآله فرموده الله كه اگر مباهله ميكردند بر نصاري آتش نازل ميشد ويكي از ايشان نمي ماند حتى كه بر آنها
كه شاخهاي درختان طيران ميكنند   از خواص عترت آنست كه چون پيغمبر صلى الله عليه وآله در
مدينه فرموده اصحاب ابواب خود در حوالي مسجد پيغمبر ساختند بروجهي كه از هر يك از آن خانه
دري در مسجد بود تا از حال يكديگر غافل نباشند ومطلع باشند بر احوال رسول ملك متعال واين در اول
اسلام بود چون دين قوت يافت حكم شد كه راههاي خانهها از مسجد بگيرند اهل البيت اين
خبر شنيدند خشت وگل حاضر كردند تا در خانه خود بگيرند حضرت رسالت پناه فرموده كه اين حكم
بر شما نيست وفرمود اوحى الله الى نبيه موسى بن عمران مسجدا لا يسكنه الا انت وهرون
وولده وهمچنين حكم خداوند ست كه من وعلي كه با من بمنزله هرونست از موسى وولد او كه سبط

منند وفاطمه كه دختر منست در مسجد عبور كنيم لا غير پس همه اصحاب درهاي خانه خود گرفتند سوا
امير المومنين عليه السلام وروايات متفق عليه فريقين بر وفق اين معني بسيارست ودرين
باب كمي از تبع تابعين قصيده بنظم آورده   از خواص عترت بشارت ست آيه
تطهير وسوره هل اتى على الانسان وجزاي تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي اهل بيتي
الا وانهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض فانظروني كيف تخلفوني فيهما ايها الناس لا تعلموا هم
فانهم اعلم منكم   آيت اصطفى كما قال الله ان الله اصطفى آدم ونوحا وآل ابراهيم وآل عمران
الآيه ولقد ارسلنا نوحا وآل ابراهيم وجعلنا في ذريتهما النبوة والكتاب فمنهم مهتد وكثير منهم
فاسقون پسر نوح كه فاسق بود خدا تعالى درباره او فرموده يا نوح انه ليس من اهلك پس
ازينجا معلوم شد كه آل نبي اوليا اند وقال تعالى ام يحسدون الناس على ما آتيهم الله من فضله فقد
آتينا آل ابراهيم الكتاب والحكمة وآتيناهم ملكا عظيما پس حكمي كه آل ابراهيم را باشد آل محمد
نيز باشد   از خواص عترت آنست كه ايشان وارث كتاب اند بدان معني كه تاويل و تنزيل
كتاب ايشان ميدانند ووثوق واعتماد بر تفسير وتاويل ايشان ست زيرا كه معصوم اند لقوله
تعالى ثم اورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق
بالخيرات باذن الله ذلك هو الفضل الكبير جنات عدن يدخلونها يحلون فيها من اساور من
ذهب ولولوا ولباسهم فيها حرير وقال الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شكور اگر
مخالف گويد كه مراد از وارث علما اند در جواب گفته شود كه اين باطل ست از دو وجه اول آنكه
بسياري از علما باشند كه بدوزخ روند وانجا اثبات دخول جنت فرموده بخلاف ائمه هدى
كه بهشت وجنت الماوا جاي ايشان وشيعه ايشان ست دوم وارث كتاب بايد كه
مبين وروشن كرده اند آنرا وبر قول ائمه وثوق حاصل شود كه معصوم اند لا غير   اگر نبوت

بجهة ختم نشدي ايمه معصومين نبي بودند زيرا كه همان امر كه مطلوب ست از نبي كه ارشاد خلايق ست
از امام نيز همان مقصود ست و ازين جهت ست كه حضرت رسول ص علي ع را مرتبه هارونی داد
صادق آل محمد فرموده كه ما را با ملايكه مكالمه ست آنچه ما را مشكل باشد ملايكه ما را اعلام نمايند و كويند
روح كه ملكي عظيم الشانست خبر دهد ايمه سلام از امور غيبيت ومن ذلك قوله تعالى لا تجد قوما يؤمنون
بالله واليوم الآخر يوادون من حاد الله الي قوله هم المفلحون هر كه درين آيه تامل كند ويرا معلوم شود
كه چنين كس نشايد مگر معصوم ولهذا ابوذر غفاري گفته ما كنا نعرف المنافقين الا بتكذيبهم الله ورسوله
والتخلف عن الصلواة والبغض بعلي بن ابي طالب عليه السلام هرچه بر رسول حرام است
بر عترت نيز حرام ست كما قال صلى الله عليه وآله نحن اهل البيت لا تحل لنا الصدقة واجبة
او مندوبة ليكن قبول هدايا وتحف ايمه را روا ست همچنانكه نبي را القوله صلى الله عليه وآله ابا انجح بگفت
رد الهديه لو دعيت الي كراع لاجبت ولو هدي الي ذراع القلب وهمچنين در خمس با ايشان شر است
وحضرت حق سبحانه وتعالى شركيت با ايشان وحرمت صدقه بجهت آنست كه صدقه وسخ
وچرك مال و پيغمبر وآل طيبين او منزه اند از آنكه ايشان را اكل صدقه روا باشد ومشاركت ايمه
با نبي در اخذ خمس دالست بر اتحاد نفس ايشان پس چگونه كسي ترك كند متابعت كساني
را كه مساهم خدا و رسول باشند ومتحلي بفضايل قدسيه ومتخلي از رذايل انسيه ومبالغه كند با جماعتي
كه از دوستي ايشان در ايمان خلل نمي شد وبسبب دشمني ايشان مراتب و درجات ميفزايد
الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله تميز موافق از منافق بمودت
علي بن ابيطالب عليه السلام حاصل شود قال الله تعالى ما كان الله ليذر المؤمنين على ما انتم
عليه حتى يميز الخبيث من الطيب واگر حضرت رسالت پناه صلى الله عليه وآله اراده تفرقه بين
الفريقين فرمودي بجمل كه كار او متمشي نشدي چه هنوز اسلام در دل مردم قرار نا گرفته اكثر

به تزلزل بودند ولهذا بعد از رحلت پيغمبر صلى الله عليه وآله عباس بن عبد المطلب گفت با علي
دست بده تا با تو بيعت كنم كه چون مردم ببينند كه من بيعت كردم همه خلايق بيعت كنند حضرت
علي فرموده افتراهم يفعلون ذلك قال نعم قال علي عليه السلام فاين قوله تعالى الم احسب الناس
ان يتركوا ان يقولوا آمنا وهم لا يفتنون وامتياز نبي از شيعه موافق از منافق بحضرت علي باشد
كما ذكرنا كان الله ليذر المؤمنين الايه حضرت حق سبحانه برسول خود فرموده وانذر عشيرتك
الاقربين وامر اهلك بالصلواة وتفضيل او وعترت را بر امت تا آنكه بر ايشان سلام
فرستاد كه سلام علي آل يس وفرموده انه لذكر لك ولقومك وصلوات ايشان بر كافه
خلق واجب گردانيد در نماز وغير نماز وذكر ايشان قرين خود كه لقوله تعالى ورفعنا لك ذكرك
ووحي وشرع وتنزيل در خانه ايشان فرود آمد وطهارت ايشان در آيه تطهير مبين ساخت
ومحبت ايشان واجب گردانيد بايه مودت وايشان را قايم مقام رسول خود ساخت بايه رحم
مطلقا بلا قيد پس بايد كه همان حكم باقي باشد وبعد از وفات پيغمبر صلى الله عليه وآله چنانچه حال
الحيات بود چه كسي كه خانه وي مهبط وحي وتنزيل باشد در زمان رسول الله وممدوح حضرت
حق باشد بايد كه بعد از وفات نيز قايم مقام او باشد لا سيما كه در زمان پيغمبر صلى الله عليه وآله اكثر
اوقات خليفه وي بوده قال الله تعالى افلا يتدبرون القرآن ولو كان من عند غير الله
لوجدوا فيه اختلافا كثيرا پس اگر خلافت شيوخ ثلثه متقدمه من عند الله بودي بايستي كه متساوي
مي بودند در منصب امامت چنانچه ايمه معصومين عليهم السلام كه امامت آخرين ايشان
برهان وجهت كه اولين ايشان بخلاف آنست كه اولين ايشان را خلافت ببيعت بود
ودومين را بوصايت ابي بكر مر عمر زيرا كه اصحاب طلحه را فرستادند نزديك ابي بكر كه عمر مردي
غليظ القلب ست ديگري را منصب كن بخلافت ابوبكر قبول نكرد ووصيت درباره عمر كرد و

حضرت امیر المومنین ع درین فرموده یا عجبا هو یستقیلها فی حیوته و عقدها لاخر بعد وفاته در حال حیوة
ترک خلافت مینمود که لایق آن امر نبود و چون میمرد جان بالکان دوزخ می سپرد وصیت بالا
بلکه از برای غیر کرد پس معلوم شد که خلافت ایشان باطل و حکومت و امامت و نیابت حضرة
رسالت مرعلی را حق و صدق است که فماذا بعد الحق الا الضلال   وقال الله تعالی وان هذا
صراطی مستقیما فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله ذلکم وصیکم به وقال الله تعالی فاتبعوه
لعلکم تفلحون وقال تعالی فاتبعونی یحببکم الله دیگر فرموده ولا تتبعوا السبل و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده
فاستمسکوا بما استمسکت الله و حق سبحانه و تعالی فرموده در مواضع بسیار محبة و متابعت آل سید
مختار لا غیر و در عهد حضرت رسالت پناه ص چون ازین مذاهب اربعه اسم و رسم و اثر نبوده
مردم بنور هدایت آنحضرت کامل الایمان بودند و امروز کار بجائی رسیده که نام رسول الله از میان
برخاسته همه عالم از شافعی و حنیفی گویند و من ذلک قوله تعالی اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من
دون الله پس چون در عهد رسول این مذاهب نبوده و بعد از زمان احداث نمودند معلوم شد
که این مذاهب مختلفه باطل و مذهب حق طریق شیعه اهل البیت است اگر گویند که مذهب شیعه
نیز بعد از زمان پیدا شد که پیغمبر صلی الله علیه و آله رحلت فرموده پس این مذهب نیز مستحدث باشد
در جواب گوئیم که تشیع عبارت است از متابعت عترت پیغمبر بران وجه که ایشان رفته اند
و از اوامر و نواهی بفرموده الهی و بقول رسالت پناهی و شیعه از ایشان فرا گرفته و این مذهب جدید
نیست بلکه در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله عمل باین طریق بوده چه سلمان و عمار و جماعتی را در عهد
سید ابرار شیعه علی میگفتند و در زمان طغیان معاویه ها ویه مشهور بودند و دلیل بر حقیت شیعه
هر چند وجه است اول خبر مثل اهل بیتی الخ دوم اثر انی تارک فیکم الثقلین الخ دیگر آنکه طریق شیعه
موضوع نیست با آنکه برغم خصم رسول الله فرموده اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و ما رالخیر

ساخته باختیار صحابه یا شیعه علی ع اختیار کرده یم با امامت که هم صحابه بوده و هم قرابت پیغمبر داشت
و معصوم و شجاع و اعلم و زاهد بود از غیر باتفاق   قول الله تعالی یدخلون فی دین الله افواجا
دلالت میکند بر آنکه شیعه بر حقند از جمله ملل و نحل با اسلام نموده با ایمان گرایند و از اهل اسلام از طوایف
مختلفه را ترک کرده فوج فوج بطریق شیعه آیند چنانکه درین ایام اهل طبرستان و عراق الحال بدولت
شاه عالم پناه عراق و خراسان و اکثر بلاد اسلام حتی در هندوستان نیز سرایت که همگی مردم دکن
شیعه امیر المومنین اند بر منابر خطبه دوازده امام میخوانند و لعن بر ظلمه اهل البیت مینمایند و در غیر دکن
نیز بسیار یافت میشوند و ایضا صورت دلالت کند که شیعه را مذهب بر حق است و غیر آن باطل
حضرت حق با ابلیس گفت لاملان جهنم من الجنة والناس اجمعین و قال یوم نقول لجهنم
هل امتلات و تقول هل من مزید و در باره بهشت این فرموده و بمذهب سفیان بسیارند
و شیعه اندک گویند کثرها دالست بر حق و قلت شیعه دلالت بر بطلان ایشان کند پس
بنابراین دوزخ از ایشان پر شود که بسیارند و چون شیعه گروهی اندک خدای تعالی ایشان را
در بهشت جای دهد تا آن باغ و راغ و ایوان پر در و جواهر جناب تحت ها الانهار نگاه دارند و از
ثمرات آن محفوظ گردیده و دوزخ که مملکتی ست معمور با اهل سواد اعظم و جمهور که دارند
قال الله تعالی و کذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین الانس والجن و قال کذلک
جعلنا لکل نبی عدوا من المجرمین و کفی بربک هادیا و نصیرا آدم عدو ابلیس و سلیمان عدو شیاطین
و شیث دشمن اولاد قابیل و نوح دشمن کیومرث و ادریس دشمن بنی سه سف بودند
بعضی اورا ضحاک گویند و نوح عدوی تمام جهانیان بود و صالح دشمن افراسیاب بود و هود دشمن
عادیان و ابراهیم دشمن نمرود و یوسف با عزیز مصر و موسی دشمن فرعون و هامان و قارون و جبابره
شام و یوشع بن نون دشمن نهراس بود و عدو داود جالوت و عیسی اردشیر بابکان و در زمان

شمعون بخت النصر کافر بود و در زمان عزیز مصر و دانیال هم بخت النصر بود و گویند در زمان دانیال
پس بخت النصر بود و در زمان محمد صلی الله علیه و آله ابوجهل و قیاصره روم و اکاسره عجم و همچنین مر اما
را عدوی بوده از تیم و عدی و بنی امیه و بنی العباس و هر نبی و ولی را باید که دشمنی باشد تا آن نبی
و ولی بر جفای دشمن صبر کرده موجب رفع درجات او گردد قال الله تعالی وجعلنا منهم ائمة یهدون
بامرنا لما صبروا وکانوا بآیاتنا یوقنون قال الله تعالی واذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن
قال انی جاعلک للناس اماما قال ومن ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین وقال تعالی ولنبلونکم
بشیء من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات وبشر الصابرین والصبر حبس النفس
علی ما یکرهها این اشیا از جمله تحملات اعیان نبوت و امامت شد و حضرت ابراهیم برین چیزها صادق
آمد و بشر الصابرین بالنبوت والامامة جمله انبیا را ابتلا نمود و اول برعایت گوسفندان و شبانی
و ابتلای پیغمبر ما بر عی و شبانی گوسفندان ابوطالب در کوه حری و موسی ده سال سعی گوسفندان
شعیب بود و چون ابراهیم تحملات فرمود خدای تعالی در باره او فرمود انی جاعلک للناس اماما
و ابراهیم میدانست که نبوت و امامت بمیراث نیست جهة اطمینان ذریته فرمود ومن ذریتی
و حضرت حق در جواب وی فرمود لا ینال عهدی الظالمین چه نبی و امام باید که معصوم باشند نه ظالم و مشرک
کما قال الله تعالی ان الشرک لظلم عظیم از اینجا چند معلوم شد اول آنکه امامت بجعل حق است نه
امامت خلق دوم آنکه سنت و طریق حق را تبدیل نیست که ولا تجد لسنتنا تحویلا سیوم آنکه نبی
و امام معصوم باید نه مشرک و ثابت شد چه حضرت حق فرموده حکایت عن ابراهیم واجنبنی وبنی
ان نعبد الاصنام رب انهن اضللن کثیرا من الناس فمن تبعنی فانه منی ومن عصانی فانک
غفور رحیم ابراهیم دعا که تا اولاد او شرک نیاورند که لایق نبوت و امامت گردند پس فرمود
فمن تبعنی فانه منی ازین خبر چنان شود که آنکه متابعت نکند نه از من باشد چنانکه خدا با نوح فرمود

وارد
انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح هر که سجده بت که از نوح نبود یعنی آنکه نبوت و امامت
کافر مشرک او مناسبت نبود و این خود رمزیست لطیف و آنکه امامت بذریت رسیده
چه در سنت الهی تبدیل و تحویل نیست و این معنی در شان علی صادقست که وی ذریت هاشم
ست نه نبی که امامت از سید المرسلین بامیر المؤمنین و اولاد او رسیده بخلاف صحابه زیرا که
ایشان معاهده داشتند که مدد یکدیگر دهند برای پادشاهی و نزد وفات وصیت باولاد نموده
کرد که اگر کردندی خلاف در میان ایشان واقع نشده کار از جدال بقتال انجامیدی و خلافت
از ایشان نماندی فایده آیت یوم ندعوا کل اناس بامامهم دالست بر آنکه امام همچنانکه در دنیا مقدم
و پیشوای خلایق ست در عقبا نیز چنان خواهد بود پس باید که از امام کبیره و صغیره صادر نشود معصوم
باشد که اگر جایز الخطا بود او را بد و زخ و تابعان و متبوعان از یکدیگر تبرا کنند چنانکه فرموده اذ تبرا
الذین اتبعوا من الذین اتبعوا فایده گفته شد در آیه واجعلنا للمتقین اماما که امام علیست و متقیان
شیعه او و تعبیر به للمتقین بجهت آنست که حکم فاقتلوا ائمة الکفر وجعلناهم ائمة یدعون الی النار از آنجا
خارج شود فایده مراد از امام در آیه وکل شیء احصیناه فی امام مبین علیست که عالم بود بعلم لدنی
زیرا که آن حضرت بحضور مهاجر و انصار فرمود سلونی عما دون العرش اگر گویند صحابه
ممدوح حضرت حقند که السابقون السابقون اولئک المقربون پس ظن غضب و ظلم در
حق ایشان روا نباشد در جواب گوئیم که ممدوح آن جماعت اند از اصحاب که تخلف از امر سید
اصحاب نا نموده در زمان حیوة و وفات آن حضرت صادق دم و ثابت قدم بوده باشند نه
آنهائی که از برای اندک نفعی ترک خدمت آن سرور نموده او را تنها گذارند و روی بجانب دیگر
آرند چنانکه صحبت رسیده که روزی سید عالم صلی الله علیه و آله در مسجد خطبه میخواندند و موعظه میفرمود
درین اثنا کسی خبر آورد که دحیه آمد و غله آورده میفروشد تا ثابت قدمان چون ابوبکر و عمر و عثمان

و توابع ایشان از مجلس وعظ جهت غله خریدن برخاستند و سید را بر منبر تنها گذاشتند قوله
تعالی و اذا راوا تجارة او لهوا انفضوا الیها و ترکوک قائما پس چون ایشان در حالت حیات
پیغمبر جهت اندک فایده ثمن غله که بقیمت خرند این عمل نمودند اگر بعد از وفات آنحضرت برای سلطنت
و حکومت مخالف امیر المومنین بوده باشند غریب نباشد اختلاف واقعست در
میان امت که بعد از پیغمبر خلیفه و قایم مقام وی حضرت علیست یا اصحاب و در قرآن مجید وارد است
فلا و ربک لا یومنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم و مر حضرت رسالت پناه را فرموده سنة من قد
ارسلنا قبلک من رسلنا و لا تجد لسنتنا تحویلا سنة حق تعالی چنان بود که بحکم ذریة بعضها من
بعض هر نبی که از دنیا رحلت کند وصی و خلیفه از وی از قرابت و بطانت او باشد
چنانکه از آدم شیث و از و یانوش و از و یعان تا برد و تا بادریس تا متوشلخ تا بلک و از و
تا بسام از هر یه زبه پسر تا ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و یوسف تا بموسی در حیات
موسی هرون برادر او و بعد از وفات موسی یوشع بن نون بن فراس بن ابن یامین بن یعقوب
و از ایشان بداود و سلیمان و عیسی و از و با بن خاله او شمعون بن حمون پس سنة حق تعالی جل شانه
بعد از پیغمبر بعلی رسد و از و بحسن و حسین و همچنین تا بصاحب الامر صلوات الله علیه و علیهم اجمعین
نه بخدمتکاران و اجابت از سید عالمیان اگر گویند عباس نیز قرابت داشت گوییم قال الله
تعالی و الذین آمنوا و لم یهاجروا ما لکم من ولایتهم من شیء عباس مهاجر نبود پس بنا بر این آیات
بینات و روایات در آیات از سید کاینات متابعت حضرت علی ع فرض عین و مخالفت
آن حضرت و مبایعت با دیگران شین دین است و در اینجا چند مسئله است اول از اهل
قبله سوال کنیم که شیخین این جاه و منصب از چه چیز حاصل کردند و هر یک از ایشان چند ساله
بود که بخدمت پیغمبر مشرف شد گفتند که یکی چهل و شش ساله بود و دیگری سی و پنج ساله و آن

دیگر نیز همچنین اما حضرت علی ع از صغر سن بلکه یکدم و یکقدم بلا امر پیغمبر ص نبود چه حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله در خانه عم خود ابوطالب بود و فاطمه بنت اسد که والده حضرت علی ع بود در منزله
مادر و ابی طالب پدر علی ع را بمرتبه پدر رسید آنحضرت و علی در کنار و بر پیغمبر پرورش یافته بود صحبت
بر وجهی که رسول الله عمل میفرمود متابعت مینمود چون این خبر از ایشان شنیدم گفتم و اعجبا
علی ع پیشتر و در قرابت او فرجکونه است که ثلثه متقدمه بجای پیغمبر نشستند و حضرت را با وجود
قرابت و صحبت و زهد و عبادت و علم و جهاد و شجاعت و نزول ثلث از قرآن در شرف
و کرامت آنحضرت محروم ساختند دوم اهل قبله اتفاق کرده اند بر اینکه در میان صحابه کسی
لم یشرک بالله طرفة عین علی بوده و دیگران سالها در میان بت خانها بوده بسجده اصنام
قیام نموده اند و یقین کافر و مغضوب علیه حق بوده و مغضوب مقتدا از عالمیان نشاید
و اگرچه ثابت باشد چه فرعون میمون چون خواست که توبه کند وحی بموسی رسید در باره فرعون
آلان و قد عصیت قبل و حضرت علی ع هرگز چیزی نکرد که سبب غضب شود قال الله تعالی
اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین پس
هدایت از آن علی باشد که مقتدا و پیشوا و منعم علیه است نه شیخین مطعونین بتواتر
رسیده که عمر کرات و مرات گفته لولا علی لهلک عمر و دایما شیخین در کشف معضلات
و حل مشکلات محتاج بودند بعلی و حضرت علی ع هرگز از هیچ وجه احتیاج بایشان نبود و حق سبحانه
و تعالی فرموده قل هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون و قال تعالی افمن یهدی
الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون حضرت علی علیه السلام
قاید بود ایشان مقود و علی محتاج الیه بوده و دیگران محتاج و علی مسئول عنه بوده و دیگران سایل
پس آن حضرت لایق باقتدا و اقتدا امامت نه ایشان در اخبار و آثار وارد است

که بنی اسرائیل خلاف کرده اند در خلافت طالوت و دیگر انبیا و حق تعالی خلافت او را معلل
فرمود و جسم یعنی بدانش و قوت و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده ما کان
فی امتی ما کان فی بنی اسرائیل و قال لا تجد لسنتنا تحویلا و در میان اهل اسلام نیز در بارهٔ ابی بکر و حضرت
علی ع خلافت و حال آنکه باتفاق امیر المومنین ع اعلم بوده حتی فرمود لو کشف الغطاء ما ازددت
یقینا و سلونی عما دون العرش و در اول روز خلافت بحضور جماعت اصحاب فرمود علمنی رسول
الله الف باب من العلم و فتح لی من کل باب الف و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در
بارهٔ حضرت علی ع فرموده مخاطبا للاصحاب اقضاکم علی و قضا مستلزم جمیع علوم ست و ابی بکر
و عمر و آن دیگر در عدم فهم و جهل معروف و در حب جاه و مال مشغوف بودند چنانکه روایت
کنند که عمر خواست که سورة البقره یاد گیرد نتوانست و قوت شجاعت امیر المومنین و جبن و سخافت
ایشان بر عالمیان معلوم ست و چون تفضیل که حضرت حق از برای طالوت تعلیل فرموده و در حق
حضرت امیر المومنین موجود و در ان سه بی دین برکین و ما داهم سخین مفقود ست پس اقتدا با حضرت
شاه اولیا و سرور اتقیا واجب و متحتم ست اللهم ارزقنا اتباعه واحشرنا مع شیعته
در قرآن مجید حضرت ملک حمید تطهیر اهل البیت را بیان فرموده بقول خود انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و مفسران متفق اند بر آنکه این آیه در شان حضرات اهل البیت
ست مگر محمد بن سیاه کلبی که از شهر بن حوشب خلاف این روایت کرده و گفته که در شان
زوجات وارد ست و او فاسق بود بغایتی که چراغ برآورد از خانهٔ همسایه و دزدیده و سوگند خورد
که نه دزدیدم و روز دیگر آنرا از خانه بیرون آورد و ندور سوا شد و محمد سیاه از جملهٔ پسران مردم زنی
چنانچه چند بار او را بدین کار گرفتند پس قول ایشان باطل و گواهی ازین قسم مردم عاطل باشد
و اهل تفاسیر صغیر و کبیر روایت کرده اند که این آیه در شان علی و فاطمه و حسن و حسین ع نازل شده

نه در شان زنان سید عالمیان چه آیه که در شان ایشان وارد شده مشروط بتقوی است بقوله
تعالی یا نساء النبی من یات منکن بفاحشة مبینة و من یقنت منکن لله و رسوله و آیه تطهیر مطلق است
و بلفظ انما که کلمه حصر ست و چون مراد فعل مزید بلفظ انما باشد و تاکید مصدر و تعلیل لام البته واقع
خواهد بود و روایت ست از ام سلمه که گفت روزی سید کاینات در خانهٔ من خوابیده
بود فرمود طعامی از برای حضرت صلی الله علیه و آله مهیا ساختم حسن و حسین و فاطمه
علیه السلام در آمدند و نزدیک پیغمبر نشستند چون حضرت دید ارشد و اهل البیت را جامع
بغایت خرم گردید و عبا برداشت و بر سر ایشان انداخت و فرمود اللهم ان لکل نبی اهل البیت
فهولاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا و آیه تطهیر در حال نازل شد ام سلمه گوید
که سوال کردم یا رسول الله کنت من اهل بیتک فقال لا انک علی خیر و دلیل بر آنکه زنان پیغمبر
داخل اهل بیت نیستند دو چیز ست اول آنکه ذکر زنان بحرف تانیث دوم حضرت رسالت
فرموده نحن اهل بیت لا تحل لنا الصدقة صدقه بر علی و فاطمه و حسنین ع حرام بود نه بر زنان پیغمبر
و ابی بکر بن مردویه روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود خمسة منا معصومون انا و علی
و فاطمه و الحسن و الحسین پس با وجود امام معصوم چگونه با جایز الخطا اقتدا توان کرد که مدت
مدید در شرک بوده و سجده اصنام نموده و بدعهای خصم بعد از کفر و عصیان توبه کرده اند و قصیده در ین
باب وارد ست چند بیت از ان ذکر نموده می اید   ان یوم الطهور یوم عظیم فاز بالفضل
فیه اهل الکساء قام فیه النبی ضارعا الی ربه یحسن الرجاء قال یا رب انهم اهل بیتی فاستجب لهم
الهی دعائی   نزد عالمیان بصحت پیوسته که معاویه و بنو امیه سب حضرت علی نمودند هزار
ماه که هشتاد و چهار سال باشد در همه قلم روی خود بر منابر لعنت بر خود که اند و در اطفاء نور اهل
البیت بمرتبه مبالغه و تاکید داشتند که نام علی بر زبان اطفال جاری نا شده از بار پسران برفت

وسبب ابی تراب از قبیل نماز و روزه واجب میدانستند و با وجود اینحال چون اقوال و افعال آن
باطل بوده ایشان برافتادند و حالا لعنت برایشان میکنند و صلوات و مدایح و مناقب حضرت
علی در السنه و افواه مذکور و در افتتاح و اختتام کتب مصنفین مسطور ست و چون حضرت رسالت
پناه صلعم رحلت هفده تن تابع حضرت علی بودند چنانکه مخالف گفته مات الرسول و رفض علی بن
ابیطالب مع سبعة عشر نفرا من المهاجرین والانصار و امروز ثلث اهل اسلام بلکه ثلثان آن
تابع و مداح اهل البیت اند و روز بروز دولت آل محمد صلعم بر مزید و حکومت و سلطنت آن جمع طرید
مزید بر زوال آمد و این صورت نزد ارباب بصیرت دال ست بر آنکه حضرت امیر المومنین و اولا
اولاد معصومین امام و مقتدا و هادی و راهنما اند و ثلثه متقدمه با تابعین ضال و مضل خلق خدا اند
حضرت علی عالم و عادل و معصوم ست باتفاق و در روایت فریقین عدالت متقدمین خلاف ست
پس تمسک بمتیقن العدالت بانه مختلف فیه … علی علیه السلام امام ست باجماع و در
امامت ثلاثه خلافست چه شیعه امامت ایشانرا قبول ندارند بلکه در بعضی عداد کفار ایشانرا
شمارند … علماء اسلام متفق اند بصحت حدیث یا علی انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا
نبی بعدی و هرون خلیفه موسی بود لقوله تعالی و اذ قال موسی لاخیه هرون اخلفنی فی قومی پس باید که
حضرت علی نیز همچنان باشد … تمام مفسران برآنند که چون نه آیه از سوره برائت منزل شد
پیغمبر آن را برداشت و با ابی بکر داد و بمکه فرستاد تا در موسم باهل مکه خواند پس از سه روز
وحی برسید که این آیات را باهل مکه نرساند الا تو یا محمد یا کسی که از تو باشد پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمود علی منی و انا منه و ابوبکر را معزول نموده حضرت علی را بجای او فرستاد و این خبر در مصابیح
مسطور ست پس کسی که لایق برسانیدن آیتی چند نباشد چگونه لایق منصب نیابت و
خلافت رسول صلعم تواند بود … چنان یافتم که جمیع اهل تواریخ متفق اند بر این که ائمه شیعه از ایام

طفولیت تا کبر سن هرگز ایشان را در هیچ محفل و مجلس بازمانده نبوده و در هیچ علم از علوم و فضیلت
مشکلات محتاج الیه بوده اند و ایشان را در هیچ باب احتیاج نیفتاده و علم ایشان با فاضت
و الهام الهی بوده با استفاده و کسب از استادی و معلمی و عالم بوده اند بلسان جمیع آدمیان
و این نباشد مگر بمعجزه چه روایت کنند که صاحب الامر بشش سالگی فتاوی اهل عالم میداد
و همچنین امام محمد تقی و امام علی زین العابدین علیهم السلام پس همچنانکه و علم آدم الاسماء
کلها در باب ابو البشر آمد و درباره عیسی فرمود و آتیناه الحکم صبیا و در مهد گفت انی عبد الله
آتانی الکتاب الی قوله حیا و در مکتب با کودکان گفتی مادران شما فلان چیز نهاده اند
برای شما تا بخورید کما قال الله تعالی و انبئکم بما تاکلون و ما تدخرون فی بیوتکم و در حق سلیمان
فرموده ففهمناها سلیمان همچنین ائمه معصومین نیز تعلیم از ادب و علمنی ربی گرفته و به هیچ
محتاج فردی از افراد بشر نبودند بخلاف ابی بکر و عمر و عثمان علیهم الف لعنة الرحمان که با آنکه سنه
ساله بخدمت سید انس و جان بودند همچنان نادان و جاهل ماندند … بصحت پیوسته
که ابوبکر روز سیوم بعد احتیاج الناس بالم یستطع ان یخرج من عهدیه گفت اقیلونی و لست
بخیر منکم و علی فیکم و ان لی شیطان یعترینی فاعینونی حینئذ لا اوترته ابشارکم و اشعارکم و قول وی
دالست بر آنکه احادیثی که در فضیلت او اهل خلاف نقل میکنند همه کذب و غیر حق ست و
شیطان او را بر خلاف امر خدا و رسول میدارد و امامت حق علی بن ابی طالب ست چه آن
حضرت را اقوال و افعال مطابق امر کبیر متعال ست … اهل اسلام را اتفاق ست که از
حضرت علی ع هرگز هیچ چیز از واجبات و مندوبات از صغر سن تا حین شهادت فوت
نشده بخلاف ثلثه سابقه که در پنجاه سالگی بحسب ظاهر طاعت کرده اگر گویند با آنکه در زمان
کفر فوت شده از عبادات بنده را مواخذ نسازد واهب العطیات گوئیم بحدیث سال از دو

عشره طاعات پس چگونه راجح یا مساوی باشد بدایم العبادات کما قال الله تعالی
والذینهم علی صلواتهم دایمون پس متابعت دایم الصلوات باید و متابعت با ساجد اصنام
نشاید   نزد اهل سیر و تواریخ مسطور است که حضرت رسالت پناه هرگاه شاه ولایت
دستگاه را هرگز تابع احدی نساخته که کسی را بروی حاکم و امیر گردانیده بلکه آن حضرت در
زمان حیات سید المرسلین با میر المومنین ع مسما بوده بخلاف دیگران که در مواضع و مواقع
بفرموده خدا و رسول محکوم حکم بعض اصحاب بوده اند   در توریت و انجیل اسامی ائمه اثنی
عشر مذکور است چه از رهبانان ایشان منقول است که در آن دو کتاب نام پیغمبر آمده است که
ماد ماد و نام علی قید و نام حسن ربیل و حسین ام معو ر و علی زین العابدین مشو عا و باقر دهو صادق
سوا موسی مذار رضا تیمو تقی بطور نقی توقس عسکری اقیم مو اصاحب الامر و خدا تعالی اسمعیل
دوازده فرزند عطا فرموده و اسامی ایشان نیز در توریت مسطور است پس ایشان
امام و پیشوا باشند خلایق را که اینکه در کتب سماوی نام ایشان مذکور است واجب الاطاعت
باشند لاغیر و اما اختیار فریقین مشتمل است بر نوزده مسئله   در کتاب شهاب آمده که
رسول صلی الله علیه و آله فرموده مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی و من تخلف عنها
غرق و احمد حنبل نیز در مسند خود آورده و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله اهل بیت را سفینه
نجاه فرموده و مخالف ایشان را هالک پس باید که غیر شیعه ناجی نباشد   در همه کتب مخالفین
مذکور است خاصه در کتاب حدیث صحیح حاکم که رسول الله فرمود علی مع القرآن و القرآن مع
علی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض و این حدیث متفق علیه است که فرموده انی تارک فیکم الثقلین کتاب
الله و عترتی اهل بیتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی علی و اولاد را مصاحب قرآن گردانیده
و خلایق را بدیشان سپرده و شیخین را در این حکم داخل نساخت پس چنانکه قرآن امام و مقتدای

عالمیان

عالمیان است با آنکه قرآن صامت است و محتاج بیان علی و ائمه یافتن که ناطق باید و امام و پیشوای
عالمیان باشند و تمسک بعلی را از قبل تمسک بقرآن فرمود بنا بر این تمسک بر هدایت است
پس باید که تمسک بغیر وی ضلالت باشد و فرمود که میان ایشان مفارقت نخواهد بود تا
قیامت پس از اینجا معلوم شد که دایما حق بجانب حضرت علی است پس مخالف آن حضرت
ضال مضل باشد   جزری که ابوبکر احمد بن موسی بن مردویه الاصفهانی در کتاب مناقب آورده
که ان النبی صلی الله علیه و سلم و آله قال قال الله تعالی ولایة علی ابن ابی طالب حصنی و من دخل حصنی
امن من عذابی و محمد بن حسن الصالحانی که یکی از علمای کبار دیار اصفهان بوده روایت کند
که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده لو اجتمع الخلایق کلهم علی بن ابی طالب لما خلق
الله تعالی النار پس محبت علی سبب نجاة و مخالفت او سبب هلاک است   دیگر
صالحانی گوید که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده یا علی حبک حسنة لا یضر معها سیئة و بغضک سیئة لا
ینفع معها حسنة و موید این حدیث است قول الله تعالی لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی
و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا ان الله غفور شکور   چون مذنب توبه از گناه نموده
بازگردد به حق بفرموده و هو الذی یقبل التوبة عن عباده و یعفوا عن السیئات حق سبحانه و تعالی
توبه وی را قبول نموده گناهان او را عفو فرموده بولایة علی ابن ابیطالب علیه السلام چه با ولایت
امیر المومنین و آله المعصومین از گناه اثری نمی ماند   ابوبکر احمد بن موسی بن مردویه الاصفهانی
در کتاب مناقب مولف خود ذکر نموده که عبد الله عباس گفته که سی و سه هزار حدیث وارد است
در حق علی ابن ابیطالب علیه السلام و ابوبکر شیرازی در خطبه تفسیر خود ذکر کرده که قال النبی
صلی الله علیه و آله علی خیر البشر من ابی فقد کفر   ابوالقاسم مامون خوارزمی نقل کرده که
ان النبی صلی الله علیه و آله قال یا علی لا یتقدمک بعدی الا کافر و لا یتاخر عنک الا کافر متقدمان

ثلثه ملعونه مطعونه و متاخران معاویه و عبد الله بن عمرو حسان بن ثابت و محمد بن مسلم و اسامة
بن زید و سعد بن وقاص با علی بیعت نکردند و با معاویه کردند پس لازم و محتم باشد اقتدا بحضرت
علی و تبرا از دشمنان آن حضرت علما را اتفاق ست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده یا علی لا
یحبک الا مومن و لا یبغضک الا منافق پس محبت علی ع ایمان و عداوت او نفاق ز موده
و مودت او را واجب گردانیده از سلمان پرسیدند که چه نوع دوست میداری علی را گفت
از رسول الله شنیدم که میفرموده که من احب علیا فقد احبنی و من احبنی فقد احب الله و من احب الله
فقد احب الله ابو ذر غفاری گوید ما کنا نعرف للمنافقین الا بکذبهم علی الله و رسوله و التخلف عن
الصلوة و لبغضهم علی بن ابی طالب و در کشف اصفهانی و غیره آمده که ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات
سیجعل لهم الرحمن ودا در شان حضرت علی نازل ست و این محبت همچون محبت خدا و رسول است
فاتبعونی یحببکم الله و حضرت حق حبیب خود را عقوبت نکند کما قال الله تعالی عن المذنبین
و قالت الیهود و النصاری نحن ابناء الله و احباؤه قل فلم یعذبکم بذنوبکم چه کسی دوست خود
را عذاب نکند پس محبت علی علیه السلام واجب باشد زیرا که مودت سبب دخول خلود
بهشت باشد و متمسک تولا و محبت خدا و رسول و علی مرتضی شیعه اند زیرا که محب علی مومنست
چنانکه گذشت اعظم عطایا و افخم نعما که باریتعالی درباره مکلفان فرموده نبوت ست و
شکرانه این نعمت محبت اولاد رسول را گردانیده لقوله تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی و مودت ایشان طریقه سنت و جماعت فرموده همچنانکه در خبر آمده در تفسیر فخر رازی
و ثعلبی الا و من مات علی حب آل محمد مات علی السنة و الجماعة الا و من مات علی حب آل محمد مات
مغفورا الا و من مات علی حب آل محمد مات مومنا مستکمل الایمان الا و من مات علی حب آل محمد
یزف الی الجنة کما یزف العروس الی بیت زوجها الا و من مات علی حب آل محمد بشره ملک الموت

بالجنة ثم منکر و نکیر و قال الا و من مات علی بغض آل محمد مات کافرا الا و من مات علی بغض آل محمد
لم یشم رائحة الجنة الا و من مات علی بغض آل محمد جاء یوم القیامة مکتوبا بین عینیه آیس من رحمة
الله چون محبت علی و آل در نیم رتبه و بغض آن حضرت حاشا بدان مثابه و در دوستی و دشمنی
غیر ثواب و عقاب متصور نی امام و مقتدا آنحضرت و آل او بند لا غیر در مصابیح مذکورست
که عباس در مرض الموت پیغمبر بخدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم آمد و گفت انا
اذا لم یجدک نعوذ بالله الی من ترجع اشار النبی صلی الله علیه و آله الی علی و قال الی هذا و این
بنص حدیث بر امامت علی علیه السلام که مخالف روایت کرده پس عاقل چگونه منصوص علیه
را که رد و تمسک تر و گ عنه کند فخر رازی و احمد بیهقی صاحب کتاب مشاهیر الصحاب آورده که
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی تقویه
و الی ابراهیم فی خلته و الی موسی فی هیبته و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب ع
و آنچه دران پنج پیغمبر مرسل اولی العزم متفرق بود در حضرت علی ع باتم وجه بود سبحان الله این چه
مناقب ست پس با وجود کسی که درین مراتب باشد فضایل و کمالات او که راجح باشد از
اولی العزم چگونه جایز باشد از عاقل که ترک متابعت جمیع اجهل و ارذل ناس کند در
اصح روایات و اوضح درایات وارد ست که در ایام رسول ع هیچ اسم و رسم از مذاهب
مخالفین نبوده الا اسم شیعه و سبب آن بود که عمار و ابو ذر و مقداد و غیرهم چون از خدمت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بیرون می آمدندی و ابا بخدمت امیر المومنین علیه السلام بودندی
و از جهت اصحاب ایشان را شیعه علی گفتندی و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
بکرات و مرات این نام شنوده او را از ان منع نفرموده تا دران ایام که حضرت امیر المومنین
را با معاویه محاربه واقع شد آنانکه بجانب امیر النحل بودندی مشهور شدند بشیعه و آن نام

که در خیل برخل معاویه جبل مقره الهاویه بادیه ضلالت می پیمودند مطعون گشتند باسم سنی معاویه
سنی عبارت گشت از کسی که سب حضرت علی حاشا نمودی والا در سنت پیغمبر صلی الله علیه وآله
جمیع مومنان مساوی ومشارکند وتنفل بسنت سید احباب شیعه را زیاده از اهل مذاهب دیگر است
واین نزد اولی الالباب ظاهر وباهرست وآنچه دلالت کند بر آنکه سنیه عبارت است از سب
علی علیه السلام ومتابعت معاویه هاویه آنست که چون عمر عبد العزیز آنرا برداشت ولوا حضرت
علی وآل برافراشت مروانیان او را ملامت کردند که رفعت السنة وبدلتها وغیرتها
در کتاب شرف النبوت وارد است که ابوبکر بخواب دید که آفتاب از آسمان بیفتاد و بربام
کعبه افتاد و پراکنده شد در خانه ها مکه و پاره از آن در خانه وی افتاد ابوبکر از بحیرا راهب تعبیر
این خواب پرسید او گفت محمد آخر الزمان ظاهر شود و تو از و بدولتی رسی باید که در اسلام تعجیل
کنی ابوبکر درین فکر بود تا چون حضرت رسالت پناه دعوی پیغمبری کرد او را دعوت باسلام
فرمود ابوبکر گفت بچه دانم که تو پیغمبری و رسولی فرمود که گواه رسالت من خواب تست و تعبیر بحیرا
راهب پس بنا بر این اسلام ظاهری این منافق بر نفاق برای امارت وحکومت بوده باشد
واما متابعت ولی نبی را نبوده الا خالصا لوجه الله چنانکه حضرت حق از آن خبر میدهد انما نطعمکم
لوجه الله لا نرید منکم جزاء ولا شکورا   در صحیح بخاری آمده که رسول الله از عمر رنجیده در
گذشت وآن چنان بود که پیغمبر صلی الله علیه وآله در مرض الموت فرمود ایتونی بدوات وکتف
اکتب لکم کتابا لا تختلفون بعدی و در غش شد مردم قصد آن نمودند که اسباب کتابت حاضر
سازند عمر منع کرد وگفت ان الرجل لیهذو و روی لیهجر یعنی حاشا هرزه میگوید پس کسی که این
گستاخی در حق پیغمبر نماید وآن حضرت را هرزه گوی داند لایق بمنصب خلافت وقایم بمقام
سید انام کی تواند بود   روایت است که ام ایمن مرغ بریان کرده بخدمت پیغمبر صلی الله

علیه وآله آورد حضرت فرمود اللهم ائتنی باحب خلقک الیک حتی یاکل معی هذا الطیر در آنجا
شاه ولایت پناه تشریف آورد انس بن مالک بر در بود گفت ان رسول
الله علی حاجة وانیقول را حضرت تکرار نموده در کرت سیوم امیر المومنین دست بر سینه
زد وآن ملعون را دور کرده بخدمت رسالت پناه صلی الله علیه وآله آمد پیغمبر چون علی را دید فرمود
ما ابطاک یا علی ولی یا نبی قول انس را اعاده فرمود حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله با
انس خطاب کرد که ما حملک علی ذلک یا انس قال سمعت دعاک واردت ان یکون
رجلا من الانصار پیغمبر فرمود ان الرجل یحب قومه پس آن مرغ را نبی و ولی تناول فرمودند و از این
نص معلوم شد که احب الخلق الی الله علی بن ابی طالب است ومنه قوله تعالی یحبهم ویحبونه اذلة علی
المومنین اعزة علی الکافرین با وجود این شرف وکرامت که حضرت علی بن ابی طالب راست کسی
دیگر را تقدم بر وی کی رواست   در حجت الوداع چون پیغمبر صلی الله علیه وآله بر غدیر
خم فرود آمد وآن موضعی است و آبگیری در میانه مکه ومدینه که مردم در آنجا منزل سازند در آن مقام
جبرئیل از نزد ملک جلیل بخدمت پیغمبر آمد وآیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان
لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس فرود آورد پیغمبر فرمود یا جبرئیل که من از
منافقان میترسم جبرئیل فرمود هذه عزیمة لا رخصة فیه و سر شتر پیغمبر بگرفت و باز چنانکه سر شتر
رسول الله آمد حضرت فرود آمد و با علی مشاورت نمود امیر المومنین فرمود یا رسول الله یاد
داری که در احد شمشیر میزدم و دو تراب ازخود نیغال بجز من ناصر ومعاونی نبود وشما فرمودید ما عذر
من کتم الحق وانت ناصره پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود یاد دارم علی گفت امروز من نیز بخدمت شما
میگویم ما عذر من کتم الحق والله عاصم چون پیغمبر این حدیث از حیدر صفدر شنید فرمود که پلانهای شتر
بر بالای یکدیگر نهادند و بر آنجا رفت و آن روز بمرتبه گرم بود که پا میسوخت با وجود آنحال رسول ملک متعال

برین جا رفته خطبه خواند و بعد از حمد و ثنا فرمود ایها الناس من اولی بکم من انفسکم جمله مردم گفتند الله
و رسوله پیغمبر فرمود من کنت مولاه فهذا علی مولاه و این حدیث در مصابیح مسطور است پس فرمود
اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله والعن علی من ظلمه و در کتاب
مسترشد ابوجعفر طبری آورده که سیصد و شصت تن بدین گواهی دادند پیغمبر بازوی علی را گرفته
به آنجا برد و او را بر داشت چنانکه بن بغل پیغمبر ظاهر شد و بفرمود تا خیمه نصب کنند برای امیر المؤمنین
و دوازده هزار مرد در آنجا حاضر شدند و عمر با آخر رسید و گفت بخ بخ لک یا ابن ابیطالب اصبحت مولای
و مولا کل مؤمن و مؤمنة الی یوم القیامة پس مقرر شد که تا جمله مردم با علی بیعت نمودند بامامت وجلا
وی چون مردان تمام بیعت نمودند طشتی آب بیاوردند و در بیرون خانه نهادند و حضرت علی
دست در آنجا نهاد و زنان می آمدند و بیعت مینمودند و دست در آن طشت می نهادند بجای
دست علی علیه السلام ابوسعید خدری گوید از آنجا متفرق نشده بودیم که آیه الیوم اکملت لکم دینکم و
اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا فرود آمد پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود الحمد لله
علی اتمام رسالتی و کمال دینی و تمام النعمة بعلی بن ابی طالب علیه السلام اگر خصم گوید که امری عظیم که
قایم مقام نبوت است باید که در شهری واقع شود که در آنجا جمهور اصحاب نزد سید احباب حاضر
باشند و همگی بیعت نمایند تا در آن باب کسی را مجال خلافت نباشد گوییم خدای تعالی نبوت هرون
و موسی در صحرا کوه طور سینا مقرر فرمود و در شب تاریک بعید از عمارات بلا شهود و بینات اگر
تعیین امامت علی بحضور دوازده هزار کس از آدمی بوده باشد نه در شهری بنا بر آن عجب
و در اثبات آن چگونه ریب و رنگ خواهد بود اگر گویند که چون دوازده هزار کس در غدیر خم
بیعت بامامت علی کرده بودند بعد از پیغمبر این جمع کثیر همگی کتمان آن امر مهم نمودند و آن جماعت
بشهادت راه حق نه نمودند گوییم موسی و هرون دو پیغمبر عظیم الشان در میان بنی اسرائیل

کردند

۷۰

بودند و ایشان را هدایت مینمودند چند روزی موسی بکوه طور رفته از ایشان غایب شد باوجود
هرون و قوم او از خدا و رسول برگردیده گوساله پرست شدند اگر این جماعت نیز که بعضی در
دایره اسلام در آمده بودند بعد از رحلت نبی از ولی روی گردان شده باشند بنا بر اغراض
فاسده و بیعت با دیگر کرده باشند عجب نباشد حضرت رسالت پناه فرموده انی
تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض فانظروا کیف
تخلفونی فیهم و این حکم عام است و شامل تا قیام قیامت در میان امت زیرا که با قرآن باشد
عترت و ذریت خواهند بود پس همچنانکه متابعت کلام الله واجب است اقتدا بآل رسول الله
لازم و متحتم باشد در خبر آمده که الدیة علی العاقلة پس بنا بر مذهب خصم که در امامت
عصمت شرط نیست اگر ایشان یعنی نبی و ولی حاشا خطای واقع شود محمد بعوض علی و علی بجای
محمد دیه دهند و در خطای نبی و ولی حاشا هیچ کس را از اصحاب نکیر نبوده در اخبار از حدیث یا علی
نفسک نفسی معلوم شد که محمد و علی یک نفس اند و یقین که تا نفس رسول الله باشد غیری را تقدیم روا
نباشد در مصابیح مذکور است که پیغمبر صلی الله علیه و آله لشکری بجایی فرستاد در حق
امیر عسکر علی بن ابیطالب علیه السلام این دعا فرمود که اللهم لا تمتنی حتی ترینی علیا برا عازب گوید
دیدم نبی را که حسن بن علی بر دوشش میفرمود اللهم انی احبه و احب من یحبه ابن زهره گوید پیغمبر
صلی الله علیه و آله را بر منبر دیدم و حسن بن علی در پهلوی او دیگری گوید که پیغمبر صلی الله علیه و آله در
باره حسن بن علی فرمود انی هذا سید یصلح به بین فئتین عظیمتین من المسلمین و درباره
امامین یعنی حسن و حسین فرمود هما ریحانتای فی الدنیا والآخرة زید بن ارقم گوید که حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه السلام فاطمه و حسن و حسین را بدید فرمود انا حرب لمن سالمهم ابن ربیعه گوید که عباس
غضبناک بخدمت پیغمبر آمد صلی الله علیه و آله فرمود ما اغضبک عباس گفت یا رسول الله قریش

چون بایکدیکر رسند و ملاقات نمایند در فرح و استبشار افزایند و چون مارا بینند اظهار کدورت
کنند فغضب النبي حتی احمر وجهه وقال ایها الناس من اذی علیا فقد اذانی وانما عم الرجل صنو
ابیه وفیه انه قال ان النبي صلی الله علیه وآله قال لعلي یا علي انت مني وانا منک وقال ان علیا مني
وانا منه وهو ولي کل مومن ومومنة وقال من کنت مولاه فعلي مولاه وقال علي مني وانا من علي ولا
یودي عني الا انا او علي وقال یوم المواخاة یا علي انت اخي في الدنیا والآخرة و چون در مواخات علي
تاخیر فرموده عباس کفت چرا علي را با کسی برادری ندادی پیغمبر فرمود ما اخرت الا لنفسي و در روز
طایف پیغمبر صلی الله علیه وآله با علي علیه السلام زمانی طویل راز فرموده و مردم کفتند که راز بسیار با
پسر عم خود در میان نهاد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله فرمود ما انتجیته ولکن الله انتجاه
و نزد عقلا مبین و مبرهن است که این احادیث و اخبار و راز چندکرار با سید ابرار و ملک
جبار دالست بر انکه علي قایم مقام و خلیفه بحق و ولي و وصي آن حضرت است نه انانکه مخالفت قول
خدا و رسول کرده بخلافت نشستند و دیکر وصیت بحق یکدیکر نمودند و در مقام و در بیان این
بیت مسئله مذکور است   انکه هیچ یک از ملوک و سلاطین رخت از سرای فنا
بدار بقا نبرد الا انکه ملک خود را بدست وصي و ولي سپرد و پیغمبر فرمود من مات بغیر وصیة مات
میتة جاهلیة بنا بر این خبر اکر رسول اکبر بی وصیت رحلت نموده باشد حاشا داخل شود در این
قول که اتامرون الناس بالبر وتنسون انفسکم و آن حضرت اعلم بوده از صحابه و میدانست که
بعد از و خلاف خواهند کرد و نیز از برای غسل و دفن و صلوات خود وصیت فرمود بجهت امامت و
حکومت وصیت نفرموده با انکه تمام انبیا و اولیا او[illegible] نموده اند لقوله تعالی ووصی بها ابراهیم
بنیه ویعقوب یا بني ان الله اصطفی لکم الدین فلا تموتن الا وانتم مسلمون و قوله تعالی وتواصوا
بالحق وتواصوا بالصبر و ابوبکر وصیت کرد که عمر بعد از وی خلیفه باشد و عمر وصیت کرد بشوری

نیست که اگر درین وصیت خلاف رسول صلی الله علیه وآله نمودند کفر ایشان لازم آید و خلیفه پیغمبر کا
نشاید و اکر بوصیت متابعت آنحضرت بعلي بوده لا غیر چه نوح علیه السلام وصیت کرد از برای سام
بدون فرزندان دیکر و آدم بشیث و ابراهیم باسحاق و یعقوب بیوسف و موسی بیوشع و داود
بسلیمان خدای تعالی به پیغمبر ما صلی الله علیه وآله فرموده اولیک الذین هداهم الله فبهداهم اقتده و اصحاب
کلاب جایز الخطا بودند و بنا بر خبر اصحابي کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم هیچکدام را بر دیکری ترجیح
نبود پس مرجح باید و آن نیست الا وصیت پس پیغمبر صلی الله علیه وآله بیقین وصي مقرر فرموده باشد
تا عند الله حجت بر وی نباشد و خلافت نه سزد مکر علي را که معصوم است نه دیکران که جایز الخطا و ما نوم
اند   اهل الاسلام میکویند اللهم صل علی محمد وآل محمد بر سبیل وجوب و آل محمد عترت او بیند نه
اصحاب بنا بر چند وجه اول آل در لغه ما یول الیه الرجل بالنسب و دوم آل یس عترتند چه یس محمد است
باتفاق و آل عترت او باشند لقوله تعالی سلام علی آل یس و قوله الی ابراهیم و آل عمران و آل لوط و مراد
از آل درین موضع عترتند پس از آل یس نیز مراد آل محمد باشد و از ابي ایوب انصاری مرویست
اللهم صل علی محمد و علي و فاطمه والحسن والحسین تا آخر ایه سیوم اکر مراد از آل امم از عترت و اصحاب
بودی بایستی که میکفتند اللهم صل علی محمد و اصحاب محمد و حال انکه هیچ زبان باین جاری نشده و
نخواهد شد دیکر انکه آل عبارت است از نبي و ولي زیرا که حق تعالی فرموده آل ابراهیم و آل عمران و
نفرموده آل آدم و آل نوح چه بعض آل آدم و بعض آل نوح فاسق بودند و لفظ آل شامل است فاسق
را و آل ابراهیم و آل عمران معصوم بودند پس محمد نیز معصوم باشد و مخصوص بصلوات و اصحاب رضوان
از منافقی سوال کردند که من الال فقال لم یکن علي و فاطمه والحسن والحسین فلا اعلم من هم دیکر از آل مروان
و آل زیاد و آل عباس متبادر میشود که بعضهم اولاد ایشان باشند نه خدم پس آل محمد نیز چنین باشند و آل
لوط در قرآن بجز اولاد او نیست بدلیل قوله تعالی وقال رجل من آل فرعون یعنی خال و ابن عم او و اما قول

الله تعالی فالتقط آل فرعون مراد از وی آسیه بنت مزاحم بوده دختر او و دیگر قرابات و قوله تعالی ادخلوا
آل فرعون اشد العذاب و قوله اذ نجیناکم من آل فرعون و شاید که قرابات باشند چه فرموده فرعون
وهامان وجنودهما و آلهما نعم موده و قال الله تعالی فاغرقناه ومن معه جمیعا و لم یقل و آله دیگر نماز اهل اسلام
صحیح و مقبول نیست بی صلوات بر رسول و آل او و عاقلان را معلوم و مفهوم هست که متابعت کتب
باید کرد که مشارک رسول الله اند در صلوات لا غیر حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده
کل حسب و نسب ینقطع یوم القیامة الا حسبی و نسبی و قال انا اعطیناک الکوثر یعنی کثرة اولاد ترا حاصل
خواهد بود چون احتیاط اقشار اولاد رسول صلی الله علیه و آله از صلب علی و فاطمه بودند همگی نقبا عظام و عظماء
کرام و ثلثه متقدمه را با ذریت مفروضه ایشان هیچ شرف و رتبه و منقبت نیست پس ازینجا معلوم
که کوثر علی و عترت وییند و شانی رسول الله ابتر و اقطع علمای اسلام گویند که آیه ان الذین آمنوا
وعملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا در حق علی و آل وارد است چه تمام این ائمه معصومین از غایت
عزت و دوستی عترت در رکنین نگارند و بتعظیم تمام نگاهدارند پس اتباع امام و مقتدا او را راهبر و راه
نماینده جمیع که اولئک کالانعام بل هم اضل در مذهب اهل سنت و رفعنا لک ذکرک
مراد علی و اولاد اوییند و لهذا قال و انه لذکر لک و لقومک چه هیچ فضیلت نیست کسی را الا علی و آل
او را شامل است و آنحضرت یعنی علی و آل مخصوصند بفضایل بسیار و مناقب بیشمار و مخالفین با وجود
متابعت ملاعین کتب و مصنفات در مناقب و مدایح در فضایل علی و آل نموده اند و شعرا در دیار
با شعار گهربار بنعت آن حضرت و اولاد اختیار ذی تحصیل مطلوب خود از صغار و کبار نموده اند پس
اقتدا بایشان باید و با نان آن نشاید در میان اهل اسلام سنی و منافقان کثیر اند و حال آنکه
خدای تعالی در قرآن ذم کثیر و مدح قلیل فرموده لقوله تعالی و ما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون و ما
وجدنا لاکثرهم من عهد وان وجدنا اکثرهم لفاسقین و اکثرهم للحق کارهون و لکن اکثرهم لا یعقلون و

ما اکثر الناس و لو حرصت بمؤمنین و ان تطع اکثر من فی الارض یضلوک عن سبیل الله و قوله تعالی
وقلیل من عبادی الشکور در اسلام نبوت ختم شد و شریعت بآیه اکملت لکم دینکم و اتممت
علیکم نعمتی اتمام یافته خصم گوید که اگرچه رسول صلی الله علیه و آله در میان نیست ولیکن قرآن هست که
بیان شریعت با اوست پس محتاج بخلیفه نباشیم و شیعه در جواب گوید که قرآن صامت و غیر
ناطق و آن کسانیکه خصم دعوی حقیقت ایشان کرده اند جایز الخطا و العصیان پس احتیاج افتاد
بآنکه فرموده انا کلام الله الناطق یعنی علی بن ابیطالب تا قشر را از لباب و سراب از شراب تمیز
فرماید و مردم را طریق حق نماید و خلافت و بیعت مردم با ابوبکر نظر کردم یافتم که باجماع جمعی و اختیار
بعض خلایق بوده نزد من مشکل نموده گفتم حل این اشکال بقرآن توان که چون نظر بر گماشتم در آخر
قصه یوسف یافتم این آیه را که لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب و همچنین در آخر سایر قصص
قرآنی مثل این ملاحظه نمودم و یقین که قصص قرآن غیر فسون و افسانه است بلکه حکمت های بسیار در
ضمن آنست و خدای تعالی فرموده و اختار موسی قومه سبعین رجلا لمیقاتنا موسی و هارون که پیغمبر بنی
اسرائیل بودند و احبار بنی اسرائیل اختیار هفتاد تن که نه برای کلام حق شنیدن چون مرضی نبودند
با آنکه مختار انبیا بودند بصاعقه سوخته شدند پس اختیار جمعی که تایب من الشرک باشند در درجه اعتبار
و مقبول نزد اولی الابصار نباشند چون در قرآن مجید وارد است که و لا رطب و لا یابس الا
فی کتاب مبین پس باید که این حکم نیز مسطور باشد که بعد از متابعت امر خدا و رسول تابع باید بود
بعد از امعان نظر آیه اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم دیدم و دانستم که با طاعت خدا و رسول و اطاعت
امام معصوم مقرونست که حضرت رسالت پناه فرموده لا طاعة المخلوق فی معصیة الخالق و اطاعت
حکم خدا و رسول واجب پس اطاعت اولی الامر معصوم نیز واجب باشد و متصف بعصمت حضرت
علی و اولاد اوییند لا غیر از قرآن مبین ظاهر شد که متابعت اولی الامر بعد از طاعت خدا

ورسول واجبست واز آیه یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین معلوم کشت که ان
متبوع در جمیع اقوال و افعال باید که صادق باشد که اگر کذب از وی واقع شود اعتماد بر و نباشد و آنکه
اسناد کذب بوی روا نیست حضرت علی و اولاد او ند چه ایشان معصوم اند نه غیر ایشان
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بنابر حدیث اصحابی کالنجوم الحدیث بار اختیار ساخته یا اقتدا
با هر یک از اصحاب و چون حضرت علی و آل علیه السلام متصف بجمیع صفات کمالند زیرا که صحا
بست و قرابت با رسول دارد و محتاج الیه اصحاب بوده و در همه ابواب مسئول عنه و غیر آن از کمالات پس
اقتدا او امام و نه همانا ایشانند لا غیر حال خالی نیست از آنکه در زمان حضرت رسالت پناه
مذاهب اربعه شافعی و حنفی و حنبلی و مالکی بوده اند یا نه اگر نبوده اند بدعت باشند و کل بدعة ضلالة
و کل ضلالة فی النار و اگر این مذاهب در عهد پیغمبر بوده اند اصحاب عمل بآن نموده اند یا نه اگر عمل ایشان
مخالف این مذاهب بوده کافر بوده باشند و اگر اصحاب از ان مذاهب بوده و حال آنکه این مخالف
واقع است زیرا که از عهد رسول الله صلی الله علیه و آله تا خروج شافعی صد و هشتاد سال لازم آید
که سابق بر ایشان در جهالت و ضلالت مرده باشند و هر گرا اندک تامل و شعور باشد بحکم راضی
نشود پس باید که صواحب مذاهب اربعه باطل بوده باشند مخالف کوید ایمان عطای ملکست
لا موثر الا الله پس بنا بر این ممکن باشد کفر بدل ایمان و بعکس چه خدا تعالی مالک الملک است و بنده را
هیچ اختیار نیست اگر خواهد خدا تعالی ایمان عطا فرماید و اگر نخواهد نه پس شاید که ایمان معتقدان بستاند
و بدوزخ رساند و شیعه گوید که بمذهب مخالف باطلند در بهشت عدن جای دهد پس بفرموده
و قدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا اعمالی که از معتقدان صادر شده مثل نماز و روزه و حج و زکوة
بی آنکه گناهی از ایشان در وجود آمده باشد همه ضایع شود بار اده خدا تعالی الله عن ذلک علوا
کبیرا اما نزد شیعه که افعال عباد باختیار ایشانست و حسن و قبح عقلیست نه شرعی و ایمان خلق

و توفیق خالق است آن محالات لازم نیاید زیرا که بنا بر مذهب مخالف شاید که خدا تعالی
اعمال صالحه بنده را سلب کند و ایمان بستاند و کفر بوی دهد و این ناروا است لقوله تعالی ما یبدل
القول لدی و ما انا بظلام للعبید و لا یظلم ربک احدا و ایمان بنده مومن که با عتقاد درست مرد
باشد ثابت و مستقر است لقوله تعالی لیثبت الذین آمنوا بالقول الثابت و قوله تعالی و ما کان
ربک لیضیع ایمانکم و پیغمبر فرموده المرء مع من احبه و قال تعالی یوم ندعوا کل اناس بامامهم و حارث همدانی
گفت یا امیر المومنین انی اخاف من حالتین حالة النزع و حالة المرور من الصراط فقال علیه السلام لا
تخف یا حارث فان النبی صلی الله علیه و آله قال المرء مع من احبه ثم انشاء یا حارث همدان
من یمت یرنی من مومن او منافق قبلا یعرفنی طرفه و اعرفه باسمه و نعته و ما فعلا و انت یا حارث
ان تمت برنی فلا تخف عثرة و لا زللا اسقیک من بارد علی ظما تخاله فی حلاوة العلا الی آخره و حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود یا علی شیعتک هم الفائزون و جابر عبد الله انصاری در
کوچه های مدینه که میدوید بر سر هر کوچه می ایستاد و آواز دادی که ایها الناس سمعت رسول الله یقول بوروا اولادکم
بحب علی بن ابی طالب علیه السلام فمن احبه فاعلموا انه لرشده و من ابغضه فاعلموا انه لغیه و
صادق آل محمد صلی الله علیه و آله فرمود لا تجد منا اثنین فی النار ثم قال من احبنا اهل البیت حشر معنا
و در همین معنی گفته اند محب علی را بدوزخ چه کار خوارج سزای جهنم شمار روایت رسیده بمن
صد هزار که شیعی ندارد بدوزخ قرار و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده من شک فی علی فهو کافر
و از ائمه علیهم السلام مرویست که الشک فینا کفر و قال النبی صلی الله علیه و آله ان مثل علی فی
هذه الامة کمثل قل هو الله احد فی القرآن و قال صلی الله علیه و آله یدخل من امتی یوم القیامة الجنة سبعون
الفا لا حساب علیهم ثم التفت الی علی و قال هم شیعتک و انت امامهم یا علی و ان الله قد غفر
لک و لاهلک و شیعتک و محبی شیعتک و محبی شیعتک پس چگونه این نور اعظم سلب کند الله

درتيه حيره افتد وگرد مقالات اهل ضلال گردد و اقتدا بغير علي و آل نمايد   مصنف كتاب گويد
استقرا كردم طرف اهل اسلام را چنان يافتم كه بعضي از ايشان امام را معصوم دانند و بعضي جايز
الخطا و قسم دوم استماع دف و ني و انواع ملاهي را از آئين دين شمرند و حال آنكه پيغمبر فرموده
استماع الملاهي والجلوس عليها فسوق والتلذذ به من الكفر و قال تعالى و نادي اصحاب النار اصحاب
الجنة ان افيضوا علينا من الماء او مما رزقكم الله قالوا ان الله حرمهما على الكافرين الذين اتخذوا دينهم
لهوا و لعبا و بعضي از مخالفين لواط با غلام حلال ميدانند و نكاح بنات خود از حرمت بهم رسيده
باشند و تحليل امهات ملف حرير بر او زير و شرب خمور جايز ندارند و اكل لحوم سباع نمايند و بر
جلود آن نماز گذارند و گويند حاشا نقطه سياه در دل رسول الله بود كه بهيچ وجه شقايل نميشد تا آنكه
وي را شكافتند و آن نقطه سياه را شستند و قصد زنا بر زن زيد بار رسول الله اسناد كنند و طايفه
كه تجويز اينهمه قبايح نمايند ايشان را سني گويند و كسانيكه هيچ چيز از اين محرمات روا ندارند شيعه و امام
شيعه معصوم و امام سني عاصي والله الهادي   استقرا حال امت محمد صلى الله عليه و آله
نمودم چنان يافتم كه اختلاف بسيار در ميان ايشان است لقوله صلى الله عليه و آله اعتبروا اما مضى
من الدنيا بما بقي منها و ان آخرها لاحق باولها و قال صلى الله عليه و آله كاين في امتي ما كان في بني اسرائيل
الخ و بحكم ما فرطنا في الكتاب من شيء و بحكم في قصصهم عبرة بعد از ذكر مناهير جميع انبيا در قرآن
يافتم كه فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوات واتبعوا الشهوات فسوف يلقون غيا اسواء
اماكن دوزخ است پس بنابر اين آيات و اخبار ما نيز خلف آنها نابوده بايد كه متابعت امير المؤمنين
نمائيم زيرا كه علي كريم و رحيم و بشرع و عرف و عقل دانا بوده و عقل حاكم بر خلاف وي باید دانست ديگران
گويند كه چون موسى عليه السلام رحلت يافت صفورا بنت شعيب با او طاعي خروج كرد بر يوشع
بن نون و يوشع بر او غالب آمد و آن دو طاغيه بكشت و صفورا در تحت حكم وي آمده اسير و

ذليل

ذليل شده فرمود كه از فراش موسي عليه السلام مرا جا ما نخست والا در آنكشتمي پس صفورا از آن
فعل توبه كرد و اين از بركت پدر اكبر او شعيب بود و خروج صفورا با آن دو باغي بر يوشع بعينه از قبيل
خروج عايشه و طلحه و زبير باغي بود بر علي بن ابيطالب عليه السلام   چون فتح مكه شد
حضرت رسالت پناه در بطحا مكه خيمه زد اصحاب گفتند يا رسول الله چرا بخانه خود فرود نيائي
فرمود ما ترك العقيل لنا دارا چه آن خانه را عقيل غصب كرده فروخته بود همچنين شايد كه امير المؤمنين
رجوع بفدك ننموده باشد بنابر آن حضرت صادق عليه السلام فرموده لا ترجع شيئا اخذ منا في الله
و امير المؤمنين لا يسترجع لان الظالم والمظلوم قدما على الله عز و جل فاثاب المظلوم و عاقب
الظالم و در خبر است كه پيغمبر صلى الله عليه و آله فرموده احفظوني في اصحابي كانهم خيار امتي و احفظوني
في عترتي فانهم خيار اصحابي و تمسك بخيار بايد نموده باشد از زمان   حضرت رسالت پناه چون
از مكه بمدينه رفت مسلمانان اندك بودند جهت اعتماد هر دو كس را از ايشان با هم برادري داد
ابو بكر با عمر و طلحه با زبير و سلمان با ابو ذر و حضرت علي را گفت يا رسول الله علي را كه اي فرمود انا اخوك
الا تنفي دهي اخي في الدنيا والآخرة و مويد اينست حرا انت مني بمنزلة هرون من موسي و خبر يا علي
نفسك نفسي پس چون علي بنابرين خبر نفس پيغمبر و برادر وي برابر او باشد مقتدا و پيشوا او باشد همانا آن
حضرت سنت نه جمع بعيد از طريق هدي   اگر ضرورت شود كه بقهر و جبر قبول خلافت ابي بكر بايد
كرد گوئيم خلافت وي منسوخ شد بخلافت عمر و خلافت عمر باطل بخلافت عثمان و خلافت عثمان
باطل شد بخلافت علي و اين چنانست كه اديان انبياء سابق منسوخ شد بدين خاتم الانبيا محمد
المصطفى صلي الله عليه و آله پس همچنين خلافت شيوخ منسوخ باشد بخلافت علي چه مار ابو موسي
عيب كاري نيست الا انكه گر جميل ليكن انجا هم اين جايز نيست تامل   با مخالف گوئيم پيش از زمان
ابو حنيفه و شافعي چيزي چند بود كه در زمان ايشان بنوعي ايمان بود كه بود با خود مسيله چند زياد كردند

قسم ثالث بدعت و نارواست و قسم اول نیز باطل ست زیرا که آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله و
امر باتیان آن فرموده بترک آن آثم باشند و قسم متوسط عبث و محال زیرا که مردم عمل
بغرموده خدا و رسول ص و روایات مینمودند پس ایشان حشو و لغو بودند اما فرقه ناجیه شیعه اهل
البیت چون تابع ایمه اطهار اخیار نذاکر ایشان را شبهه واقع شود در متشابهات قرآنی رجوع
نمایند بایمه معصومین و حکم مادهٔ شبهه نموده بطریق حق عمل کنند و روایت کنند که ابوحنیفه قرآن را
بجانب راست خود نشاندی و محدثین را بطرف چپ و در استخراج مسایل رجوع بطرفین کرده
و استفسار نمودی که آیا شما در قرآن و حدیث چنین یافته اند چون تصدیق کردندی فتوی دادی و حال
آنکه خدا تعالی در محکم تنزیل فرموده ما فرطنا فی الکتاب من شیٔ و نزلنا علیک الکتاب تبیانا
لکل شیٔ و هدی و بشری للمسلمین و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم و لعلهم یتفکرون
و ما انزلنا علیک الکتاب الا لتبین لهم الذی اختلفوا فیه و هدی و رحمة لقوم یومنون
احتیاط افتاد در میان علمای اهل سنت هر که او صد مسئله ذکر کرده صاحب مذهب و امامی از
امامان ایشان باشد و مثل امام محمد باقر ع که جابر عبد الله انصاری سلام پیغمبر بوی رسانیده و راز دار
علم محمدی ص بود و بعد از آن حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بوده که چهار هزار کس از آن
حضرت مسایل علوم نقل نموده اند و از الجمله چهار صد کس از عالم مصنف کتب بودند و دیگر حضرت
امام موسی علیه السلام و امام رضا علیه السلام که علو مرتبه ایشان در اعلاء علوم لدنیه اظهر من الشمس است
دیگر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که آن حضرت در زمان خود مرجع الیه اعلم فقه و ازهد
کاینات بوده و از علما و مجتهدین و محدثین چون محمد بن یعقوب کلینی و شیخ صدوق و شیخ ابو جعفر
طوسی و شیخ مفید و سید مرتضی علم الهدی و دیگر مجتهدان که اسامی و مراتب هر یک در جمیع
علوم نسبت با علمای مخالفین کالشمس بین النجوم ست از غایت حسد و عداوت از آن

نام نبرند پس بنابرین باید که عاقل منصف طریق تقلید گذاشته از سر تحقیق متابعت اهل
البیت نموده متوسل بحبل المتین ایشان شود که نجات از درکات نیران و وصول بدرجات
جنان بواسطه ایشان   در ذکر انساب سید المرسلین و آله المعصومین و در بیان
اعمار و موافق و عدد اولاد ایشان مشتمل بر سیزده فصل   در بیان نسب سید البشر
و بعض احوال آن حضرت محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن
کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر و این نضر قریش بن کنانه بن
خزیمه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان است قال صلی الله علیه و آله اذا بلغ عدنان فامسکوا
مادر آنحضرت آمنه بنت وهب بن عبد مناف ولادت آنحضرت نزدیک صبح روز جمعه هفدهم
ربیع الاول بعد از سنة الفیل پنجاه روز عمر مبارکش شصت و سه سال بوده با مادر خود دو سال
و چهار ماه و هشت سال با جد خود عبد المطلب و باقی عمر چند سال دیگر با عم خود ابیطالب بوده و چون
به بیست و پنج سالگی رسید حضرت ام المومنین خدیجه را که چهل سال بوده بعقد در آورد و بیست و
دو سال با وی بود در روز دوشنبه نوزدهم ماه رمضان قرآن بر وی نازل شد و در روز جمعه بیست و
هفتم رجب بخلایق از جانب خالق مبعوث گشت و بعد از دو سال از بعثت خواجه لولاک
در معراج عروج بافلاک واقع شد و در سنه احدی عشر من البعثة پانزدهم ربیع الاول از مکه بمدینه
هجرت نمود و در مدینه ده سال بماند و از ام المومنین خدیجه رضی الله عنها وی را دو پسر شد یکی قاسم
و آن حضرت مکنی بابو القاسم شد و دوم عبد الله و طیب و طاهر لقب ایشانست و چهار
دختر زینب و رقیه و ام کلثوم و فاطمه صلوات الله اما ابراهیم از ماریه قبطیه بوده آنحضرت در
روز دوشنبه سنه عشر من الهجرت بیست و هشتم ماه صفر در گذشت و قبر مقدس آنحضرت در
مدینه است   امیر المومنین علی بن ابیطالب بن عبد المطلب ولادت آنحضرت در روز

حرم محترم کعبه و غیر امیر المومنین ع هیچکس ولادت در انجا نبوده و سبب آن بود که مادرش فاطمه
بنت اسد بن هاشم رضی الله عنها بطواف خانه بود او را طلق گرفت و طاقت رفتن نداشت
قصد خانه کعبه کرد بفرمان حق در گشوده شد تا وی در انجا در آمد و در بسته شده ولادت او طاهر
مطهر انجا که مادر طیبه طاهره را هیچ عذر نبود که از طاعت حق باز ماند سه روز انجا بود و پس از انجا
بیرون آمد و به پرورش فرزند اطهر مشغول شد و عمر آنحضرت بشصت و سه سال و گویند بشصت و پنج
سال رسیده سی سال از ان جمله بخدمت سید المرسلین گذرانید و در شب جمعه بیست و یکم ماه
رمضان سنه اربعین من الهجرت شهید شد بضرب شمشیر ابن ملجم لعین پیش از صبح در رکوع و مدفن
آنحضرت در ارض غربیت و اولاد ذکور و اناث آنحضرت بیست و هشت بوده اند و در میان
فرزندان امیر المومنین ع حسن و حسین ع امام بودند و تا حضرت فاطمه صلوات الله علیها در حیات
بود زنی دیگر نکرد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام ولادتش در مکه بود سیوم جمادی الآخر
سنه خمس من البعثت عمر شریفش هجده سال و دو ماه و شش سال در مکه بود و بعد از هجرت
یک سال زن امیر المومنین شد در سال نهم از عمر آنحضرت و سن شریفش حضرت علی علیه السلام
در انوقت بیست و چهار سال بوده و چون حضرت فاطمه پانزده ساله رسید امام حسن ازو
متولد شد و بعد از ولادت امام حسن بده ماه امام حسین ازو بوجود آمد پس ازان زینب و ام
کلثوم و بعد از وفات پدر اکبر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بهفتاد و پنج روز رحلت فرمود سنه
احدی عشر من الهجرت و حضرت علی و اسما بنت عمیس غسل وی نمودند و از اسما پرسیدند که اندام
فاطمه را چون یافتی گفت من اندام وی ندیدم و در نظر من نیامد چه هر دم بمرتبه نور و ضیا از زهرا ع پیدا
شده که بصر من خیره میگشت و حضرت علی بعد از تکفین نماز بر وی گذارد و بشب وی را دفن نموده بین
القبر و المنبر کما قال رسول الله صلی الله علیه و آله بین قبری و منبری روضة من ریاض الجنة و اولاد سید
نساء عالمیان صلوات الله علیها پنج بودند حسن و حسین و زینب و ام کلثوم و محسن که از شکم آن
حضرت برفت چه عمر در بر شکم مبارکش زد و بآن متألم شده فرزندی که پیغمبر صلی الله علیه و آله ازو
خبر داده بود فوت شده و سبب آن بود که عمر با جمعی رفته بود تا علی را بمسجد برد و به بیعت کردن بخلافت
ابی بکر فاطمه در سرای بسته در استاده تا باشد که برای عزت فاطمه بنت رسول الله مزاحم علی و اهل
البیت نا شده و از ایشان درگذرند آن منافقین حرمت اهل بیت سید المرسلین و وصایای
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را کان لم یکن انگاشتند ولادت امام حسن شب
نیم رمضان بود در سنه ثلث من الهجرت و عمر شریف او چهل و هفت سال بود با پدر سی سال
بود و بعد از پدر ده سال مدت خلافت وی بوده و بزهر و حیله که معاویه ساخت داد فریب دادن
او جعده بنت اشعث را شهید شد و اولاد آنحضرت شانزده تن بودند و در سنه خمسین من
الهجرت بیست و هشتم صفر در گذشت ولادت امام حسین ع بروز دوشنبه بیست و
هشتم شعبان سنه اربع من الهجرت و عمر شریفش پنجاه و شش سال بود و در سنه احدی و ستین
من الهجرت شهید شد و آنحضرت همیشه محاسن متبرک خضاب کردی اما بعد از شهادت خضاب
نداشت و اولاد او شش تن بودند امام از ایشان علی بن الحسین زین العابدین ع مادرش شهربانو بنت
یزدجرد بن شهریار کسری بن پرویز بن نوشیروان بوده ولادت علی بن الحسین زین
العابدین ع سنه ثمان و ثلثین من الهجرت با امیر المومنین دو سال با عم خود امام حسن دوازده
سال با پدر بیست و سه سال بود و بعد از شهادت پدر سی سال در مدینه طیبه معتکف بود و اولاد
آنحضرت پانزده تن بودند از ذکور و اناث امام محمد باقر ع بود و مادر حضرت باقر ع بنت الحسن بن علی
بن ابیطالب علیه السلام ولادت امام محمد باقر علیه السلام در مدینه سنه سبع و خمسین
من الهجرت و هم در مدینه رحلت فرمود سنه اربع عشر و مایة من الهجرت و عمر آن جناب علیه السلام

نجاه و هفت سال بوده و در بقیع مدفونست بپهلوی پدر و عم پدر امام حسن و آنحضرت علیه السلام
نه فرزند بود اما امام از ایشان حضرت جعفر صادق بوده ع مادر آن قدوه ع فروه بنت القاسم
بن محمد بن ابی بکر بود   امام جعفر صادق ع ولادت در مدینه بود سنه ثلث وثمانین من
الهجرت و در ماه شوال سنه ثمان واربعین مائة درگذشت و عمر شریفش شصت و پنج
سال بوده و ببقیع مدفونست پیش پدر و جد و عم جد   ولادت امام موسی ع در مدینه بوده
سنه ثمان وعشرین ومائة و شهادت آن حضرت در بغداد واقع شده بزهر سندی بن شاهک
بگفتن هرون الرشید پلید در ششم رجب المرجب سنه ثلث وثمانین ومائة و عمر آنحضرت پنجاه و
سال بوده و مادر او ام الولد بوده حمیده بربریه و مدت خلافت آنحضرت سی و پنج سال بوده
و اولاد و امجاد اش سی و هفت تن بودند اما امام از ایشان علی بن موسی الرضا علیهما السلام بوده
و قبر آن حضرت در بغداد است   ولادت امام رضا علیه السلام در مدینه بوده سنه ثمان و
اربعین ومائة در طوس شهید شد در ماه صفر سنه ثلث ومائتین بدست مامون علیه اللعنة والعذاب
و عمر او پنجاه و هفت سال بوده و مادر حضرت ام الولد بود و ام البنین نام وی و خلافت آنجناب بیست
سال و اولاد آن بزرگوار یک پسر بوده امام محمد تقی و آنحضرت هفت ساله بود که پدر بزرگوارش شهید شد
ولادت امام محمد تقی علیه السلام در مدینه بوده سنه خمسین وتسعین ومائة در بغداد
رحلت فرمود در ماه ذی قعده سنه ست وعشرین ومائتین و عمر شریفش بیست و پنج سال بود
و مدت خلافتش هفده سال و مادر آنحضرت سکینه نوبیه نام بود و معتصم آنحضرت را از مدینه به بغداد
آورد و همدران سال رحلت فرمود و مدفنش در جنب جدش موسی بن جعفر علیه السلام است در
بغداد و آنجناب را بعد از موت یک پسر بود امام علی نقی علیه السلام   ولادت امام علی نقی
در مدینه بوده منتصف ذی الحجه سنه احدی عشر ومائتین و عمر شریفش چهل و یک سال بود و متوکل

او را

او را از مدینه به سر من رای آورد و در آنجا مدفونست در سرای خود و امام حسن عسکری علیه السلام
فرزند او بود و بعد از پدر کنیتش ابو محمد و حسن بود و او ده سال در سامره بود   مولد امام
حسن عسکری علیه السلام در مدینه بوده و در سرای خود مدفونست در سامره و مدت خلافتش
شش سال بوده و مادر او ام الولد بود جرشه نام و حجة محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن
جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم افضل الصلوات واکمل التحیات فرزند
نداشت   در بیان وجود صاحب الزمان و در غیبت و خفاء ولادت آنحضرت و طول
عمرش مبنی بر سه فصل   در بیان وجود صاحب الزمان علیه السلام مخالف گوید جابر بن سمره
از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله روایت کند که لا یزال امر امتی قائما حتی تقوم اثنی
عشر خلیفة کلهم من قریش و در مصابیح و صحیح بخاری مذکور و مسطور است که قال النبی صلی الله علیه و
آله کیف انتم اذا انزل بکم ابن مریم و امامکم فیکم و قال النبی صلی الله علیه وآله ان عیسی لم یمت وانه
راجع الیکم قبل یوم القیامة اگرچه این دو روایت مجمل است اما علماء ما و مخالف هر دو روایت
کرده اند اسامی هر یک را بتفصیل بخذین روایت بعض ذریة بعضها من بعض واحدا عن آخر
ابا عن جد اول چنانکه جابر بن عبد الله الانصاری گوید که چون آیه یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
و اولی الامر منکم نازل شد من گفتم یا رسول الله نمیدانم که طاعت خدا و رسول بر ما واجب است و لیکن
مراد از اولی الامر کیستند رسول صلی الله علیه وآله فرمود یا جابر هم خلفای و ائمة المسلمین من بعدی اولهم
علی بن ابی طالب ثم الحسن بن علی ثم الحسین بن علی ثم علی بن الحسین ثم محمد المذکور محمد بن علی
المعروف فی التوریة بالباقر ستدرکه یا جابر فاذا لقیته فاقره منی السلام ثم الصادق جعفر بن محمد ثم
موسی بن جعفر ثم علی بن موسی ثم محمد بن علی ثم علی بن محمد ثم الحسن بن علی ثم سمیی و کنیی خلیفة الله فی
ارضه و بقیته فی عباده ابن الحسن بن علی ذلک الذی یفتح الله علی یدیه مشارق الارض و مغاربها

سول

ولکن یغیب من شیعته و اولیاء غیبة لایثبت وجوده من القایلین بامامته الا من امتحن الله

قلبه للایمان قال جابر قلت یا رسول الله یقع لشیعته الانتفاع فی غیبته قال صلی الله علیه وآله

والذی بعثنی بالنبوة انهم یستضیئون بنوره وینتفعون بولایته فی غیبته کانتفاع الناس

بالشمس وان سترها السحاب یا جابر هذا من مکنون سر الله ومخزون علم الله فاکتمه الا من اهله

ثم قرا النبی صلی الله علیه وآله وعد الله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات الایة اگر خصم گوید که خفا و کتمان حجت

الامام شرعا و عقلا جایز نیست در جواب گوییم که بنا بر غیبت بود وفکتمه الا عن اهله کتمان آنحضرت از نا

اهلست والا آنانکه بصدق نیت و صفای طویت مخلصان اهل بیت سید المرسلین و مجتهدان

در متابعت ائمه معصومین از روی یقین بکرات و مرات بشرف تقبیل تراب اقدام آنحضرت

مشرف شده اند با آنکه بصحت پیوسته که در اقصای ارض مغرب آن مالک رقاب الامم

ممالک در تحت تصرفست و اهل آن زمین بیمن دولت حجت الله فی الارضین در غایت

حضور و نهایت سرور صبح تفرقه و فتور را بامر آنحضرت بطاعت و عبادت میگذرانند گرگ بره

گریخته را گرفته پیش شبان آرد و باز بمنقار تفقد سینه کبک دری مینخاید نه دست تعدی ظالمی

بر ایشان دراز و نی دیده حاسد کوته نظری بجانب آن جمع باز دیگر آنکه جهت مصالح اوقات

و حالات انبیا و مرسلین دین و آیین خود را از مخالفین مخفی داشته اند چنانکه حضرت موسی

سی سال در خانه فرعون بیعون طریق خود پنهان داشت و دشمن یکسان با جابر آل انطاکیه پیغمبر

و در بتخانه ها با ایشان سجده حق مینمود و بت پرستان اعتقاد آنکه او نیز سجده بت میکند و حضرت

یوسف حسن سیرت خود از برادران پنهان داشت و این نامه این سابقه عقلا برا فراشت و

چون جبرئیل امین نزد رسول رب العالمین جهت خلافت امیر المومنین آمد حضرت رسالت

پناه از ترس کید حاسدان و دشمنان آنرا پنهان میداشت تا آنکه آیه یا ایها الرسول بلغ

ما انزل

ما انزل نازل شد همچنین خلفا حجت الله بنا بر کثرت اعدا و قلت احبا و امر خدا تعالی است

دیگر از جمله وجوه و آله بر وجود صاحب الزمان آنست که از ابن عباس روایت کند که از رسول

صلی الله علیه وآله پرسیدم که حکم الایه بعدک قال صلی الله علیه وآله بعدد حواری عیسی و نقبا

بنی اسرائیل ابن عباس گوید دیگر باره گفتم کم کانوا قال صلی الله علیه وآله اثنی عشر بعدی اولهم علی

بن ابیطالب علیه السلام وبعده الحسن والحسین فاذا انقضی الحسین فابنه علی فاذا

انقضی علی فابنه محمد واذا انقضی محمد فابنه جعفر واذا انقضی جعفر فابنه موسی واذا انقضی موسی فابنه

علی واذا انقضی علی فابنه محمد واذا انقضی محمد فابنه علی واذا انقضی علی فابنه الحسن واذا انقضی الحسن

فابنه محمد المهدی من ولد الحسین یا ابن عباس من الی یوم القیامة عاز فالجعهم اخذت یده فادخلته

الجنة یا ابن عباس من انکرهم او رد احدا منهم فکانما قد انکرنی ورد دینی ومن انکرنی ورد دینی فکانما

انکر الله ورده یا ابن سوف یاخذ الناس یمینا و شمالا فاذا کان ذلک فاتبع علیا فانه مع الحق و

الحق معه لن یفترقا بردا علی الحوض ولایتهم ولایتی و ولایتی ولایة الله وحربهم حربی و حربی حرب الله و سلمهم

وسلمی سلم الله ثم قرا النبی صلی الله علیه وآله یریدون لیطفؤا نور الله بافواههم ویابی الله الا ان

یتم نوره ولو کره الکافرون الثالثة و ابو الصلت هروی گوید از دعبل خزاعی شنیدم که گفت چون

بر حضرت مولانا الرضا علیه السلام خواندم قصیده که در مدح ائمه اثنی عشر گفته بودم و باین دو بیت

رسیدم   خروج امام لامحالة خارج یقوم علی اسم الله والبرکات یمیز فی الارض کل حق و

باطل ویجزی علی النعمات   حضرت امام گریه شدید نمود پس سر مبارک برداشت و فرمود

یا خزاعی نطق روح القدس علی لسانک بهذا البیتین فهل تدری من هذا الامام ومتی یقوم قلت

لا الا ان سمعت یا مولای خروج امام یملا الارض قسطا وعدلا فقال علیه السلام الامام بعدی محمد

ابنی وبعد محمد ابنه علی وبعد علی ابنه الحسن وبعد الحسن ابنه الحجة القایم المنتظر فی غیبته المطاع فی ظهوره

النعماة

ولم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یخرج فی ملا الارض عدلا کما ملیت جورا
دیگر الرابعه روایت ست از احمد بن اسحاق بن سعد که او گفت که من روزی بخدمت ابی محمد
الحسن العسکری ع رفتم و خواستم که بپرسم که امام بعد از وی که خواهد بود امام علیه السلام پیش از انکه
من سوال کنم فرمود ای احمد بن اسحاق بدانکه خدا تعالی از ان روز که آدم را بیافرید در هیچ زمان زمین
را از حجتی و امامی خالی نگذاشته و همچنین خالی نخواهد ماند زیرا که اگر زمان بی وجود امام بماند باران در
زمین نبارد پس روزی دیگر گفتم یا ابن رسول الله امام بعد از تو که خواهد بود حضرت برخاست و بخانه
رفت و کودکی را بر داشت و نزد من آورد روی وی چون ماه بدر عمر شریفش بسه سال رسیده
فرمود ای احمد بدانکه من میدانم که تو از محبان اهل بیتی از جهت فرزند خویش پیش تو آوردم او را
نام نهاده و کنیت مقرر فرموده او آنکس ست که زمین را از عدل و داد پر کند چنانکه از ظلم و جور شده
باشد احمد گوید من گفتم یا ابن رسول الله از و نشان بمن رسد که من بتحقیق بدانم که او امام خواهد بود
در حال امام صاحب الزمان آواز برآورد و بزبان فصیح فرمود من بقیت خدا ام در زمین و من
از دشمنان خدا و دشمنان رسول و دشمنان اهل البیت کینه خواهم یا احمد تو مرا معاینه بدیدی و هنوز
نشان دیگر میطلبی بخدا که در آخر الزمان کسانی باشند که هرگز مرا نبینند و هیچ نشان نطلبند و بمن
ایمان دارند خوشا حال ایشان احمد گوید من آنجا شادمان شدم دیگر روز بخدمت امام رفتم و گفتم
یا ابن رسول الله تو مرا بسخت شادمانی کردی بآن منت که بر من نهادی امام فرمود که ای احمد بدانکه
این فرزند زمان دراز از نظر مردم غایب خواهد بود چنانکه اکثر خلایق انکار او نمایند و از دیدن او نومید
شوند بدانکه آخر بیرون آید آن کسانیکه در ان وقت بوی اقرار دارند با ما باشند در اعلی علیین و دیگر
راویان معتمد روایت کرده اند از رسول صلی الله علیه و آله که آن حضرت فرموده هر که بخدا و رسول و
قیامت اقرار کند و بوجود مهدی مقر نباشد همچنین بود که بخدا و انبیا و بمن ایمان ندارد اللهم اجعلنا من

المقربن بوجوده و ارزقنا بمکارمه و جوده و ازین باب روایات امامیه آیاتیکه علمای دین
استدلال نموده اند بدان بر وجود صاحب الامر و الزمان اول قوله تعالی و نرید ان نمن علی الذین
استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان
و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون قایم آل محمد ع عند التولد چون از مادر جدا شد همچون عیسی تکلم نمود
بکلمه شهادت و توحید و عدل و نبوت و امامت آبای خود واحدا بعد واحد تا به پدر خود که
امام حسن عسکریست آنگه این آیه برخواند که گفتیم آنگه مادرش بوی داد و او را با بر سپردند و هفته
یکبار ملایکه آن حضرت را نزدیک مادر می آوردند تا آنجا نشو و نما می یافت چنانکه ابراهیم از کو
نشو و نمای یافت و با مادر موسی خطاب آمد که فالقیه فی الیم و لا تخافی و لا تحزنی انا رادوه الیک و
جاعلوه من المرسلین اینجا فالقیه فی السحاب بود و موید این آنکه در عقب این آیه این قصه است
که حق تعالی فرموده بصیغه مستقبل و آنچه دلالت کند بر آنکه درین قصه مطویست آنست که خدا تعالی
فرموده بصیغه مستقبل لیستخلفنهم فی الارض هم للسن و استقبال و هم میفرماید و لقد کتبنا فی الزبور من بعد
الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون بلفظ مستقبل کذلک و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین یعنی
وارث کتاب کما قال الله تعالی ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا و مراد از قول
الله تعالی و نری فرعون و هامان ظالمانند که ظلم نمودند بعترت رسول الله صلی الله علیه و آله و مراد
از جنود ایشان آنانند که تمشیت کار ایشان میکردند و عترت رسول را ضعیف گرفته بودند
چنانکه حضرت امام حسین علیه السلام را با اقربا و اصحاب روز طف یعنی در دشت کربلا شهید
کردند و صد و بیست هزار علویان و شیعه با ایشان و بعد از ایشان مقتول شدند چنانکه در
کتاب مقاتل الطالبیه وارد شده از جمله هارون الرشید لعنه الله شصت سید را از بنی
فاطمه در یک شب بکشت و در ته چاه انداخت بهر یکی بیست تن و اینحال در کتاب کامل در علم

سقیفه نوشتیم به بسط تمام و حکایت ظلم ظالمان در حق اهل البیت و صاحب الزمان بیش از
پیش ست و محالی می باید پس بدین اختصار که مردم وعد الله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات
لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم
من بعد خوفهم آمنا یعبدوننی ولا یشرکون بی شیئا از دور آدم تا این دم هرگز نبوده که همه اهل عالم مومن
باشند و عبادت کنند بحیثیتی که هیچ مشرک و کافر نباشد پس انجاز متوقع و منتظر خواهد بود چه حضرت
حق درین آیات استخلاف و تمکین و عبادت و عدم شرک را مستقبل بیان فرموده اگر مخالف گوید
که مراد ازین خلفا شیوخ ثلثه گوییم بنا بر قول حق تعالی یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا این نمیتواند بود زیرا که
در زمان ایشان جهان از شرک و کفر مملو بود بلکه شیوخ ثلثه متقدمه اگرچه بحسب ظاهر خود را مسلمان
مینمودند لیکن باطنا زنار زر میان بسته همچنان کافر بودند و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده نقلا عن کتبهم
ولو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یخرج رجل من ولدی فاطمی اسمه اسمی
وکنیته کنیتی یملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما و تحقیق کلام درین مقام آنکه دران زمان که خدا
تعالی از ان خبر داده شرک نخواهد بود بخلاف زمان صحابه دیگر آنکه بلفظ سین فرموده که دال بر تراخی است
دیگر آنکه پیغمبر خطاب که بصحابه که خدا تعالی شما را وعده داده دیگر آنکه این استخلاف را حضرت حق تشبیه
فرموده باستخلاف انبیاء پیشین که آدم و داود و هارونند و ایشان معصوم بودند که منصوص گشتند
باین استخلاف پس قول خدا تعالی لیستخلفنهم درین خلافت مراد صاحب الزمان است
صلوات الله علیه و در بعضی از روایات اهل البیت علیهم السلام تصریح شده که مراد ازین استخلاف
خلافت آنحضرت است که وی معصوم است و در زمان آن حضرت شرک و کفر و عصیان نخواهد بود
و هذا بیان واضح لم یبق للشک فیه مجال سیوم قال الله تعالی قل یوم الفتح لا ینفع الذین کفروا ایمانهم
و در روز فتح مکه مردم فوج فوج ایمان می آوردند و در ایام خلافت صحابه نیز همچنین ایمان می آوردند

کنتي

وايمان

وایمان ایشان مقبول بود بخلاف فتح خروج مهدی علیه السلام که دران زمان ظالمان عترت
را زنده کنند و ایشان ایمان آرند و ایمان ایشان در معرض قبول نباید زیرا که بموت تکلیف
از ایشان ساقط شده و دلیل برین حیات بعد از ممات که آنرا رجعت گوییم قول الله تعالی
ویوم نحشر من کل امة فوجا ممن یکذب بایاتنا و حشر قیامت عام است کما قال الله تعالی وحشرناهم
فلم نغادر منهم احدا پس نماید الا آنکه حشر فوجا دون فوج در روز خروج مهدی باشد و نیز حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله کاین فی امتی ما کان فی بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل و در بنی
اسرائیل بسیار خلق را رجعت بوده کما قال تعالی الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر
الموت فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم پس جمعی که دوستان اهل البیت اند بوده باشند زنده شوند
تا از دولت وصال آن خیر مآل ممتع یابند و ایشان را تکلیف نباشد و جمعی معادی بوده باشند که
زنده شوند تا آن دولت عیان شود ایشان را وجود مقر شوند که حق با اهل البیت بود و ایشان
ظالم بودند دران تقدم عبد این ایشان را میان صفا و مروه صلب فرماید و همچنین اعادیرا نیز زنده
گردانند تا بعین الیقین ببینند و دانند که شیعه اهل البیت محق بوده اند و غیر ایشان مبطل اما اثبات
وجود باجود حضرت صاحب الزمان ع عقلا پس از برای آنکه با وجود خطر بر مکلفان و ثبوت
تکلیف لابدست از امامی معصوم که وی لطف عامه خلایق باشد چه مکلفین را نفس غالب و هوا
طالب ست اگر در هر زمانی امامی زاجر آمر ناهی نباشد که ایشان را بطریق هدی دلالت فرماید و از
سبیل غی باز دارد هر آینه نظام عالم مختل و انتظام امور بنی نوع معطل گردد و آن امام باید که معصوم باشد
والا التسلسل لازم آید و این محال پس باجود امام علیه السلام در همه ایام ثابت باشد و هو المطلوب
و چون آن حضرت را محفوظ ندارند و ویرا عوض نبود غیبت اختیار کنند و چون نصرت یابد خروج کند
چنانکه رسول الله صلی الله علیه و آله و امیر المومنین ع کردند و جهان بر عدل و ایمان و خصب شود چنانکه

در همه روی زمین هیچ مستحق محتاج نبود و واجب بود بر خدا یتعالی که وی را محفوظ دارد در چند موضع
اول که نبوت یا امامت او ظاهر نشده باشد دوم که در صلب او حجتی دیگر باشد چنانکه اسمعیل
عبید ذبیح جلیل که نبوت او ظاهر نبود و نیز صلب وی حامل نبوت محمد صلعم و غیره ع بود و چنانکه علی بن زین العابدین
علیه السلام و محمد باقر ع در ظرف که قصد بنی امیه آن بود که ایشان را مستاصل کنند علی بن زین
العابدین را امامت ظاهر نبود و محمد باقر ع را صلب او حامل ولایه ائمه بود از اولاد او چه سیوم که وی
را عوضی نبود چنانکه قایم آل محمد ع را ما اگر مقتول شود او را عوضی چنانکه آبا او را که اگر مقتول می آمد عوضی بود
چهارم که ولادت نبوت او باشد چنانکه خلیل از نار نمرود و حفظ باقر با سیوف بنی امیه چنانکه لا
وجود صانع بود چنانکه نمرود لعین میگفت لا فالو غیری خلیل مکذب ولی بود نمرود گفت من ترا
با آتش اندازم اگر الهی باشد غیر من ترا محفوظ دارد و خدا یتعالی آنحضرت را از شر آتش نگاهداشت
تا حافظ هر اصل و فرع باشد و همچنین حق تعالی حافظ و ناصر امام ست از برای آئین دین قویم و قوانین
شرع مبین بچند وجه اول آنکه وجود لطیف ست و لطف از حکمت حق سبحانه و تعالی واجب ست
دیگر آنکه مکلفین را بطاعت و نهی نموده از معصیت و این مطلوب حاصل نشود مگر بوجود امام پس باز
حکمت خدا یتعالی واجبست محافظت و نصرت وی والا نقض غرض خود کرده باشد پس حدود
اداب و احکام شرعیه که معطل بماند خطیه آن بر سبب غیبت او باشد و مخوف او ما غایب ماند
شد بدانکه خلایق مرخص نیست که فرزند محمد نام کرده مکنی بابو القاسم سازند مگر حضرت
صاحب الزمان که پیغمبر صلی الله علیه و آله وی را بمحمد مسمی کرده مکنی بابی القاسم ساخته آمد حیث قال اسمه
اسمی و کنیه کنیتی و مادر آن حضرت نرجس نام داشت و او دختر شمعون بن قیصر ملک روم بود
از اولاد حواریین و پدر را در الملیکه نام کرده بود و ولادت حضرت صاحب الامر در سامره بود
شب نیمه شعبان قبل طلوع الفجر سنه خمس و خمسین و مایتین من الهجرت غیبت و خفا و ولادت

خمسین

صاحب

صاحب الامر چون غیبت موسی باشد که ده سال از مصر بمدین رفت و در آنجا فرعونیان مخفی بماند
یونس که از امت گریخته قصد دریا کرد و خدا یتعالی وی را در شکم ماهی چون جای داد و دویست و ده سال
از ترس قوم در کوهی غایب بود فی حکایت طویله نه عیسی بامر حق تعالی از زمین غایب شد و التجا با آسمان
کرد نه ابراهیم چند مدت غایب بود کما قال تعالی و اعتزلکم و ما تدعون من دون الله نه حضرت رسالت
پناه و زمان الطایف و ایام الغار و ایام الشعب از قوم غایب شد نه ولادت ابراهیم و ولادت موسی
و ولادت عیسی از خلق مخفی بود نه عزیز صد سال غایب بود و دانیال پنج سال غایب بود نه یوسف
هشتاد سال غایب بود و همچنین بود حال حجت الله و صاحب الامر در غیبت و خفا و ولادت از خوف
اعدا و قلت احبا و مصلحت حق سبحانه و تعالی و عن علی بن الحسین علیه السلام قال للقائم سنه ستین
الانبیا و ستین سنه نوح و هی طول عمره و سنه من ابراهیم و هی خفا ولادته و سنه من یوسف و هی
غیبته من عشرته و سنه من موسی و هی خوف اعدایه و سنه من عیسی و هی اختلاف الناس فیه
و سنه من محمد و هی خروجه بالسیف و عن علی بن الحسین علیهما السلام ان اهل زمان غیبته القایلین
بامامته المنتظرین لخروجه افضل اهل کل زمان لان الله تعالی اعطاهم القول بالالهام و الامامیه حتی
صارت الغیبه بمنزل المشاهده و جعلهم فی ذلک الزمان بمنزله المجاهدین بین یدی رسول الله بالسیف
اولیک هم المخلصون حقا حقا و شیعا و صدقا و الدعاه الی دین الله سرا و جهرا و باید دانست این که
میگوییم امام غایبست مراد نه آنست که از میان خلق غایب باشد بلکه مقصود ما آنست که در میان ماست
لیکن ما عین او را نمی شناسیم در حال و مدت چنانکه برادران یوسف با آنکه ولادت او در میان
ایشان بود و نشو و نما آنجا یافته بود و وی را نمی شناختند در حال رویت پس اگر ما نیز در حال حضور آن
حضرت را بنیم و نشناسیم عجب نباشد و آن حضرت از قبیل یکی از علما یان حلال و حرام کرده تفهیم
ما میفرماید با آنکه او را نمی بینیم چنانکه ما ذهن و عقل و فهم خود را نمی بینیم و فایده بما میرسانید و همچنین بشمسین در

حالت اقول و استتار نعیم از ما غایبند و نفع ایشان باقی کذلک حکم الامام اگر گویند که چون آن
حضرت علیه السلام خروج کند بچه معلوم شود که او صاحب الزمانست گوییم از آنجا که معجزات و
بینات جمله انبیا ویرا باشد بهیچ حجر و مدر نکند الا که گواهی دهند با امامت او و دران زمان غنا حاصل
شود و خصبی عظیم چنانچه هیچکس محتاج دیگری نباشد و جمله سباع و وحوش و طیور مسخر آن حضرت
گردند و درندها و گزندها ضرر نرسانند و بهایم و زهها گردندی اضرار و از ماران زهر برود بوجهی که کودکان
بمار افعی بازی کنند و چون تازیانه بکار در رند و دران زمان موت نباشد و گفته اند که بعد از فوت
یا قتل او خلایق چهل روز زنده باشند و ایشان را تکلیف نباشد نه بطاعت مثاب و نه بمعصیت
معاقب گردند روایتست از امام محمد باقر ع که فرموده لو کان الناس رجلین لکان احدهما الامام
وان اخر من یموت الامام لئلا یحتج احد علی الله تبارک و تعالی انه ترکه بغیر حجة و آخر کسی که از مخلوقات
وفات یابد او باشد تا اهل زمین بی امام و راهبر نباشند و حجت حق باشد بر خلق و از ائمه علیهم السلام
روایتست که لو بقیت الارض بغیر امام لتموجت الارض باهلها کما یموج البحر باهله و این دلالت
کند بر آنکه امام بعد از موت تمام خلایق وفات یابد و آنست که پیغمبر فرموده اعتبروا بما مضی من الدنیا
ما بقی منها فان بعضها اشبه بعضا و ان آخرها لاحق باولها پس چنانکه اول خلایق آدم معصوم بوده باید که
آخر ایشان نیز مهدی معصوم باشد و هر اعتراض که بمهدی کنند در آدم همان باشد و سیل عن الصادق
علیه السلام ایکون الارض ولیس فیها امام قال علیه السلام لا قیل ایکون امامان قال علیه السلام لا الا
احدهما صامت الحدیث هو نفسی از صادق علیه السلام سوال نمودند که اهل زمین بی وجود امام باشند
یا نه فرموده نگفتند آیا در یک زمان دو امام توانند بود یا نه فرمود بلی لیکن یکی ناطق باشد و دیگری ساکت
چنانکه امیر المومنین ع و حسن و حسین و علی زین العابدین و محمد باقر علیهم السلام که در یکزمان بودند و قال
ان الارض لا تخلو الا و فیها امام عالم لکی ان زاد المومنون شیئا ردهم و ان نقصوا شیئا اتمه لهم و قال علیه السلام

مازالت

وقال علیه السلام ما زالت الارض الا و لله فیها حجة یعرف الحلال والحرام ویدعوا الناس الی سبیل
الله عز وجل وقال لو لم یبق فی الارض الا اثنان لکان احدهما الحجة وعن الباقر والصادق علیهما السلام
ان لا یکون العبد مومنا حتی یعرف الله ورسوله والائمه کلهم و یعرف امام زمانه و یرد الیه و یسلم
له و کیف یعرف الاخر و یجهل الاول   در بیان طول عمر صاحب الزمان و طول عمر آنحضرت چون
طول عمر خضر بود و الیاس و نوح و ملایکه و عیسی و از فساق چون ابلیس و شیاطین و دجال که از
عهد رسول الله ص باز زنده است و در جزیره از جزایر بحر مقیم است و سحر میکند در زمان مهدی ع خروج
کند و در زمان رسول صلی الله علیه و آله بیرون آمد رسول ص با علی گفت در عقب وی برو و او را
بکش هر جا که بیابی و اگر از دروازه مدینه بیرون شده باشد در عقب او مرو که در بین سری
باشد گویند حضرت صاحب الامر ع را قایم چرا گویند گوییم که چون رسول ص باسمان عروج فرموده و از
آن شب نور دید بغایت صفا جمله نشسته الا یکی که قایم بود از جبرئیل پرسید که آن نورها چیست و آن
نور قایم کیست جبرئیل گفت آن نور قایم خاتم اوصیاست صاحب الزمان یملأ الارض قسطا و عدلا
کما ملئت جورا و ظلما و آن یازده قاعد آبا کرام وی و ائمه معصومین اند نکته بدانکه انبیا و ائمه انوار
عزت اند و جلال بکسوت بشریت جوهر اند بشری صورت ایشان را طبیعی باشد و ورای طبیعت
باقی ایشان جواهر ایام طفولیت ایشان بمثابت کهولیت رغبت باشد و بدان نور عزت بر
اسرار الهی واقف باشند و بر علوم لدنیه واقف و بر قلع باب خیبر متمکن اگرچه ظاهراً با مانند اما
باطناً مثل ما نیستند بدان برهان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده و لست کاحد کم
و از باقر ع روایتست که نحن اهل البیت لا نقاس بالناس و قال علیه السلام ان حدیثنا
اهل البیت صعب مستصعب لا یحتمله الا ملک مقرب او نبی مرسل او عبد امتحن الله قلبه بالایمان
چنانکه گویند حضرت فاطمه ع در شکم مادر خود مکالمه فرمودی و همچنین امامین با تمامت ائمه یافتن

معصومین علیه السلام وحال الولادت و در مهد با ابوین و موالی سخن گفتندی چنانکه در کتب مسطور است

صادق ع فرموده از خواص امام ده چیزست ختنه کرده متولد شود لیکن برای امتثال سنت

استره بروی رانند و قطره خون از انجا چکد بر کتف راستش نوشته باشد و تمت کلمت ربک صدقا

وعدلا لامبدل لکلماته وهو السمیع العلیم بول وغایطاو متعفن نباشد بلکه بوی مشک از آن میدهد

زمین بول وغایط وی فرو برد مستجاب الدعوت باشد سایه او بر زمین

نیفتد انکه اورا دهن دره و خمیازه نباشد چه این دو از صفرا و سودا حاصل شود اول که

بر زمین آید باسمان نظر کند انکه کلام او شهادت و بر وحدانیت خدا و رسول محمد مصطفی و

باشد امامت ایمه که پیش از و بوده اند انکه اورا احتلام واقع نشود دیگر خصم گوید که پیغمبر فرموده

لامهدی الا عیسی و شما دعوی دیگر مینمایید گوییم انجا لفظ مهدی علم نیست زیرا که لا نفی جنس در علم داخل

نشود مگر کاهی که مکرر باشد مثل لا زید فی الدار و لا عمرو ابو القاسم ابراهیم الوراق گفته لا ادری

کیف ذهب عنی ان المحدثین اجمعوا علی ان النبی صلی قال المهدی من ولد الحسین والمهدی من

ولد فاطمه ع پس بنا برین تقدیر لامهدی الا عیسی معو است ابا العن بر جعفر کذاب روایت

گوییم از جمله مسایل که از حضرت مقدسه یعنی صاحب الزمان استفسار نموده اند این بوده آنحضرت علیه السلام

فرموده که لعنت مکنید بر عمم جعفر زیرا که ما اهل البیت بنو تیم و حق سبحانه و تعالی بعد از ذکر انبیا علیه

فرموده اولیک الذین هدی الله فبهدیهم اقتده پس مارا اقتدا بانبیا باید که و یوسف چون بر اخوان

قادر شد فرمود لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم ما نیز همچنان گوییم عبد الله عباس گفته که

سه نفخه باشد اول نفخه فزع که انتبهوا ایها الغافلون و همچنان این ندا تا چهل روز بماند دوم نفخه صعق

کما قال الله تعالی و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله بدین

عبارت که ایها الارواح العاریه اخرجوا من الاجسام البالیه و گویند ما بین النفختین چهل سال باشد

سیوم نفخه اجداث که و نفخ فی الصور فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون و ما بین نفخ

ثالث و ثانی نیز چهل سال باشد انکه جبرئیل بر سر صخره بیت المقدس زود و آواز دهد که ای عباد

الله و مردم روی بانجا نهاده متوجه شوند در بیان بلاد اسلام و بلاد کفر و تقیه در بیان کافر

و مجانین و اطفال کفار و اطفال و انچه بان تعلق دارد و در بیان انکه آبا و اجداد و امهات جمله

انبیا مومن بوده اند مشتمل بر چهار فصل بدانکه بلاد اسلام آنست که انجا احکام شرع اظهار

توان که اگرچه انجا مسلمانان کمتر باشند و بلاد کفر آنست که در انجا اظهار شرع و اسلام نتوان

کرد اگرچه مسلمانان بسیار باشند و اولی آنست که در بلاد کفر اقامت نکنند لان النبی صلی الله

علیه و آله قال من کثر سواد قوم فهو منهم و قال من اصبح بین قوم اربعین صباحا فهو منهم و اگر تقیه

کند در بلاد کفر عمل وی شبیه عمل کفار بود و من تشبه بقوم فهو منهم از ینجهت بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله

چون مرسل شد و در مکه اظهار نبوت نتوانست نمود هجرت فرمود پس بنا بر قول لقد کان لکم فی

رسول الله اسوة حسنة از بلاد کفر بیرون رفتن اولی باشد و اما قول پیغمبر صلی الله علیه و آله ما من عباده

اشد عند الله من اظهار کلمة الحق عند امیر جابر عند التمکین باشد و اگر مقیم بلاد کفر داند که بعد از وی اولاد وی

میل بقوم کافر کنند یا غلبه ظن او این بود در انجا اقامت حرام باشد و تقیه اظهار کفر و اخفاء ایمان است

و نفاق اظهار و اخفاء کفر و تقیه جایز باشد عقلا و نقلا اما عقل جهت دفع ضرر و حرز نفس و نقل قوله تعالی

و لا تقتلوا انفسکم و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة و قال تعالی لا یتخذ المومنون الکافرین اولیاء من دون المومنین

و من یفعل ذلک فلیس من الله فی شیء الا ان تتقوا منهم تقیه مخالف گوید تقیه در بدو اسلام جایز

بود لیکن حالا بسبب قوت و شوکت اسلام جایز نباشد گوییم با وجود قوت دین و رفعت اهل

یقین این زمان نیز جایزست زیرا که همان وهم ضرری که از عدم تقیه اولا حاصل بود در همه اوقات

متصورست و قال رجل مومن من آل فرعون یکتم ایمانه و قال ففررت منکم لما خفتکم صادق آل

محمد فرموده التقیه دینی و دین آبائی و قال لا دین من لا تقیه له و قال الا و من لم یتق فلیس منا اگر گویند چرا
ائمه تقیه نمودند و حال آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله نفرموده گوئیم مسلم نیست عدم تقیه آن حضرت در
روز نزول سوره الحجر و روز نزول لا اکراه فی الدین الخ و یوم الطایف و ایام الشعب و یوم الغار تقیه
فرموده   در بیان آنکه کافر کیست و مستضعف چیست و اعمال ایشان بر چه وجه است و حال
عقلا و مجانین و اطفال کافر و مومن بدانکه هر که انکار مسئله از امهات مسایل کند با وجود تمکن تحصیل
علم بآن کافر بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة
کمان مخالف آنست که ایمان بمحمد صلی الله علیه و آله دارد و ائمه معصومین با جمعهم فرموده که انک
منا کفر چون نبود در حقیقت ایشان کفرست چگونه نیست حال کسی که جازم نیست در بطلان ایشان
و احکام کفار مختلف است اول کافر حربی که از وی جز اسلام قبول نیست یا قتل دوم ذمی چون یهود
و نصاری که حکم ایشان اسلام است یا قبول جزیه یا قتل سیوم کافر اسلامی چون خوارج که ایشان
نیز حکم کافر حربی دارند از ایشان نیز قبول نیست بجز ایمان یا قتل اما برکت شهادتین مال و اولاد
او مصون و محفوظ باشند چه کامل الایمان نیست بسبب انکار او احد ائمه را اما مومن مذنب
قال الصادق للمذنب من شیعتنا کالقایم علی الحجة اما ناصبی چون عداوت اهل البیت نداشته
باشد لیکن دشمن شیعه بود ضلالت وی زیاده گردد زیرا که در عداوت با اهل حق پیغمبر آید و صادق
علیه السلام فرموده لیس الناصب من یمتنا انما الناصب من لیشم شیعتنا المحبهم ایانا و مستضعف
کسی است که او را قوت استدلال نباشد و با اهل حق بصلح بود اگر تقلید باطل کرده بدوزخ رود لیکن
عقوبتش شدید نبود و اگر تقلید حق کرده در بهشت رود اما وی را در آنجا ذوق و لذتی و درجه نباشد و
اعمال کافر مطلقاً مقبول نیست زیرا که ایشان متقی نیستند و قال الله تعالی انما یتقبل الله من المتقین
و متقی شیعه اند لا غیر لان النبی صلی الله علیه و آله قال علی رای المخالف اوحی الله فی علی ثلثا انه سید

سید المرسلین و امام المتقین و قاید الغر المحجلین و قال تعالی کذلک یریهم الله اعمالهم حسرات علیهم
و قال تعالی فاحبط الله اعمالهم و قال قدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا و قال تعالی و الذین
کفروا اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء و بنا عمل بر اعتقاد است و چون کافر معتقد حق نیست
اعمال او باطل و سعی وی باطل باشد اگر گویند که بر قول قول الله تعالی ان الله لا یضیع اجر المحسنین
باید که موازی عمل او ثواب یابد گوئیم این بر تقدیر ایمانست و حق تعالی نیز فرموده و کذلک یریهم الله
حسرات اعمالهم علیهم و ملوک عادل و اسخیا اگر چه مشرک باشند در دوزخ تخفیف العذاب یابند
چنانکه نوشیروان که سید انس و جان بولادت در زمان او تفاخر کنانست لقوله صلی الله
علیه و آله ولدت انا فی زمن السلطان العادل اما مجانین که هرگز افاقه نبوده باشد ایشان و
اطفال مشرکان در بهشت باشند بسبب ایمان فرضی و اگر کافر بچه بالغ شود و عاقل باشد
و اختیار کفر یا تقلید باطل کند پس دیوانه شود دوزخی بود در روایت است که کافر بچه بجرم ابوین
در دوزخ نرود و معاقب نگردد کما قال الله تعالی و ان لیس للانسان الا ما سعی و لا تزر
وازرة وزر اخری و هل تجزون الا ما کنتم تعملون و عقل حاکم است بر آنکه بجریمه زید عمرو را عقوبت
نکنند اگر گویند چه میگوئید در ولد الزنا که پیغمبر در باره وی فرموده ولد الزنا لا یدخل الجنة و لا ولده گوئیم اگر
پیش از بلوغ بمیرد وی را در دوزخ نکنند و بعد از بلوغ اگر اعمال حسنه از وی صادر شده وی را در
دوزخ راحت بود و در بهشت نرود زیرا که جنت مقام پاک زادگان است و او از حرام حاصل
شده چنانکه خبازی مثلاً خمیر سرشته بلعاب دهان سگ و خوک یا بول نان او لایق دهان نیک
مردان نبود اما اطفال مومنان عقلا و سمعا باید که شفیع ابوین باشند عقلا زیرا که ایشان و
اگر در بهشت مقام شفاعت بودی خود را از مرتبه عبودیت بدرجه آزادی رسانیدندی و سمعاً
لقوله تعالی یوم لا ینفع مال و لا بنون و قوله لن ینفعکم ارحامکم و لا اولادکم یوم القیامة یفصل بینکم و قوله

ولا یجزي والد عن ولده ولا مولود هو جاز عن والده شیئاً وقوله یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه و
صاحبته وبنیه وآنچه وارد شده درین باب محمول برانست که فرزند چون بالغ شود وبعمل صالح مستحق
شفاعت شود عند من قال به لقوله تعالی والذین آمنوا واتبعتهم ذریتهم بایمان
وما التناهم من عملهم من شیء   دربیان آیه ضلال در بنی اسرائیل عالمی بوده مقال حال صاحب
عیال ابلیس او را وسوسه کرد تا خلق بسیار بر وی جمع شدند و بضلالت واضلال قوم مال بسیار
سید آکه پس بوقت خود افتاده از ان حال نادم شد و توبه کرد وحی نازل شد بر رسولی که دران زمان
بود که نادی امانت باطل واحیا حق نکند و مردم سه بر اه راست دعوت نماید توبه او شرف قبول
نیابد آن عالم مجلسی ساخت جمهور مردم آنجا آمدند پس اظهار حق نموده با ایشان گفت که آنچه
قبل ازین با شما گفتم باطل وآنچه این زمان میگویم حق وصدق است آن جمع چون این سخن شنیدند
یکبار گفتند حاشا آنچه اول گفته سه است ودرست وازان بازنگردیم هرچند آن عالم کلمه حق را اعادت
کرد ومبالغه نمود از ونشنودند القصه چندان تضرع وزاری کرد که جان بداد و در روز قیامت عقوبت
ضلالت واضلال خواهد یافت کما قال الله تعالی ربنا انا اطعنا سادتنا وکبرائنا فاضلونا السبیلا
ربنا آتهم ضعفین من العذاب والعنهم لعنا کبیرا وعن النبی صلی الله علیه وآله لکل صاحب ذنب
توبة الا صاحب البدعة من جهم وجهم منی برا ثم قرا کل حزب بما لدیهم فرحون ودرتفسیر النهرواني
کل حدث بدعة وکل ضلالة وکل ضال فی النار واین جمع آنانند که وضع مذاهب کردند در اسلام
اسفل از دوزخ جای متصل است کما قال الله تعالی ربنا ارنا الذین اضلانا من الجن والانس
نجعلهما تحت اقدامنا لیکونا من الاسفلین بدانکه بعد از کمال عقل حکیم سه بر خدای تعالی حجت
نماند ومنه قوله تعالی فی قصصهم عبرة لاولی الالباب وقوله تعالی افلا تعقلون پس ارباب بصیرت
اگر نیک تامل نمایند وتنظر از اقوال اهل بدع وطغیان چون شافعی وحنیفه وغیر آن بسته بطریق

کنند

اجعلني

لعبت

کنند وعقل را کار فرمایند و درین باب سعی بلیغ کنند بظاهر نیند با جواب متنبه شوند که غیر مبا
علی وآل او اعمی واضلال است   بدانکه پدران و مادران همه انبیا مومن ومومنه بوده اند
بنابر چند وجه اول ذریة بعضها من بعض دوم بعد از ذکر انبیا در سوره انعام فرمود که ومن
آبائهم وذریاتهم واخوانهم واجتبیناهم وهدیناهم الی صراط مستقیم سیوم پدر ابراهیم تارخ بوده
نه آذر بلکه آذر عم وی بوده وگویند جد مادر زیرا که قال الله تعالی حکایة عن ابراهیم رب اجعلنی
مقیم الصلوات ومن ذریتی ربنا وتقبل دعاء ربنا اغفر لی ولوالدی وللمومنین یوم یقوم الحساب
درین جا چند دعا باهم جمع کرده جمله در معرض قبول است اول قبول صلواة دوم ذریت چنانکه
فرموده انی جاعلک للناس اماما قال ومن ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین وقال ابراهیم واجنبنی
وبنی ان نعبد الاصنام فانتهت الدعوات الی والی علی لم تتخذ احد منا صنما قط فاتخذنی الله
نبیا واتخذ علیا وصیا احد منا عام است وشامل ابوین واجداد او راجع امیر المومنین فرموده الله
ما عبد ابی ولا جدی عبد المطلب ولا هاشم ولا عبد مناف صنما قط ابن عباس گوید چون و
توکل علی العزیز الرحیم الذی یریک حین تقوم الآیه نازل شد رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود
لم یزل الله ینقلنی من اصلاب الطاهرین الی ارحام الطاهرات دیگر حضرت رسالت پناه صلی
الله علیه وآله فرمود نزل جبرئیل علی وقال ان الله تعالی حرم النار علی صلب انزلک وبطن حملک و
حجر کفلک ونددی ارضعک صلب چون عبد الله وعبد المطلب وبطن چون آمنه وحجر چون ابو طالب
وفاطمه بنت اسد وندی چون مادر آنحضرت وحلیم دایه وی خطاب خاص بوالدین آنحضرت قول
الله تعالی قل رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا ونیز در خبر است که المرء مع من احبه و پیغمبر اهیچ حبیب چون
پدر ومادر نباشند ونیز شاید که جمله انبیا یا آبا در بهشت باشند پس چگونه تواند بود که پدر ومادر
خیر الوری محمد المصطفی صلی الله علیه وآله وعلی مرتضی در دوزخ باشند دیگر آنکه ممکن است که خدای

تعالی اکفراین نزاحالت الموت بایمان بدل فرماید کما قال الله تعالی فاولئک یبدل الله سیاتهم
حسنات دیگر آنکه کافر بوده باشند لازم آید که نور محمد صلی الله علیه وآله سجده بت کرده باشد
زیرا که چون حامل سجده کند محمول نیز بتبعیت ساجد باشد و نیز خدا تعالی فرموده ولسوف یعطیک ربک
فترضی او در حالت نزول آیه پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده انا لا ارضی ان یکون واحد من امتی فی
النار حضرت صلی الله علیه وآله راضی نباشد بودن یکی از امت را در نار چگونه راضی باشد که
پدر و مادر او حاشاهما در دوزخ باشند من ایمان ابیطالب انه مات مومنا وکان ینزل
الوحی علی ابن اخیه محمد دین عیسی وذلک من وجوه اولها ان النبی صلی الله علیه وآله امر علیا
ان یغسل آبا ابیطالب مع انه لم یخبر تغسیل المومن الکافر وحضرت امام جعفر صادق علیه السلام
روایت کند از آبا کرام عظام خود که روزی حضرت امیر المومنین ع جای نشسته بود که مردی برا
و یکی از آن میان برخاست و گفت یا امیر المومنین انت فی المکان التی انت فیه وابوک
معذب فی النار حضرت فرمود فض الله فاک خاموش باش خدا تعالی دهن ترا بشکناد والذی
بعث محمدا بالحق بشیرا ونذیرا لو یشفع ابی فی کل مذنب علی وجه الارض لشفعه الله فیهم ابی معذب
بالنار ابنه قسیم الجنة والنار یعنی بآن خدای که محمد را بحق بخلق فرستاد که اگر پدرم شفاعت کند جمیع
گناهکاران که بروی زمین اند خدا تعالی شفاعت وی قبول فرماید پس فرمود بخدای که محمد را براستی
فرستاد که نور پدرم روز قیامت نور همه خلایق را بپوشاند الا نور محمد و نور من و نور فاطمه و نور حسن
و نور حسین علیهما السلام چه نور او از نور ماست که خدا تعالی آفریده پیش از خلق آدم بدو هزار
سال و از امام رضا ع روایت که نقش نگین انگشتری ابیطالب این بوده رضیت بالله
ربا و ابن اخی محمد نبیا و ابنی علی وصیا و حضرت امیر المومنین فرموده والله ما عبد ابی ولا جدی عبد المطلب
ولا هاشم ولا عبد مناف صنما قط بخدای سوگند که پدرم و جدم عبد المطلب هاشم عبد مناف هرگز

بت نپرستیدند و در نماز رو بکعبه آورده متمسک بدین ابراهیم و نیز قال الله الم یجدک یتیما فآوی
و مراد از یتیم رسول الله است چه آن حضرت را یتیم ابوطالب گفتندی و حق سبحانه و تعالی اقربا
و احبای پیغمبر را وعده داده به بهشت حیث قال والذین آووا ونصروا اولئک هم المومنون
حقا لهم مغفرة ورزق کریم و نیز ابوطالب بیت را چهار صد بیت که دلالت کند بر ایمان وی جمله بنجاشی
چند بیت فرستاد وقتی که پیغمبر چهل کس را تابع جعفر بن ابیطالب نموده نزد نجاشی روان کرد
لیعلم ملیک الحبش ان محمدا وزیر لموسی والمسیح ابن مریم اتی بهدی مثل الذی اتیا به
وکل بامر الله یهدی و یعصم فلا تجعلوا لله ندا واسلموا فان طریق الحق لیس بمظلم ولکن مطرا
للذین احمد صابرا الی آخر الابیات و معلوم است که تا ابوطالب زنده بود حافظ و حارس و نگهبان
پیغمبر آخر الزمان بوده و بسبب حمایت ابیطالب کسی تعرض بآنحضرت نتوانست نمود و چون
ابوطالب رحلت کرد و ظالمان دست تعدی و عدوان بجانب سید دو جهان دراز کردند جبرئیل
از نزد ملک جلیل آمد که پروردگار عالمیان ترا سلام میرساند که از مکه هجرت فرما که ترا بعد از عمت
ابیطالب ناصری و معینی نیست که چون ابوطالب وفات نزدیک رسید و قریش
بحضرت رسالت پناه ایذا میرسانیدند فرمود یا عم ما اسرع ما وجدت من فقدک چه زود دست
یافتم از نایافت تو و سبب کتمان ایمان ابیطالب از قریش آن بود که چون ظاهرا کیش ایشان
خود را مینمود بجهت خویشی و برادرزاده که توانست پیغمبر را حمایت و حراست کرد اگر چنین نمود
حضرت پیغمبر نتوانست که از غلبه کفار و کثرت اشرار و این معروف است و مشهور نزد
اولی الالباب مسطور چنانکه حضرت امام جعفر صادق ع فرموده ان مثل ابیطالب مثل اصحاب الکهف اظهروا
الکفر وابطنوا الایمان الحسنین و مثل ابی طالب از قبیل شمعون وصی عیسی است که ایمان
خود مخفی داشته یکسال در انطاکیه میان کفار گذرانید اگر مخالف گوید که اخبار شیعه مردی از این

ے وندي و بوضع او ينه پس معتبر نباشد گوئيم صحيح خبر در كتب شيعه نيست الا آنكه مثل آن نزد
مخالفان وارد است پس ايشان را قدح در روايات نرسد ديگر اكثر روايات شيعه باسناد
صحيحه مسند با حضرت رسالت پناه اند پس نسبت با ابن راوندي ندارند اگر چنين بودي بدل
شيعه ابن راوندي گفتند چنانكه مذهب حنفي و شافعي و ابو الفتح اصفهاني كه يكي از علماي ايشانست
در كتب الفصول في معرفت الاصول آورده كه ابن سراوندي يهودي بوده پس باسلام در
آمده مذهب عباسيه اختيار كرد قايلا بامامت عباس پس ا د از مخالف خود بر پيغمبر افترا خواهد كه
واگر في الواقع ابن سراوندي براي مخالف چنين كرده باشد پس بطريق اولي تواند بود كه اخبار
اهل سنت موضوع شافعي و حنفي باشند از براي ترويج و تقويت مذهب خود اگر گويند سوء
ظن در بارهٔ علما حسن نيست گوئيم اعتراض بر شما است نه بر ما چه اول دشمنا تجويز مثل اين در
باره ابن سراوندي نموده ايد و نيز اگر اخبار مخالفين صحيح مي بود بايستي كه ابو بكر بآن متمسك شدي
وانيلوني ولست بخير منكم و علي فيكم نگفتي و بايستي كه در روز وصيت ابو بكر از براي عمر كسي
را از اصحاب انكار قول او ميسر نشدي و همچنين در روز شوري عثمان استدلال بآن كرد
جهت خلافت خود در بيعت عبد الرحمن و تقويت ديگران محتاج نبودي ديگر اخبار نبوي
محرف ساخته بدل اسم علي اسامي ثلثه را وضع كرده اند چنانچه يهودان در توريت تحريف كلم نموده
اوصاف حضرت رسالت پناه را تبديل نمودند لقوله تعالي يحرفون الكلم عن مواضعه و قوله الم تر
الي الذين بدلوا نعمة الله كفرا الايه فويل لهم مما كتبت ايديهم و ويل لهم مما يكسبون و نيز اخبار كه
مرويست از جانب شيعه امثال آن در كتب ايشان مسطورست و بالسنه علماي ايشان
مذكور و آنچه از براي ثلثه ملعونه ذكر ميكنند غير واقع و نزد ما صحيح نيست و كذب صريح و بهتان است
ديگر قرابت و اخوت سيد المرسلين با امير المومنين ع و اخبار آنحضرت در بارهٔ وي اظهر من

الشمس

الشمس است و همچنين حال در بعد اجابت و از براي ثبوت حضرت احتياج بدليل نيست زيرا كه
آنحضرت طفل بود كه پيغمبر مبعوث گشت و اسلام فطري داشت بخلاف ثلاثه ملعونه كه بر تقدير قبول
اسلام از ايشان اسلام آن گروه بعد از كفر و طغيان و سجده اصنام بوده مي مني كه شافعي و حنيفه
را شك و ريبي در اسلام حسنين نيست زيرا كه اسلام ايشان فطري بوده و در اسلام نشو و نما كرده
اما صحابه نيز دايشان مشكوك فيه اند كه اسلام ايشان بنا بر مصلحت بوده يا از خلاص ... در
اخباري كه مخالفين افترا و تهمت بسته اند بآن پيغمبر ع چه مبني برد فصل در جواب كه اين
مجملا اگر گويند كه در صدق اين خبر خلاف نيست كه من لم يقل برابع الخلفا فعليه لعنة الله گوئيم مراد خليفه
آدم و بعد و هم موسي و سيوم داود و چهارم علي است كما قال الله لعلي عليه السلام وعد الله الذين
آمنوا منكم و عملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم و ليمكنن لهم دينهم الذي
ارتضي لهم و قال يا داود انا جعلناك خليفة في الارض و قال و اذ قال موسي لاخيه هرون اخلفني
في قومي و قال اذ قال ربك لادم انا جعلناك خليفة الايه اگر گويند كه حضرت صلعم عليه السلام فرموده
من فضلني علي ابي بكر جلدته گوئيم اين خبر ظاهر البطلان است و حاشا كه امير المومنين ع قايل بمثل
اين شود زيرا كه صدق خبر علي سيد البشر من ابي فقد كفر مكذب آنست و خدا تعالي تفضيل فرموده
مجاهدين را بر غير ايشان كما قال الله تعالي و فضل الله المجاهدين علي القاعدين اجرا عظيما و مغفران
براند كه آيه در شان علي بن ابيطالب است ع و نيز حضرت علي ع افقه صحابه بوده چگونه بموجب حد
زند و در شرح نيامده كه از براي تفضيل يكي بر ديگري حد لازم آيد و نيز اين خبر معارض آنست كه من احد
من اصحابي علي علي فقد كفر و آيه مباهله مكذب آنست و از خبر يا علي انفك نفسي معلوم شد كه نفس محمد
و علي يكيست و محمد افضل پس علي افضل باشد اگر گويند كه حضرت رسالت پناه ص فرموده لا ينبغي لقوم
فيهم ابو بكر ان تومهم احد غيره گوئيم درين فخري نيست زيرا كه در خبر است كه آن حضرت فرموده صلوا خلف

کل بر و فاجر و ممکنست که وی در بین خبر فاجر باشد و صدق آن خبر موقوفست بکذب این خبر
که اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و این صادق پس آن کاذب باشد اگر گویند پیغمبر فرموده
اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر گوییم این خبر باطل و بهتان و کذبست بنا بر صدق اصحابی کالنجوم
الخ دیگر آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی فان تمسکتم
بهما لن تضلوا و این خبر منقولست از کتب فریقین و متفق علیه است پس تمسک باین باید با نه در مختلف
فیه و نیز اگر گویند که آن خبر درست بودی ابوبکر در روز سقیفه متمسک بآن شدی و زبیر شمشیر بروی
او نکشیدی و سعد عباده بر وی بیعت کردی و بنی هاشم از بیعت او تاخیر ننمودندی و انصار
نگفتندی منا امیر و منکم امیر و حسن علی علیه السلام دامن ابی بکر نگرفتی و از منبر بزیر نکشیدی و نگفتی
که تو چکاره که بر منبر جدم روی و نگفتی اقیلونی و باین قول بیعت تن از دبر نکردندی و ابوبکر محتاج ببیعت
نبودی و نه عمر بو بیعت وی و صحابه طلحه را نفرستادندی نزد او که از خدا بترس و عمر را بخلافت نصب
مکن که مردی غلیظ القلبست ما در حیات تو با او بر نمی آییم بعد از تو حال چگونه خواهد شد ابوبکر در
جواب این گفت اتخوفنی بالله اگر خدا از من پرسد گوییم بهترین خلق را نصب کردم و نیز میان ابو بکر
و عمر مخالفت اقتاله پس اقتدا بیکی ضد مخالفت باشد بدیگری چنانچه ابوبکر نماز تراویح تنها کردی
و عمر بجماعت و ابوبکر حج تمتعه و متعه نسا کردی و عمر از آن منع کرد و ابوبکر غنیمت قبیله بنی حنیفه بگرفت و
بخورد و عمر بگرفت برای صلح و فت لیکن در آن تصرف نکرد و در زمان خلافت خود بارباب آن
کرد و ابوبکر خلافت بیعت کرد و عمر بوصایت او پس اقتدا بیک ضد اقتدا بدیگری باشد اگر گویند که
پیغمبر فرموده ابوبکر و عمر سیدا کهول اهل الجنة گوییم در بهشت همگی جوانان خواهند بود که انا انشأناهن
انشاء فجعلناهن ابکارا عربا و مع ذلک این خبر معلولست از خبر مجمع علیه الحسن و الحسین سیدا شباب
الجنة و اگر مسلم داریم که راوی آن خبر صادقست گوییم مراد بآن خیه دنیاست که الدنیا سجن المؤمن و

جنة الکافر و اگر تاویل نکنند بیقین ثابت شده که در بهشت پیر و کهل نیست پس خبر کاذب و نیز
لازم آید که ایشان سادات انبیا باشند و این در غایت بطلان و نهایت خذلانست مر
انبیا را اگر گویند زنی بحاجتی بخدمت پیغمبر رفت حضرت فرمود فردا بیا زن گفت فان لم اجدک
قال الی ابی بکر گوییم این خبر معلولست بخبر مصابیح که عباس در مرض موت پیغمبر گفت یا رسول الله اذا
ما تریک نعوذ بالله منه فالی من فقال الی هذا و اشار الی علی و همچنین ابوبکر و عمر گفتند یا رسول الله
بعد از تو اقتدا بکه کنیم فرمود بخاصف النعل در آن حال امیر المؤمنین کفش پیغمبر را سنه میزد و در کتاب
مولف طبری آمده که حضرت صلی الله علیه و آله فرموده ایها الناس هذا ولیکم بعدی فی الدنیا و الآخرة
اگر گویند که از پیغمبر پرسیدند که من احب الناس الیک قال عائشة قیل من الرجال قال ابوها گوییم در کتاب
الفضول عجلی آمده که راوی این حدیث عمرو عاص است و از فساق زمانه بوده زیرا که وی گفته که من
زن خود فلانه را میخواهم و دوست میدارم در سواق پس بر قول او اعتبار نباید و نیز در کتاب الفضول
از عائشه روایت میکنند که وی از رسول صلی الله علیه و آله پرسیده که من احب الناس الیک یا رسول الله
قال فاطمة قلت من الرجال قال بعلها علی بن ابیطالب اگر گویند حسن بصری علیه ما علیه گوید که رسول الله
فرموده ما مضی امومن قط افضل من ابی بکر گوییم این خبر باطلست و ناقل او مهمل و عاطل زیرا که بصحت
پیوسته که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده علی خیر البشر من ابی فقد کفر و بآیه چهار که بحضرت علی منزلست
بآیه ان الله اصطفی آدم و نوحا الآیه و حسن بصری لعنه الله اگرچه اول شاگرد حضرت بود اما آخر از
حق برگردیده خروج نمود با معاویه بیعت کرد و در بیعت علی مساعد و ممد معاویه بود و در خلق مدد لشکر
شام کرد بزبان و تحریص لشکر یزید بقتل امام حسین ع نمود اگر مخالف گوید ان هذا الامر لا یکون فی علی
و لا لاحد من اولاده گوییم اگر خبر درست بودی اهل عالم اتفاق نکردی بامامت علی و مع ذلک مجمع
علیه است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده المهدی من ولد فاطمة و المهدی من ولد الحسین خالد بن

كل ب [illegible] صدق آن خبر موقوف ست بكذب اين
كه اصو [illegible] پس آن كاذب باشد اگر گويند پيغمبر فرموده
اقتدا [illegible] بهتان وكذب ست بنا بر صدق اصحابي كالنجوم
الخ ديگ [illegible] ك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي فان تمسكم
بهالن [illegible] تق عليه ست پس تمسك باين بايد نه در مخلف
فيه و [illegible] سقيفه متمسك باشدي و زپيش شمشير بر و سر
ا و نكر [illegible] بشم از بيعت او تاخير نمودندي وانصار
نگفتند [illegible] من ابي بكر نگرفتي و از منبر بزير نكشيدي و نگفتي
كه تو بجا [illegible] ماميت تن از و بر نگردنيدي و ابو بكر محتاج با بيعت
نبود [illegible] ري نزد او كه از خدا بترس و عمر را الخلافت بنصب
ممكن كر [illegible] باشيم بعد از تو حال چگونه خواهد شد ابو بكر در
جواب [illegible] گويم بهترين خلق را بنصب كردم و نيز ميان ابو
و عمر مخا [illegible] ابو بكري چنانچه ابو بكر نماز تراويح تنها كذ دي
و عمر بجا [illegible] منع كرد و ابو بكر غنيمت قبيله بني حنيفه بگرفت و
بخوز و [illegible] ت نكرد و در زمان خلافت خود باز باب آن
كردو ا [illegible] بل لعنة الله ايسا ضد اقتدا بدبكري باشد اگر گويند كه
پيغمبر فرمو [illegible] همگي جوانان خواهند بود كه انا انت انا من
انت [illegible] ت از خبر مجمع عليه الحسن والحسين سيدا شباب
الجنه و آ [illegible] يم مراد بآن خيه دنياست كه الدنيا سجن المومن و

جنة الكافر و اگر تا دليل نكنند بيقين ثابت شده كه در بهشت پير و كهل نيست پس خبر كاذب و نيز لازم آيد كه ايشان سادات انبيا باشند و اين در غايت بطلان و نهايت خذلان ست مر انبيا را اگر گويند زني بحاجتي بخدمت پيغمبر رفت حضرت فرمود فردا باز آ زن گفت فان لم اجدك قال الى ابي بكر گوييم اين خبر مجعول ست بجز مصابيح كه عباس در مرض موت پيغمبر گفت يا رسول الله اذا ما نزيك نعوذ بالله منه فالي من فقال الى هذا و اشار الى علي و همچنين ابو بكر و عمر گفتند يا رسول الله بعد از تو اقتدا بكه كنيم فرمود بخاصف النعل در آن حال امير المومنين كفش پيغمبر را سنه ميزد و در كتاب مولف طبري آمده كه حضرت صلى الله عليه وآله فرموده ايها الناس هذا وليكم بعدي في الدنيا والآخرة اگر گويند كه از پيغمبر پرسيدند كه من احب الناس اليك قال عائشة قيل من الرجال قال ابوها گوييم در كتاب الفضول عجلي آمده كه راوي اين حديث عمرو عاص ست و از فساق زمانه بوده زيرا كه وي گفته كه من زن خود فلانه را ميخواهم و دوست ميدارم در اسواق پس بر قول او اعتبار نبايد و نيز در كتاب الفضول از عائشه روايت ميكنند كه وي از رسول صلى الله عليه وآله پرسيده كه من احب الناس اليك يا رسول الله قال فاطمة قلت من الرجال قال بعلها علي بن ابيطالب اگر گويند حسن بصري عليه ما عليه گويد كه رسول الله فرموده ما مضي مومن قط افضل من ابي بكر گوييم اين خبر باطل ست و ناقل او مهمل و عاطل زيرا كه بصحت پيوسته كه پيغمبر صلى الله عليه وآله فرموده علي خير البشر من ابي فقد كفر و بآيه چهار كه بحضرت علي منزلست بآيه ان الله اصطفى آدم ونوحا الآيه و حسن بصري لعنه الله اگرچه اول شاگرد حضرت بود اما آخر از حق برگرديده خروج نمود با معاويه بيعت كرد و در بيعت علي مساعد و ممد معاويه بود و در خلق مدد لشكر شام كه بزبان و تحريص لشكر يزيد بقتل امام حسين ع نمود اگر مخالف گويد ان هذا الامر لا يكون في علي و لا لاحد من اولاده گوييم اگر خبر درست بودي اهل عالم اتفاق نكردي بامت علي و مع ذلك مجمع عليه ست كه پيغمبر صلى الله عليه وآله فرموده المهدي من ولد فاطمة و المهدي من ولد الحسين خالف من

جنة الکافره اگر تاویل نکنند بیقین ثابت شده که در بهشت پیرد کهل نیست پس خبر کاذب ونیز
لازم آید که ایشان سادات انبیا باشند و این در غایت بطلان و نهایت خذلانست مر
انبیا را اگر گویند زنی بحاجتی بخدمت پیغمبر رفت حضرت فرمود فردا بیا زن گفت فان لم احد ک
قال الی ابی بکر گوئیم این خبر مجعولست بجز مصابیح که عباس در مرض موت پیغمبر گفت یا رسول الله اذا
ما نزیک نعوذ بالله منه قالی من نقال الی هذا و اشار الی علی و همچنین ابوبکر و عمر گفتند یا رسول الله
بعد از تو اقتدا بکه کنم فرمود بخاصف النعل در الحال امیر المؤمنین کفش پیغمبر را سنه میزد و در کتاب
مولف طبری آمده که حضرت صلی الله علیه و آله فرموده ایها الناس هذا ولیکم بعدی فی الدنیا والآخرت
اگر گویند که از پیغمبر پرسیدند که من احب الناس الیک قال عائشة قیل من الرجال قال ابوها گوئیم در کتب
الفضول عجلی آمده که راوی این حدیث عمرو عاص است و از فساق زمانه بوده زیرا که وی گفته که من
زن خود فلانه را میخواهم و دوست میدارم در هر اوق پس بر قول او اعتبار نباید و نیز در کتب الفضول
از عائشه روایت میکنند که وی از رسول صلی الله علیه و آله پرسیده که من احب الناس الیک یا رسول الله
قال فاطمة قلت من الرجال قال بعلها علی بن ابیطالب اگر گویند حسن بصری علیه ما علیه گوید که رسول
فرموده ما مضی مومن قط افضل من ابی بکر گوئیم این خبر باطل است و ناقل او مهمل و عاطل زیرا که بصحت
پیوسته که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده علی خیر البشر من ابی فقد کفر و بآیه جهار که بحضرت علی منزلست و
بآیه ان الله اصطفی آدم و نوحا الآیه و حسن بصری لعنه الله اگرچه اول از شاگرد حضرت بود اما باخر از
حق بر گردیده خروج نمود با معاویه بیعت کرد و در سب علی مساعد و همد معاویه بود و از خلق مددی لشکر
شام که بزبان و تحریص لشکر یزید بقتل امام حسین ع نمود اگر مخالف گوید ان هذا الامر ملا یکون فی علی
ولا احد من اولاده گوئیم اگر خبر راست بودی اهل عالم اتفاق نکردی بامت علی و مع ذلک جمیع
علیست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده المهدی من ولد فاطمة و المهدی من ولد الحسین خاله من

صدق آن خبر موقوفست بکذب این خبر
پس آن کاذب باشد اگر گویند پیغمبر فرموده
بهتان و کذبست بنا بر صدق اصحابی کالنجوم
رک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی فان تمسکم
متفق علیه است پس تمسک باین باید بانه در مختلف
و زن سقیفه متمسک باشندی و زبیر شمشیر برآوردی
باهاشم از بیعت او تاخیر نمودندی و انصار
دامن ابی بکر نگرفتی و از منبر بزیر نکشیدی و نگفتی
ل بیت تن از و بر نگردیدی و ابوبکر محتاج با بیعت
اندی نزد او که از خدا بترس و عمر را الخلافت بنصب
نمی آئیم بعد از تو حال چگونه خواهد شد ابوبکر در
ند گوئیم بهترین خلق را نصب کردم و نیز میان ابو
شد بدیگری چنانچه ابوبکر نماز تراویح تنها کند در دیگران
ن منع کرد و ابوبکر غنیمت قبیله بنی حنیفه بگرفت و
نصرت نکرد و در زمان خلافت خود بار باب آن
پس لعنة الله ضد الله ابدیگری باشد اگر گویند که
ت همگی جوانان خواهند بود که انا ان انا معن
لست از خبر مجمع علیه الحسن و الحسین سیدا شباب
م مراد بآن خبیه دنیاست که الدنیا سجن المومن و

سعید کوید که رسول صلی الله علیه وآله فرموده الا وان علیا امیرکم من بعدی وخلیفتی واوصایی بذلک
اکر کویند اذا کان النبی صلی الله علیه وآله فی سفر کان ابوبکر سایرا عن یمینه واذا جلس جلس عن
یمینه او شما کوئیم ابوالفتح همدانی در کتاب منهاج ذکر کرده که رسول صلی الله علیه وآله روزی آب میخواستند
وابوبکر بر دست چپ آن حضرت نشسته بود واعرابی بر دست راست وی بود رسول الله صلی الله علیه
وآله بعد از فراغ آب باعرابی داد عمر کفت یا رسول الله ابوبکر بر دست چپ شما بود چرا بوی ندادید
باز مانده خود را وندادن پیغمبر آب بابوبکر قرینه است که او از جمله اصحاب الشمال باشد یا از الجمله که خدای تعالی
در بارهٔ ایشان فرموده فما للذین کفروا قبلک مهطعین عن الیمین وعن الشمال عزین اکر کویند
رسول الله فرموده ان الله وضع الحق علی لسان عمر کوئیم چون در حرب بدر عباس وعقیل با سیری
کرفتند حضرت مشورت کرد در بارهٔ ایشان عمر کفت می باید کشت ایشانرا پیغمبر صلی الله علیه وآله ازو
برنجیده ایشانرا خلاص کرد پس اکر حق در زبان او بودی حضرت خلاف قول او نکردی ودر بخاری
آمده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله در مرض الموت فرموده ایتونی بدوات وکتاب اکتب لکم
ما یحسم ماده الاختلاف بعدی اصحاب قصد کردند واسباب کتاب اکر از برای علی بنصیص بودی
صحابه منع آن مقصور بنمودند کوئیم این باطل است زیرا که اکر از برای ابی بکر نصی بودی اصحاب منع او
نکردندی با آنکه بزعم شما در بارهٔ وی منصوصست چنانکه بکذب وافترا بر پیغمبر در شان ابی بکر وعمر
چندین حدیث نقل کردید ویهود الخزلیف توریت کرده وکفر بر ایمان اختیار نموده کوساله پرست شدند
شما نیز با سواد کفر وظلمت امامت حق را حبا وباطل نموده تبدیل وتغییر وتحریف احادیث رسول الله
نموده اخفاء حق واظهار باطل نمودید ودر استبرا ووضو وصلوات وافعال حج وزکوة که پیغمبر صلی الله
علیه وآله مکررا فرموده بود ایها الناس خذوا عنی مناسککم وپیغمبر صلی الله علیه وآله بعد از آنکه وضو
ساخته بود هذا وضوء لا یقبل الله الصلوات الا به وهمچنان آنحضرت رحلت نفرموده بود که

خلاف امر کرده در همه امور تبدیل وتحریف نمودند چون آن حضرت در امور جزیه وصیت فرموده
باشد چکونه در خلافت وامامت که جمیع امور شرعیه ودنیه منوط است بر آنکه وصیت نافرموده
آنرا معطل کذاشته باشد اکر کویند شفقت حضرت صلی الله علیه وآله بر امت مقتضی آن بوده
که امر بخیری فرماید که بسبب خلاف آن مستحق دوزخ نباشند کوئیم این باطل است بر رسالت انبیا
وانزال کتب وتکلیف بر عبادات وطاعات که علم الله محیط بوده زیرا که اکثر خلایق مخالفت
کرده مستعد نار وازالقرار خواهند شد الخ در الجا جواب کویند نیز بهمان استدلال توان کرد اکر
کویند چون پیغمبر علی را در اخذ خلافت والنت وصیت او در بارهٔ وی عبث باشد کوئیم
بنابراین بعثت انبیا از حق تعالی با علم او بعجز ایشان عبث باشد قال الله تعالی عن ذلک
علوا کبیرا اکر کویند چرا حضرت علی ع مهاجرت نموده از مدینه طیبه بکوفه رفت کوئیم از برای آنکه
وی را نیز حرمی مخصوص باشد همچون مکه ومدینه دیکر آنکه معاویه لعین مخالف امیرالمومنین ع بود
ودر عراق جمعی کثیر ظاهر الالف هوادار ازی دجان سپاری میزدند وکوفه اقرب بشام بود
از مدینه ازینجهت بآن طرف عنان عزیمت معطوف ساختند خصم کوید اکر امامت علی ع
محقق بودی بایستی که مخفی نمی بود چنانکه در شرایع خفایی نیست کوئیم در تکالیف شرعیه ازینکه
مستغنی باشد که بانوجیه بان سهل الحصول باشند بخلاف امامت که آن حکومت وریاست
جامه در امر دین ودنیا وعدم انقیاد نفوس واطاعت من کل الوجوه با وجود حسد وعداوت با امیر
المومنین ع منافی وتحقق وظهور آن ونصب سید عالمیان مر آن حضرت نیست چکونه عاقل
منصف را ریب وشک در امامت حضرت امیرالمومنین ع باشد با آنکه روز غدیر خم بحضور
جمع کثیر بامر خالق کبیر مبالغه فرموده در امامت حیدر در حایط بنی النجار سید مختار بقول عزیز جبار
اصحاب را امر فرمود بسلام حضرت علی ع به امیرالمومنین وکفت اطلاق این لفظ به علی باید

بغیر وی نشاید و از سید مرتضی علم الهدی منقول است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
وآله در مکه بحضور چهل کس از صنادید قریش فرموده علی اخی و وصیی و خلیفتی من بعدی و منجز
وعدی و مقضی دینی و فقیه جرکوش که محدث خراسانست این حدیث را بشرح و بسط تمام در کتاب
خود در آیه کرده اگر گویند حضرت علی بمعاویه نامه نوشت که من امیر المومنین علی بن ابیطالب الی
معاویة بن ابی سفیان و عمرو بن العاص و من قبلهما من الناکثین ایشان در جواب نوشتند که
اگر امارت و امامت تو ما را قبول می بود با تو حرب نمیکردیم از کتابت امیر المومنین را محو کن
و علی بن ابیطالب بنویس و آن حضرت چنان کرد و این صورت دلالت کند بر عزل دگوییم حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وآله در روز حدیبیه بابو سفیان معاویه ابی سفیان در فرمان نوشت که
بسم الله الرحمن الرحیم من محمد رسول الله الی صخر بن حرب و سهیل بن عمرو و من قبلهما من المشرکین
الی و ایشان الجواب نوشتند که ما بسم الله الرحمن الرحیم نمیدانیم بنویس که باسمک اللهم و بنویس
که محمد بن عبد الله فانا لو اعترفنا انک رسول الله ما جادلناک و رسول الله و بسم الله الرحمن الرحیم
محمد محو کن و آن حضرت چنان کرد پس اینجا آن معنی دلالت نمیکند بر نبوت و رسالت پیغمبر اینجا
نیز دال بر عدم امامت امیر المومنین نباشد چه آنحضرت بمتابعت سید المرسلین عمل فرمود
و قول پیغمبر صلی الله علیه وآله یا علی زود باشد که تو نیز محتاج تحکیمین باشی موید آنست که پیغمبر صلی الله
علیه وآله با بنی قریظه حکمین فرموده و امیر المومنین ع با معاویه و آن در متون تواریخ مسطور و در السنه
خواص و عوام مذکور است اگر گویند علی را بعد از امر تحکیمین عمرو عاص معزول ساخت پس خلافت
وی باطل باشد گوییم خلافت امیر المومنین ع بامر خدا و رسول ع بوده نه در بیعت خلافت و
منصوب خالق بعزل خلایق معزول نباشد و نیز حکمین جهة رجوع بقرآن بود و حیله که معاویه مقرر
فی النار الحامیه سلار وی نمود و امیر المومنین بآن راضی نبود و بمبالغه خوارج که اگر امیر تحکیمین

نیمای تراهیکم جبرا و قهرا و آن صورت را قبول فرموده و ابوبکر معزول شد چنانکه در روایت در
روز خیبر بحضرت علی منصوب گشت و ابوبکر از امامت مردم در نماز بحالت المرض پیغمبر صلی الله
علیه وآله معزول شد و نصب وی بقول عایشه بوده چه بعد از علم حضرت بآن فرمود که دیگر این نصب
کرده با امامت مردم گفته عایشه پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده ان کید کن چنانچه در باره آن حضرت
یوسف ع و زلیخا وارد شده و همچنین عمر معزول شد ماخذ پیغمبر سوره را از وی وادن بحیدر کرار
و سوره و العادیات در حرب ذات السلاسل در شان علی نازل گشت و ابوبکر و عمر معزول
شدند در آن حین که یهودی ثمن زره از پیغمبر میخواست با آنکه آن حضرت حق یهودی ادا کرده
بود و آن یهود دعوی دروغ میکرد و ابوبکر و عمر با پیغمبر گفتند گواه می باید و سخن آنحضرت را تصدیق
نمودند و حضرت علی ع فرموده یا رسول الله ما ترا بوحی سماوی تصدیق مینماییم در ثمن در زره
چگونه تکذیب کنیم ابوبکر و عمر اکثر اوقات در زیر رایات مردان بودندی تا باخر ایشان
تابع اسامه بن زید گه که رعیت و غلام زاده حضرت علی شدند در الزام حجت
متهمان قلیل البضاعه و منتهکان کم دراته که از روی جهل و عناد با مومنان کامل الایمان
ایراد کنند و گویند ما را حجتی باید که خصم ما قبول باشد گوییم حجت آن باشد که فی نفس الامر
دلیل تواند بود اعم از آنکه خصم قبول کند یا نه دیگر فضیلت آدم را از خدا تعالی ابلیس ع قبول
نکرد و همچنین جمیع انبیا ایراد حج نموده اند ایشان را تکذیب کرده اند از الجمله صالح اخراج
ناقه بامر حق تعالی از حجر برای اهل دبر و مدرکرد و موسی با تسع آیات برای هدایت قطبیان
و حضرت رسالت پناه ص با سه هزار معجزات برای اهتدای مشرکان آمدند و اکثر ایشان
قبول نکرده اند ایمان ابا نمودند پس اگر فقیهی مومن از برای امامت امیر المومنین ع که از قبیل
حق المبین برهان و حجتی ایراد کند یا آنکه آن نزد مخلصان بمثابه بدیهی اولیست خصم مکابره و

عدم قبول نمایند و در ان قدحی نباشد و ما علی الرسول الا البلاغ و ما انت بمسیطر و ما انت علیهم
بجبار فذکر بالقرآن و نیز از اهل عالم اکثر منکر توحید و عدلند و این انکار مستلزم کذب آن نباشد
و همچنین بنی اسرائیل منکر نبوت موسی شدند کما قال الله تعالی و اذ قال موسی لقومه یا قوم
لم تؤذوننی و قد تعلمون الآیه و قوله تعالی یعرفون نعمة الله ثم ینکرونها و اکثرهم کافرون و حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله سیصد آیه از وحی و سه هزار از حدیث از برای امیر المؤمنین
علیه السلام مشافهه بامتان فرمود و بظاهر قبول کردند و آخر نقض عهد کرده جمله سه کان لم یسمعوا انکار نمودند
باریتعالی درباره بندگان احسان فرموده و ایشان بزبان خود کوشیدند بعدم قبول
قول حق مستوجب عذاب نیران شدند و نیز مستدل را اینقدر کفایتست که فی الواقع دلیلی
ثبت مدعای خود اجرا کند چنانکه گذشت اگر حسودی عنودی کبودی بقبول آن تلقین نماید فعلیه
الوبال و حول الله احوالنا الی احسن الحال   در آنچه علمای مخالفین سلفا و خلفا در حق صحابه
گفته اند و در آخر معالم اشارتی بدان است مبنی بر سه فصل   در آنچه در حق ابوبکر گفته اول
آنکه اقدام کرد بر کاری که مستحق آن نبود و بواسطه بیعت جمعی که بر ایشان نیز حرام بود انکار چه بیعت
ایشان بی اذن خدا و رسول واقع شد دوم خود را امیر المؤمنین خواند با آنکه میدانست که این
اسم مخصوص حضرت علیست سیوم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود ان الله
اصطفی من ولد اسماعیل قریشا و اصطفی من قریش هاشما پس چنانکه رسول هاشمی مقدم مخلوقات بود
باید که امیر المؤمنین نیز مقدم باشد بر همه چهارم آنکه فدک را از فاطمه بستد و التفات ننمود بتملیک رسول
صلی الله علیه و آله آنرا مر فاطمه علیهم را و آیت مواریث که بحدیث مفتری که خود را دمی آن بود
ششم با آنکه حضرت فاطمه صاحب الید و متصرف بود از و گواه طلبیده خلاف حدیث پیغمبر صلی الله
علیه و آله نمود که البینة علی المدعی و الیمین علی من انکر و بعض اصحاب از ترس آن شر المآب و بعضی

از عدم ترس من یوم الحساب با علم بآن کتمان شهادت نمودند هفتم خود را خلیفه رسول الله
نامید و حال آنکه خود گوید بات رسول الله و لم یستخلف هشتم ابوبکر گفت اجتنبوا الغنی حتی او تر
اشعار کم بنابراین تواند بود که شیطان او را بر آن داشته باشد که که آنچه که دیگر چون سوره
برائت نازل شد پیغمبر چند آیه از آن بابی بکر داد و فرموده که این را بکه برو بر مشرکان بخوان
و بگوی که من بعد کفار برهنه طواف خانه نکنند ابوبکر سه روز سه در رفته بود که جبرئیل امین از نزد
رب العالمین پیش سید المرسلین آمد که الله تعالی بعد از تحیات السلام یقول لا یؤدیها عنک الا
انت او رجل منک پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود علی منی و انا من علی و تمام سوره به علی داد و
عقب ابی بکر فرستاد و فرمود او مخیر است اگر خواهد در رکاب تو باشد و الا باز گردد و چون حق
سبحانه و تعالی او را منع فرمود از آنکه آیه موسم بمردم رساند با مشرکان عهدی نماید چگونه لایق
خلافت عالمیان باشد پس در آن سال ده تن از معاندان توابع ابوبکر و عمر و عثمان از روی
نفاق اتفاق کردند که بعد از محمد نگذارند که علی خلافت و حکومت که من عند الله و عند رسوله
حق آن حضرت بوده در آن تصرف فرماید و در خانه کعبه رفته عهدنامه برین نوشتند و در هم و
آن عهد را جد و میساختند تا آنکه چون حضرت رسالت پناه رحلت فرمود آن ملاعین بر کین
بیعت با بی بکر کرده بخلافت وی خود را لایق صحین ساختند چنانچه در کتاب ملل و نحل مذکور است
دیگر دزدی را حاضر کردند و دست چپ وی را برید و هر چند گفتند که راست می باید برید نشنید دیگر
وظیفه که صحابه برای او تعیین کردند بدان راضی ناشده بر سر منبر رفت و در اثنای خطبه شکایت
کرده تشنیع بر مردم زد که من مرد و شمایم اجرتم تمام دهید تا بر آنچه حق وی بود چیزی زیاده کردند
و شش هزار درهم جهت عایشه و شش هزار برای حفصه تعیین کرد پس خلافت بعثمان رسید
گفت بخدا من حکم نشما آنچه پدران شما در حق فاطمه کردند و از این سبب بوده که عایشه فتوی داد

نقل عثمان چنانچه ابو اسحق الثعالبی لطایف آورده بدین عبارت اقتلوا نعثلا وقالت مرة
بعد مرة اقتلوا احراق المصاحف وبقول او عثمان کشته شد دیگر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله
در مرض الموت ابوبکر و عمر و عثمان را در تحت رایت اسامه بن زید داشت و اسامه را بر ایشان
حاکم گذاشت تا عالمیان را معلوم شود که ایشان رعیت غلام علی اند و خادم مخدومی نشایند در آن
تقاعد کرده گفتند این مرو را معلوم شده که بخواهد مرد میخواهد که ما حاضر نباشیم و بعد از و پسر عم او علی
خلیفه او شود بخدا که نخواهیم هرچند اسامه تعجیل مینمود در بردن ایشان تاخیر انداخته اعذار نا
معقول می آوردند و آخر حضرت صلی الله علیه وآله لعن الله من تخلف عن جیش اسامه دیگر چون
ابوبکر از جیش اسامه تخلف نموده مخالفت رسول الله کرده خلیفه شد اسامه دور از ده میل رفته بود
نامه نوشت با اسامه باین عبارت بسم الله الرحمن الرحیم من ابی بکر الصدیق خلیفه رسول الله
الی اسامة بن زید اما بعد فان المسلمون استخلفونی و رضوا بی فاذا قرأت کتابی فاقبل الی والسلام
و او را منع کرد از آنجا که پیغمبر بوی فرموده و نصب کرده اسامه در جواب نوشت که بسم الله الرحمن
الرحیم من اسامة بن زید الذی ولاه رسول الله علی عتیق ابن ابی قحافة اما بعد فانه ورد علی منک کتاب
ینقض آخره اوله زعمت انک خلیفه رسول الله ثم ذکرت ان المسلمین استخلفونی و رضوا بی اما
قولک ان المسلمین استخلفونی فانا لم استخلفک ولم ارض بک فاذا قرأت هذا فاقبل الوجه ان
الذی وجهک فیه رسول الله معی والحنین عباس عم رسول الله و زبیر عوام ابن عمه رسول الله وابوسفیان
بن حرب بروی رد کردند تا بجدی که زبیر عوام بروی شمشیر کشید چنانکه در اربعین فخر رازی وا سد
شده و چون عایشه انکار ابوهریره کرد بسبب جامه فاخر که پوشیده و اسپی تازی که سوار شده
بود او گفت فانی غیرت سبعمائه حدیث من الاحادیث التی قال رسول الله فی حق علی بن ابی
طالب الی ابیک فاطمه روزی در روضه رسول الله صلعم نشسته بود ابوبکر بآنجا رفت وگفت یا فاطمه

دفن صاحبک لیلة الاربعاء یعنی رسول الله را حاشا در آن جهان بد حالیست که در شب
چهارشنبه دفن شده و این خلاف واقع است بلکه آن حضرت روز چهارشنبه رحلت
فرموده شب پنجشنبه امیر المومنین ع به تجهیز سید المرسلین نموده و اگر چنان هم بوده که شب چهار
شنبه مدفون شده باشد آن حضرت را از آن چه زیان چون خالق دو جهان کون و مکان
را جهت سید عالمیان خلق فرموده که لولاک لما خلقت الافلاک دیگر ابوبکر عاجز آمد از میراث
جده تا مغیره بن شعبه او را تنبیه کرد دیگر در معنی ابا قول الله تعالی فاکهة وابا ابوبکر و عمر ندانستند
گفتند که فاما الفاکهة فنعرفها والاب فلا نعرفه و چون حضرت علی ع در حضور مهاجر و انصار سلونی
عما دون العرش فرمود ابوبکر حاضر بود و نزد هر عاقل فرق واضح و لایح است میان کسی که سلونی
فرموده و تا کسی که اقیلونی گفته دیگر بر خالد ولید حد خداوند تعالی جاری نکرد دانید که مالک بن
نویره را کشته بود و خالد را قصاص نکرد و از بنی حنیفه در آن شب کسی بر زن وی فسا کرده
بود او را حد نزد و مع ذلک او را سیف الله نام کرد و مال بنی حنیفه و اساری دشمنان مسلمان
قسمت کرده و نام ایشان اهل رده کرده و عمر این امر را کاره بود لیکن ابوبکر سخن وی قبول
نکرد و سبب آن بود که قبیله بنی حنیفه وی را زکوات نداده و گفتند ما زکوات مال خود
در زمان رسول الله به قبیله خویش میدادیم امروز نیز چنان کنیم با آنکه خلافت حق بنی هاشم
است ترا با آن چکار از خدا بترس و از این امر دست بدار و مقرر است که مانع زکات تا دلیل
مستحق قتل نباشد و خالد بقول ناحق ابی بکر حرب در پیوست و موذن حنفیان را با اولاد وی
بکشت و او را مصیب دانست دیگر شخصی سه دعوت بیعت خود که انکس آن نمود او را
در آتش انداختن فرمود و آن مظلوم در میان آتش کلمه عرض کرد بزه و بال آن در گردن ظالم
بماند دیگر آنکه شک که در امامت خود و گفت کاشکی فدک از فاطمه غصب نکردمی و کاشکی

در خانهٔ علی ع می شکستیم و نمیسوختیم و کاشکی در سقیفهٔ بنی ساعده بر دست عمر با ابی بکر بیعت
نیکردم و دریغا کار شروع نمی نمودم و کاشکی جنیفه را نمیکشتم و اصبع بن جزیه کو بدچون اشعث
مرتد شد از اسلام خالد وی را گرفته نزد ابی بکر فرستاد و او مستحق قتل بود ابی بکر باید رخود لعن
مخانه در بارهٔ وی مشورت که پدر گفت او از اکابر زمانه ست و او و پدران او را چون ما
خدمتکاران بوده اند وی را داماد خود ساز که این معنی سبب فخر ما باشد و ابوبکر بقول پدر اثر عمل
نمود چنانکه شاعری درین باب چند بیت گفته ست   در چیزهائی که بحق عمر گفته اند
اول آنکه چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود اعرفکم بالمنافقین حذیفه عمر دو بار نزد
حذیفه رفت و گفت پیغمبر ترا از منافقین خبر داد آیا من از ایشانم حذیفه گفت ما کنت لافشو سر
رسول الله چنانکه در کتاب سواد و بیاض آمده از کتب اهل سنت در ذکر طبقات مشایخ دوم
چون رسول الله ص از عالم رحلت فرمود عمر را اشتباه شد که شاید مردن برادر روا نباشد
و ما برغم آنکه وی مرده چیزی چند کنیم که از آن راضی نباشد و ما را بران بجزا و سزا رساند پس نزد
ابی بکر برفت و او دیهی بود قریب مدینه و حال ها وی گفت ابوبکر این آیه بر وی خواند که انک
میت و انهم میتون عمر گفت پنداری که من این آیه نشنیده ام و هر دو باتفاق در مدینه ببالین
سید المرسلین آمدند و ابوبکر چادر از روی پیغمبر برداشت و او را در آن عالم رفته دید روی
حضرت را ببوسید و گفت فداک امی و ابی پس عمر گفت بشتاب بطلب خلافت و بیعت
از مردمان بستان پیش از آنکه علی علیه السلام از کار پیغمبر سر در رود و خلافت تو در ساز د
و درین کتاب ملل و نحل مذکورست و در آن روز چهار صد کس بولایات و مدن قبایل عرب
جهت رسوخ خلافت خود روان کرد و زد و م در اطراف بلاد اسلام مردم بهر یک مشغول
فرستاد و بهر جا نامه نوشت که من خلیفه رسول الله ام روز سیوم که کار خود تمام کردند بر سر قبر

رسول الله رفتند نماز بر قبر گذاردند سیوم عمر خواست که حد مجنون زند علی ع گفت حد مزن
که رفع العلم عن المجنون عمر گفت لولا علی لهلک و همچنین خواست که زنی حامله را از جهت زنا حد
زند حضرت علی ع فرمود ان کان لک علیها سلطان فما سلطانک علی ما فی بطنها عمر اینجا گفت
لولا علی لهلک عمر چهارم روزی عمر خطبه میخواند گفت هر که بر مهر زن مقالات کند و از چهار صد درهم
بیفزاید وی را حد زنم و آن را بچهار صد درهم آرم پیرزنی حاضر بود گفت یا عمر کلام تو اولیست بقبول یا
کلام الله عمر گفت سخن الله پیرزنی گفت فقال الله تعالی و ان آتیتم احدیهن قنطارا فلا تاخذوا منه
شیئا عمر در گریه افتاد و گفت خاموش باش پس گفت کل الناس افقه من عمر حتی المخدرات فی
البیوت و در دی حتی العجایز فی البیوت عمر مخلف کرد و از حبیش اسامه ششم عمر شنید که جمعی
در خانهٔ بشرب خمر مشغولند بر بام آن خانه رفت و بانگ بر ایشان زد و بتهدید شخصی از میان آن
گفت یا عمر سه خطا کردی اول آنکه رسول الله پیش از کلام سلام کفتی و تو خلاف آن کردی
دوم فرمود و اتوا البیوت من ابوابها و تو از بام خانه در آمدی سیوم قال الله تعالی و لا تجسسوا
و تعالی التجسس کنان سر سر ما بجوم کردی عمر خجل زده شده باز گردید هفتم عمر بوصیت ابی بکر در منصب
خلافت متمکن شده وصیت پدر رقبول نکرد بامامت علی علیه السلام هشتم حضرت علی علیه السلام
را بقهر و جبر گفت که بیعت کن بر خلیفه زمانه نهم چون فاطمه مانع ازین شد در برشکم وی زد و فرزند
را که در شکم مبارک آن حضرت را بکشت و در خانه بسوخت و خالد را فرمود که فاطمه را بشمشیر زن
و آن کافر بحکم آن ظالم اشد کفرا و نفاقا شمشیر در غلاف کرده بزد بر بازوی حضرت فاطمه ع چنانچه
در روز وفات همچنان جای آن سیاه مانده بود دیگر حجت نامه فدک که ابوبکر نوشته بود با مضا
خط حضرت رسالت ص از حضرت فاطمه بستد و پاره کرد دیگر خمس که از برای اهل البیت معین بود
از جانب خدا و رسول صلی الله علیه و آله برطرف کرد دیگر مانع شد از متعه حج و متعه ان که حق سبحانه

امر بان فرموده بود و گفت متعتان کانتا علی عهد رسول الله حلالاً فانا احرمهما واعاقب علیهما متعة
الحج ومتعة النساء دیگر آنکه مغیره را حد نزد و گواهان بر حرم جرح کرد بجهت دوستی که میان او و مغیره
بود دیگر نماز تراویح بجماعت گذارد و حال آنکه این نماز را پیغمبر ص فرادی میگذارد دیگر خلافت را
بشوری تعیین کرد نسبت جاهلیه دیگر خراج بر سواد تعیین کرد اینها همه که مذکور شد مخالف حق و
بدعتست

در بیان آنچه علما در حق عثمان گفته اند

اول تقدم که بر بنی هاشم که معدن علم
و وحی بودند و حال آنکه او از شجره ملعونه بنی امیه بود و پیغمبر ص در خواب دیده بود که کلاب و خنازیر
بر منبر او بالای رفته و از خواب بترسید و از جبرئیل تعبیر خواب بپرسید او گفت بنی امیه بر
دین تو مستولی شوند و ایشان چهارده پادشاه باشند و اول ایشان عثمانست دوم
بر اهل البیت ظلم نموده حق ایشان نداد و در بیت المال را بگشاد و حقوق فقرا و مساکین را
بان اب و احباب خود داد سیوم آنکه آن نفی را که رسول الله ص از نزد خود براندی ایشان را باز
خواند چهارم آنکه عثمان مصاحف بسیار بسوخت چنانچه عایشه گفت اقتلوا احراق المصاحف و
بدر خانه ابن مسعود رفته مصحف او را طلبید تا بسوزد و وی نداد چندان آتش بزد که جان بداد پنجم
ولید عتبه را بعمارت امام خلق که شبی صبوح کرده صبح آنرا در نماز بعد از قراءت الحمد بعوض سوره شعری
خواند ششم سعید بن العاص را بکوفه والی گردانیده او چندان ظلم نموده بر مردم آنجا که از غایت اضطرار
او را زدند و از کوفه بدر کردند هفتم عبد الله سعید بن العاص را والی مصر کرد او طریق ظلم و تعدی
پیش گرفت تا آنکه چند بار مردم آنجا شکایت نزد وی بردند و با آخر خجل زده دست محمد ابی بکر را
بجای او فرستاد و نهانی چیزی باهل مصر نوشته پیغام داد که فاذا جاءکم محمد بن ابی بکر فاقتلوه و حضرت
امیر المؤمنین ع محمد را تنبیه کرده خط را از قاصد عثمان بستد و بر مضمون آن مطلع شده بمدینه
عود کرد هشتم حکم بن العاص را که طرید رسول الله بود بخواند و ابو ذر غفاری که حبیب حضرت بود

براند و وی در ربذه دور از آبادانی برد نهم اصحاب عمار را نزد وی فرستادند که از خدا بترسد
و حقوق ما بده عمار را چندان بزد که غش کرد و چهار نماز واجب از وی بدین سبب فوت شده
و حال آنکه پیغمبر در باره عمار فرموده حایط الایمان لحمه و دمه و فرمود که اشتاقت الجنة الی ثلث علی
و عمار و سلمان و همچنین فرموده من اراد ان ینظر الی عیسی فی خلقه فلینظر الی ابی ذر الغفاری
و قال والله ما اقلت الخضراء ولا اظلت الغبراء علی ذی لهجة اصدق من ابی ذر الغفاری
دهم روزی چهار هزار درهم بچهار نفر داد از اقربای خود و اولاد مهاجر و انصار از گرسنگی فریاد
فریاد میکردند و بر ایشان رحم نکرد یازدهم از رسم خلفای ناخلف عدول کرده باطیل و علم و
غلامان ترک و حجاب و جواب برسوم قیاصره و جبابره عمل نموده روزی امیر المؤمنین ع نصیحت وی
میفرمود در باب اتلاف بیت المال از آن برنجید لحکم و نصحت لکم ولکن لا تحبون الناصحین از
سر جهل و عداوت دوات و قلم با میر المؤمنین ع انداخت و حضرت شمشیر برو کشید
دوازدهم عشر مال بر تجار تعیین کرد و بر صحراها و علف زارها خراج بنهاد تا دواب اصحاب و
ارباب از گرسنگی نزدیک بمردن رسیده مردم می آمدند و علف صحاری را میخریدند و چندان
ستم و بیداد مینا نهاد که خلایق به تنگ آمده اتفاق کردند و آن ملعون را از میان برداشتند
و لاشه مردار او را در مزبله انداختند سباع و هوام گوشت وی را خوردند روز سیوم یک
غلام استخوان او را برده در گورستان یهودان دفن کردند و این قبه که حالا مست کنند
عثمان مطعون است و گویند معاویه در ایام استیلای خود آن مقبره را با مقبره مسلمانان پیوست
و در بیست و پنج سال که مدت خلافت شیوخ بود امیر المؤمنین ع را هیچ عمل از اعمال دینوی
مدخل ندادند و بصورت شهربند مینشستند چنانچه در ان اوقات هرگز از دروازه مدینه پا
بیرون ننهاد مگر آنکه در حرب مسیلمه کذاب باذن ایشان بیرون رفت و پیش از آنکه آنحضرت

رسد خالد بان لشکر وی مسیله را بدست وحشی قاتل حمزه کشته بودند اما وحشی در آخر عمر بشرب اثام
و در خرابات بفاحشه عاشق شد و قریب یکسال با وی در خمر خوردن بود تا روزی آن لعین مست
سر بر ران آن لعینه گذاشته بدوزخ رفت جنب و سکران خسر الدنیا والآخرة [illegible]
صلی الله علیه وآله عمرو بن العاص علی ابی بکر و عمر و عثمان وهو قد صلی بهم ولم یقتد علی باحد غیر النبی صلی الله علیه و
آله ... مسایل متفرقه مشتمل بر هشت فصل ... در ذکر طلحتین و عایشه اجماع مسلمانان است
که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم فرموده یا علی ستقاتل بعد القاسطین والمارقین والناکثین
قاسطین معاویه و لشکر وی بودند و مارقین خوارج نهروان و ناکثین طلحه و زبیر زیرا که ایشان با علی ع
بیعت کردند و آخر نکث عهد نمودند و اول کسی که بیعت کرد با علی علیه السلام بعد از قتل عثمان طلحه بود
و دست او شل بود حضرت را ازین خوش نیامد و فرمود با دست شل آمده و حال آنکه تو ظلم خواهی
کرد و کافر خواهی مرد زیرا که پیغمبر فرموده یا علی حاربک فقد حاربنی و هر که با پیغمبر حرب نموده کافر بوده پس
طلحه و زبیر و عایشه که با امیر المومنین ع حرب کردند کافر باشند چه ابوبکر که خلافت وی در بیعت مردم
بوده نه بنص و عصمت بنی حنیفه که زکاتش نداده بودند ایشان را غارت کرد و بعضی را بکشت و بعضی
را اسیر کرد و دیگر آنکه چون طلحه و زبیر و عایشه از مدینه لشکری با هم پیوسته در بصره بقصد محاربه
امیر المومنین ع آمدند و هر چند آن حضرت ایشان را بنصایح و مواعظ تخویف فرمود ایشان
هیچ اندیشه ننمودند و ابتدا بقتال کردند و هفتاد تن از موالیان و یکجهتان امیر المومنین ع را
بقتل آوردند و بیت المال غارت کردند و سعی در فساد نمودند بقول خدا و رسول کافر باشند و
خدای تعالی فرموده انما جزاء الذین یحاربون الله ورسوله ویسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا
الی قوله عذاب عظیم و فرموده فقاتلوا ائمة الکفر انهم لا ایمان لهم و در زمان حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم نکث عهد و خلافت امیر المومنین ع نمودند و بعد از پیغمبر و نوبت و حق تعالی فرموده

و من نکث فانما ینکث علی نفسه و خدای تعالی درباره زنان فرموده و قرن فی بیوتکن و عایشه خلاف
حق نموده از کاشانه خود بیرون رفته و در میان جماعتی مردان بیگانه بقتال امیر المومنین ع متوجه شد
و خدای تعالی سوره یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک درباره وی و حفصه فرو فرستاد و ایشان را
تشبیه بزنان نوح کرد و قال فیهما و قیل ادخلا النار مع الداخلین و قال الله تعالی یا نساء النبی من
یات منکن بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین و باجماع ایشان یعنی طلحه و زبیر و عایشه
باغی شدند و خدای تعالی امر بقتل باغی فرموده حیث قال فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء الی امر الله اگر خصم گوید
که ایشان توبه کردند گوییم طلحه را مروان در حرب کشت و زبیر که گریخته میرفت تا خود را بمعاویه رساند
و باستظهار وی با علی ع خصومت کند پس ثابت نباشد اگر خصم گوید که حضرت علی علیه السلام
فرموده قال رسول الله قاتل ابن صفیة بالنار و قاتل زبیر برای جامه که از علی طلبتانه زبیر را بکشت
نه برای خدای تعالی ازین جهت در دوزخ رفت چه در آخر خارجی شد و بخروج اگر خصم گوید که عایشه
بعد از محاربه توبه کرد گوییم اگر تایبه می بود برغبت معاویه بقتل آل علی نمینمودند و مردم را بقمع و قلع
ایشان نمی فرمود زیرا که چون کتابت عایشه بمعاویه رسید و مضمون آن را باهل شام رسانید
خلایق بکشتن اهل البیت دلیر شدند و همچنین در روزی که نعش حضرت امام حسن را امام حسین
در روضه جد بزرگوار خود آورد که بر او نماز گذارد عایشه ملعونه بر اشتری سوار شده آنجا حاضر
شد و کسان خود را فرمود که تیر بر نعش حسن زدند پس در عصیان طغیان غیر تایب بوده باشد
چون حضرت حسین ع بن علی علیه السلام را با جمیع از اولاد و اخوان و بنی اعمام و اخوال
و محبین و انساب در کربلا شهید کردند عسکر شامت اثر یزید سوره انا فتحنا لک فتحا
مبینا میخواندند و شادی مینمودند در غلبه یزیدیان و مغلوبیه آل پیغمبر آخر الزمان ع و یزید پلید در
اطراف ممالک خود فتحنامه روان کرد و خلایق بشومی وی مستوجب دوزخ شدند از

بر جهل و بدعت رسم و عادات خود دشمنی آل عبا و دوستی یزید مرتد بجهت دنیای بی بقا کردند
و در دهه عاشورا بعیش و شادمانی میگذرانیدند و در لیلة العشر و بعد خود را حنا بسته تا
روز بسماع و غنا می بودند چنانچه اهل لار روز دهم محرم را کالعید دانسته آن روز را محیا کویند
و مشایخ متصوفه منحوس در آن روز باستماع دف و نی و سماع می بودند نعوذ بالله من شرور
انفسهم و من سیئات اعمالهم لکن بحمد الله والمنه که درین اوقات فرخنده ساعات قضیه منعکس
شده در جمله ممالک عراق و خراسان بلکه در بلاد هند دشمنان بر سر منابر لعن برای ابی بکر
و عمر و عثمان و جمیع دشمنان علی ع کرده مدح و مناقب اهل البیت سید المرسلین کویند الحمد لله
الذی هدیهم و ایانا بمتابعت محمد خاتم الانبیا و اولنا بموالات علی فاتح الاولیا از جمله اعلاق
نواصب آنست که جماعتی را که بر قتل حضرت امام حسین علیه السلام معاویه و یزید بن معاویه کردند
ایشان را تعظیم و تفخیم کرده بعضی را مکرمین خوانند و کمترین آنکسانند که رؤس شهدا را بدمشق میبردند
و در راه بهر قریه که میرسیدند مردم آنجا را بهانه مبارک باد فتح یزید می نمودند و بعضی دیگر را بنی قضیب د
ایشان اولاد شخصی اند که آن مدبر چوب بر دست یزید کافر داد و آن لعین بر کین چوب بر دندان
فرزندان امیر المومنین ع و قرة العین سید المرسلین ص می نهاد و جمیع دیگر را بنی الطشت کویند یعنی
کسانی که سر مبارک حضرت حسین ع را بر طشت نهاده پیش یزید بردند و جمیع دیگر را بنی السنان کویند
که سرهای شهدا را بر نیزه کرده بشام بردند و بعضی بنی النعل کویند و ابن الجاسر آن اناسند که
بعد از قتل شهدا در صحرای کربلا رفتند و بعدم حضور خود در آن روز متاسف بودند بلکه لکد بر کشتها
زدند و بنی الفتح آنان اند که سوره انا فتحنا بر فتح یزید پلید میخوانیدند و سخن صادق نزد مخالفان منافق
آنست که این اعتقاد باشد اگر نه چنین است او را سنی فضی کویند که رافضی نیست بطریق ایشان
و در ایام عاشورا بموافقت شهدا حزین و غمکین باشد و متی را نجس میدانند و در حین نماز نظر

به یسار و یمین نا کرده با اطمینان و تمکین نشست و پیش از قرائت فاتحه و سوره خواندن بسم الله
الرحمن الرحیم واجب میدانند و همه انبیا و کریمه را معصوم دانسته پدران و مادران ایشان را
مومن و مومنه می شناسند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله زید بن حارثه را بمال خدیجه
خاتون خریده و خدیجه زید را برسول بخشید و حضرت او را آزاد کرد و زید را از پدر وی حارثه کلبی
دزدیده بودند حارثه چون احوال فرزند معلوم کرد روزی با دو سامی بنی کلب نزد ابیطالب آمد
و از و التماس کرد که محمد را بکوی که زید را بمن بفروشد پیغمبر فرمود که او را آزاد کردم اگر خواهد پیش پدر رود
و اگر خواهد اینجا باشد زید گفت من از پدر رشک بری شدم حارثه چون این سخن بشنید گفت
او از من بری نیست میراث من بدو نرسد زید ازین معنی پریشان شد حضرت چون برین حال
اطلاع یافت فرمود من زید را بفرزندی قبول کردم و زید بن محمد معروف شد تا وحی فرود آمد که
ادعوهم لآبائهم یعنی بخوانید ایشان را باسم پدران ایشان مردم قبول نکردند دیگرباره وحی فرود
آمد که ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین با وجود این حال از آن مقال باز
نمی ایستادند تا آنکه زید زن خود زینب را طلاق داد و پیغمبر او را داخل زوجات طاهرات کرد
بعقد خود در آورده و معلوم شد که زید داخل عترت نیست بلکه خادم ایشانست
مردم
در آنکه مذهب زیدیه باطل است بچند وجه یقین است حاصل که مذهب زید در زمان پیغمبر نبوده زیرا که
وی پسر امام زین العابدین ع بوده بعد از وی خروج کرد پس آن مذهب بدعت باشد و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرموده که لکل صاحب ذنب توبه الا صاحب البدع والاهواء لیس لهم توبه انا
منهم بری چنانچه در باب ششم در فصل در بیان ایمه ضلال گفته شد دوم با وجود آنکه امام محمد باقر علیه السلام
معصوم بوده و پیغمبر بلسان جابر بوی فرموده و بنص خدا و رسول و امیر المومنین ع و آبا متیقن منصوب
بوده بامامت کسی دیگر را ازین منصب رسید سوم متفق اند شیعه و سنیه که باطل است این مذهب

چهارم امامت را عصمت باید و غیر معصوم امام نشاید و زید معصوم نبوده پنجم اگر امام از بنی فاطمه باید که شرط
شاید که بر وزیکه ده کس از اولاد فاطمه ظهور کنند و این باطل است ششم چون عصمت امام ثابت
شد مدعیان امامت زید کاذب باشند هفتم اجماعیست که امت بعد از حضرت صلی الله علیه و آله
در بیان امامت سه فرقه شده اند اول آنکه امام منصوص باید همچون حضرت علی ع و این حق است
دوم بمیراث و این طایفه عباسیان بودند سیوم باختیار خلایق و این مذهب صحابه است و هیچکدام
ازین طوایف ثلثه قایل بخروج نیستند پس باطل باشند — در ذکر بعض اصحاب که در روز سقیفه
برای ابوبکر بیعت نکردند اول فارس سلمان که دران روز بابوبکر گفت کردی نکردی حق میره ببردی
دوم ابوذر یعنی جندب بن جناده غفاری سیوم حذیفة الیمانی چهارم خزیمه بن الثابت ذو الشهادتین
پنجم مقداد بن اسود الکندی ششم سعد بن معاذ الانصاری هفتم ابوالهیثم بن التیهان هشتم عمار یاسر
نهم خباب دهم قیس ابن زید یازدهم بریده الاسلمی دوازدهم خالد بن سعد بن العاص سیزدهم ابو
ایوب الانصاری چهاردهم خالد بن زید الانصاری پانزدهم زید بن حنیف شانزدهم ماسح بن حنیف
هفدهم قیس بن سعد بن عباده خزرجی هجدهم جابر بن عبد الله الانصاری نوزدهم ابوسعید الخدری
بیستم عبد الله و فضل ابنا عباس ابن عبد المطلب — در بیان آنکه امیر المومنین ع افضل است
از انبیا سابق بنابر چند وجه اول بحدیث من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی تقویه والی
ابراهیم فی خلته والی موسی فی هیبته والی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابیطالب چنانکه فخر
رازی گوید که احمد بیهقی صاحب کتاب مشاهیر الصحابه آورده که آنچه در پنج پیغمبر اولی العزم متفرق بوده از
خصال مرضیه در شان امیر المومنین ع حاصل بوده پس افضل از ایشان باشد دوم در قرآن
و حدیث او را نفس رسول الله فرموده و حضرت رسول افضل انبیاست پس حضرت علی علیه السلام
افضل باشد سیوم اعلم بوده چه فرموده که اوکثرت الوساده و قال تعالی والذین اوتوا العلم درجات

و قال هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون اما آنکه حضرت علیه السلام افضل است از
آدم و دیگر انبیا علیه السلام زیرا که در بارهٔ آدم فرموده و عصی آدم و قال فنسی ولم نجد له عزما
و در حق علی السلام فرموده یوفون بالنذر و آدم گندم خورد و او را از بهشت بیرون کردند و
امیر المومنین سه قرص نان جو داد و جنت خرید کما قال الله تعالی و یطعمون الطعام علی حبه
مسکینا و یتیما و اسیرا و در بارهٔ ولد نوح فرموده انه لیس من اهلک و در شان سید النسا
فاطمه زهرا و لنا و نا و در شان فرزندان علی علیه السلام گفته ابنا ءنا و در بارهٔ زن و لوط فرموده
فخانتاهما و در سفینه نوح هفتاد و سه تن ناجی شدند و در سفینه علی علیه السلام که مثل اهل بیتی
الخ در میان امت اعداد لا تحصی و ابراهیم گفت و لکن لیطمئن قلبی و حضرت علی علیه السلام
فرموده لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا و ابراهیم تسلیم شد بذبح اسمعیل و علی بذبح خود و
موسی در کوه طور که درمیان ما و فرعون هشت فرسخ بوده گفت فاخاف ان یصلون و
حضرت علی قال الشهادت فرمود فزت برب الکعبه و قال علیه السلام والله لابن ابیطالب
انس بالموت من الطفل بثدی امه نوح نبوت داشت و علی امامت و ابراهیم خلت و علی
شجاعت و موسی مکالمت و علی ولایت حیث قال الله انما ولیکم الله الآیه و داود خلیفه الله
بود و علی اسد الله سلیمان ملکا لا ینبغی لاحد طلب کرد و علی فرمود یا دنیا طلقتک ثلثا لا رجعة
لی فیک و موسی گفت ففررت و حضرت علی کرار غیر فرار فرمود لا افررت فرار العبد سلیمان
ملک عدد داشت و روا جهات شهر بود و علی علیه السلام را ملک اذا رایت ثم رایت نعیما و ملکا
کبیرا موسی نان خواست که رب انی لما انزلت الی من خیر علی نان داد که و یطعمون الطعام
الآیه آدم جنت را بگندم فروخت علی علیه السلام بهشت را با قراص جو خرید علی علیه السلام
را چهار بود و هیچ یک از انبیا را آن نبود حضرت علی السلام فرموده والله که اگر خواهم از

بااسم الله بارکنیم چهل شتری باید وحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم فرموده
اشجعکم واقضاکم علی وقضا مستلزم جمیع علوم است وباجماع بلکه نزد جمیع اهل ملل وادیان حضرت
علی علیه السلام اشجع است از جمیع خلایق وحق سبحانه وتعالی حضرت علی علیه السلام را در سه موضع
از قرآن باخود ورسول صلی الله علیه وآله ضم فرموده اول در خمس که حصه از برای خود وحصه بمحمد صلی الله
علیه وآله وحصه از برای حضرت علی علیه السلام تعیین نموده دوم آیه اطیعوا الله واطیعوا الرسول
واولی الامر منکم سیوم آیه خاتم که اثبات ولایت علی علیه السلام وخود فرموده وهیچ یک از انبیا
مسمی باسم علی علا علیه السلام نبوده بجز شاه اولیا وفضایل حضرت علی علیه السلام نه در آن
مرتبه است که به تقریر زبان وتحریر بیان استقصای آن توان نمود بقطره از آن بحر زخار و
ذره آن نور شگرف اختصار رفت ودر اثبات نزول آیه سلام علی عباده الخ در شان
امیر المومنین علیه السلام مراد از قول الله تعالی سلام علی عباده الذین اصطفی عترت رسول
الله اند وبعضی از علما گویند مراد علما امت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم اند وبرین تقدیر نیز
عترت باشند چه عترت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اعلم علما اند وآنچه دلالت میکند بر آنکه
مراد از آیه ابعدیه امت آن است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله فرموده ان الله
اصطفی من ولد اسماعیل قریش یعنی بنی هاشم مختار وبرگزیده حضرت حق اند ومصطفی خدا می باید
معصوم باشد اگر جایز الخطا باشد بواسطه جریمه که از وصادر شود مغضوب علیه کرده ومختار نتواند
بود پس معصوم باشد وهیچ یک از امت معصوم نبوده دیگر قول الله تعالی ولو تقول علینا
بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین فما منکم من احد عنه حاجزین دانست که
عصمت ائمه الطاهرین الطیبین زیرا که اگر کسی کلمه نه بروجه صواب گوید جزای او اینست پس
حال کسی که جایز الخطا باشد ومفتری برخدا ورسول صلی الله علیه وآله وسلم ووضع مذاهب از

خود کند چگونه خواهد بود ونیز امام حافظ شرع ودین است پس بالضرورت معصوم باید والا
زیاده ونقصان در قول وفعل او شاید ومحتاج باشد بامام دیگر وهم چنین بدور یا تسلسل انجامد وآن
محال پس البته امام معصوم باشد وهو المطلوب عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم اساس فاتحة الکتاب
بسم الله الرحمن الرحیم واساس دین محمد صلی الله علیه وآله وسلم ونیز در خبر آمده که محمد مصطفی صلی الله
علیه وآله وسلم فرموده ترک ذرة من المنانی احب الی الله من عبادة الثقلین ومن ترک صلواة
الفجر تبرا منه القرآن ومن ترک صلواة الظهر تبرا منه الایمان ومن ترک صلواة العصر تبرا منه الا
نبیاء والمرسلون ومن ترک صلواة المغرب تبرا منه الملائکة المقربون ومن ترک صلواة العشاء
تبرا من الرحمن وعلی اذنیه بال الشیطان حاصل این کلام آنکه نماز با اینهمه فضیلت که شمه از آن
مسموع شد صحیح ومقبول نیست بدون صلوات بر محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم وآل
علیه الصلوات والسلام پس صلوات بر نبی صلی الله علیه وآله وسلم وآل علیه الصلواة
والسلام شعار وورد دبر ولی واولاد علیه الصلواة والسلام را دثار خود ساخته تبرا از خود اعدای
ایشان نمای وتولا بولای ائمه هدی فرما تا بعید از عذاب جحیم وقریب جنت نعیم گردیده مستحق
وصول بخدمت صلی الله علیه وآله وسلم ملک تعال ونزول در







